

ساکنین شهر قم از من سلام

دارم از بهر شماها این پیام

وقت آن باشد تمام ساکنین

دل بسوزانید بر این سرزمین

شهر ما مظلوم بین شهرهاست

این همه بی اعتنایی کی سزااست

سالها می آید و ما مثل پار

کی شود پر رونق این جا کار و بار

شد چهارم دوره شورا بپا

فکر شهر خویش باش ای باوفا

هر کسی شایسته این کار نیست

کار شورا کار هر بیکار نیست

کار شورا سرنوشت شهر ماست

جان من بی اعتنایی کی رواست

پشت کار و تجربه باشد ملاک

پس مکن با دست خود، خود را هلاک

تو مگو باشد فلانی قوم و خویش

کو رود شایسته سالاری به پیش

این زمان شایسته سالاری رواست

فکر شهر خویشتن بودن بجاست

از تو کار از من این بدان

می شود این شهر همچون گلستان

مرو دنبال دل ، دل را وفا نیست	برای ذره ای فکر خدا نیست
هزاران کشته دارد دل به دنیا	مرام او به جز جور و جفا نیست
نباشد جسم تا درکش نمایی	خودت را خوار این سرکش نمایی
برو راحت نشین در خانه خود	به صبح و شب به دنبالش چرایی
بمن گفتا سؤالی دارم از تو	جواب من بده گر با وفایی
بگو جایش بمن تا دل ببینم	نخواهم کرد از این دل رهایی
سماجت کرد دیدم دست بردار	نباشد از سرم مرد کذایی
ز دست این چنین دل داده دل	نموده عزم تا گردد هوایی
به او گفتم کنون که عاشق هستی	به چشم دل ببینش ده صفایی
دلت خالی کن از اموال دنیا	ببینی ذره ای صنع خدایی
رها شو از خودت بنگر خدایت	برون بنما تو از سر خود ستایی
دوم راه قناعت گیر پیشه	سوم منما به دنیا خود نمایی

چهارم هر دو چشم سر نما کور
 به پنجم کن به درگاهش گدایی
 ششم دل را بشو از حبّ دنیا
 بگر از لغو و بیهوده جدایی
 به هفتم هر چه محکم کن به زندان
 زیانت را اگر اهل وفایی
 که بدبختی آدم از زبان است
 زبان است می زند حرف نهایی
 مگر نشنیده ای فرزانه استاد
 بیان کرد این چنین بر آدمیزاد
 زدست دیده و دل هر دو فریاد
 که هر چه دیده بیند دل کند یاد
 بسازم خنجری نیشش ز فولاد
 زخم بر دیده تا دل گردد آزاد
 بلی بدبختی ما از زبان است
 زبان جاسوس دل اندر جهان است
 چه افتادی به دام دل اسیری
 رهایی نیست تا وقتی بمیری
 کسانیکه به دام دل فتادند
 بسا که آبرو بر باد دادند
 نما یاد از زلیخا در زمانه
 بشد کور نشستی کنج خانه
 اگر سنگی به دل می زد نمی شد
 چنین بی آبروی جاودانه
 بلی دل آبروها داده بر باد
 کنون بشنو عزیزم آدمیزاد
 بگویم از برایت داستانی
 که تو از دست دل حیران بمانی

ز احوال یزید آن مرد خون ریز	بخواندم داستانی وحشت انگیز
ارینب نام هم زیبا و خوش خو	به عهد او یکی زیبای خوش رو
ز حوران گوی سبقت را ربودی	به عصر خویش زیبا تر نبودی
که او شوی همان زیبا کلام است	پسر عمومی او ابن السلام است
معاویه اجیرش کرد در کار	مدینه بود استاندار با یار
بشد مبهوت آن چشمان و ابرو	یزید بی حیا دید همسر او
بپرسید او که باشد سرو طناز	به شهوت کرد آن زن را برانداز
بسوزانید مغز استخوانم	بزد با عشق خود آتش به جانم
دل از دام سر زلفش تو بر کن	به او گفتند شوهر دارد این زن
برون کن از سر خود این خیالات	بود عشق تو با او از محالات
مکن از عشق این زن خویش رسوا	زن ابن السلام است حاکم اینجا
نمودی کاروان خویشتن امر	تو می گویی یزید شارب الخمر
به عشق آن زن با دین و ایمان	بسوی شام رفت اما پریشان
رها کردی هم خورد و خوراکش	بکردی عشق آن زن سینه چاکش

به تصویرش نمودی عشق بازی	ز داغش زرد ولاغر شد چه تازی
ز او پرسید اصل قصه احوال	معاویه چه دید او را به این حال
شب و روز است می بینم غمینی	بپرسیدش چرا بابا چینی
ز احوال یزیدش پرس و جو کرد	به سر چون مسیحی گفتگو کرد
معاویه زاو این راز بشنفت	مشاور بررسی کرد و چنین گفت
یزید از عشق می باشد گرفتار	بشد آگه معاویه از این کار
اگر گویم نمایی خویش رسوا	ولیکن مشکلی باشد در این راه
گلی از گلستان او نچیده	یزید تو ارینب را بدیده
چنین حیران و سرگردان و خوار است	ز عشق آن زن بیچاره زار است
چرا فرزند من سینه خراشد	معاویه بگفت مشکل نباشد
که ایشان است شمع محفل ما	چنین امری نباشد مشکل ما
کس دیگر به ایشان یار باشد	به او گفتند گره در کار باشد
گزیند همسری یک بار دیگر	کجا دیدی زنی که کرده شوهر
بیا فکری نما و خوب اندیش	مگر گیرد طلاق از همسر خویش

نترسی بعد از آن روز جزایش	بلی باید کنی کاری برایش
نهادش در میان این راز ننگین	طلب کرد عمر عاص آن مرد بی دین
یزیدم گشته از عشقش روانی	تو باشی از برایم یار جانی
مشو با دیگری زین راز دمساز	برو با دست خود بنما گره باز
مکن ناله مکن آشفته مو را	بگفتا عمر عاص این گونه او را
نمایم حل این مشکل به آسان	منم حلال مشکلها به دوران
به پیش مردمش تعریف بنما	بیا احضار کن شوی زن اینجا
که او شایسته می باشد در این کار	ز عبدالله کن تعریف بسیار
به ما احسان ایشان بیش گردد	ز او خواهیم که با من خویش گردد
نباشم بعد مرگ خود پریشان	در آرم دخترم در عقد ایشان
سپس بر سوی عبدالله رو کن	اول با دختر خود گفتگو کن
نما آگاهش از این امر یکسر	دوم این راز را بگو به دختر
اگر دارد زن دیگر به خانه	بگیرد دختر از ایشان بهانه
و گرنه از غم عشقش بمیرد	دهد او را طلاق و این بگیرد

فرستادن پی عبدالله زار	امیر الفاسقینت کرده احضار
به سوی شام الساعه روان شو	درنگ جائز نباشد تند تر رو
شنید ابن السلام و شد روانه	بسوی شام ایشان بی بهانه
گواهی داد قلب زن بر این کار	که باشد این سفر بسیار دشوار
بسی گریه نمودند این دو دلدار	جدا شد مرد از یار وفادار
چه شد وارد بشام آن مرد ساده	به استقبال جمعی ایستاده
به یکسو برهوا فریاد هورا	سوی دیگر خوش آمد گفتن او را
نمی دانست رازش مرد مسکین	چه دامی پیش روی اوست سنگین
دو روزی احترامش خاص کردند	شکم از خوردنش آماس کردند
پس آنکه مجلسی از نو بیاراست	به سوی خویش عبدالله را خواست
چنین گفتا که من دیگر شدم پیر	زمانه کرده ام در کند و زنجیر
از آن ترسم که در زودی بمیرم	عروسی دخترم در گور گیرم
ترا از بهر او شایسته دیدم	پسندیدم به آرزوم رسیدم
بمانند تو کس پیدا نمودم	که باشد وارث بود و نبودم

بخانه مانده بی یار و پناه است	چرا که دخترم مانند ماه است
دهم شوهر نباشم هیچ تشویش	دلم خواهد که قبل از مردن خویش
به خلوت کن به ایشان گفتگو را	اگر تو حاضری بنگر تو او را
نمود این گفته ها مو بر تنش راست	تو می گویی که کور دیگر چه می خواست
نه اندر فکر خود نه فکر دین است	بلی انسان دنیایی چنین است
زمانه کرد خوبی دل دو نیمش	نمودی پا در از او از گلیمش
بدون آنکه وی باشد به تشویش	ببرد از یاد آن زیبا رخ خوش
به دست خویش کردی خویشان خوار	نیندیشید پیرامون این کار
به عشوه دل ببردش هوش از سر	ببردنش به جایی دید دختر
بگفتا حاضرم هر چه که خواهی	رسیدند بر شروطات کذایی
کلامی گفت دستش داد جامی	چنین دختر بگفتا با کلامی
بیفتادی به دامش همچنان موش	بنوشید و پریدی از سرش هوش
ندانست او کند این گونه خوارش	شراب ناب و یاری در کنارش
نمود بیچاره عبدالله گمراه	بجنید اسب شهوت چونکه در راه

کنم جانم فدا در خاک پایت	بگفتا هر چه من دارم فدایت
شدم این لحظه یار سینه چاکت	بگو دیگر ندارم صبر و طاقت
خداوند بین ما و تو گواه است	هر آنچه امر بنمایی رواه است
بداد این گونه آن دختر جوابش	چه دیدی گشته او مست شرابش
که باشی همسرم ای مثل ماهم	به او گفتا بلی من هم تو خواهم
چگونه جان به پایم می سپاری	ولیکن همسر دیگر تو داری
دلی خواهم که باشد خاصم ای یار	در یک دل نمی گنجد دو دلدار
چگونه صبح من را می کنی شب	تو داری همسری مثل ارینب
بباید که رها سازی تو آن زن	اگر خواهی بگیری کام از من
که تا دیگر نباشی سینه چاکش	همین جا پیش من برگو طلاقش
اگر چه قلبم از هجرش ملول است	بگفتا هر چه فرمایی قبول است
دگر مثل ارینب را چه کارم	چنانچه مثل تو باشد کنارم
رسیدن پیش عبدالله مجنون	ابو دردا و عمر عاص ملعون
نشاندن تا قیامت در فراقش	گرفتندی از آن مجنون طلاقش

به پیش آن دو تا مرد روانی	طلاق همسرش گفتی به آنی
به آنی حل بشد آن کار مشکل	نمودند عقد آن بیچاره باطل
یکی شاد و یکی را دل پر از خون	چه بازی ها کند این چرخ گردون
از این جا قصه ما دل نشینه	دو تایی ره گرفتند در مدینه
رسند در خدمت شاه شهیدن	به بین ره توافق کردن ایشان
بیاسایند و پرسند احوال او را	حسین بن علی فرزند زهرا
از آن موضوع به ایشان پرس و جو کرد	پس از احوال پرسى گفتگو کرد
از اول تا به آخر بهر آن شاه	بگفتندی تمام ماجرا را
ز سوی من به زن گوید سلامی	شه دین گفت با آنها کلامی
از این وصلت مر ایشان کار دارم	به او گوید من هم خواستگارم
بدید این دو فتاد در تاب و در تب	برفتند آن دو درپیش ارینب
شدم دلواپس دلدارم ای وا	بگفتا از چه می باشید اینجا
چرا تو ساکتی بر گو جوابی	ابو دردا تو می باشی صحابی
به چشمم روز روشن مثل شب شد	که از این آمدن جانم به لب شد

جوابی کرد بی تاب و کبابش

ولی بگرفت او غیر از تو یاری

ولیکن تو نباشد هیچ باکت

چنان خورشید و ماه پر فروغند

دوم فرزند زهرایت مزید است

نموده عشق تو از چشم کورم

فراهم سازم این جا عیش و سورت

به عشق دیگری باشد گرفتار

از این گلها هر آن خواهی ببویی

عجب مردی تو می باشی دغل باز

عجایب قاصدی در اوج پستی

امینی و دغل باز زمینی

اگر کم آوری خود حيله سازی

ترا قاضی نمایم من دراینجا

پس از یک لحظه ای دادند جوابش

تو این گونه ز حالش بی قراری

بداده شوهرت آنجا طلاقت

سه تا دلداده داری هر سه خوبند

اول ابن معاویه یزید است

سوم من ابن عاصم در حضورم

اگر خواهی بمانم در حضورت

مشو ناراحت از بهر چنین یار

مخور غصّه ز بهر هم چو شویی

ارینب گفت با او از سر ناز

تو باشی قاصد و خود عاشق هستی

دغل بازی شنیدم که امینی

شنیدم از تو من در حيله بازی

نداری در دغل بازی تو همتا

کدامین از شما بهتر در اینجاست	بیا در زندگی این بار گو راست
به آن زن گر تو از اهل خدایی	جوابش داد اوج ناقلائی
نه بر ما بلکه بر عالم هویداست	حسین بن علی فرزند زهراست
ز جد و باب برعالم امیر است	به علم شخص ایشان بی نظیر است
رسول و سید عالم محمد(ص)	بنه لب بر لبی بوسیده احمد
بدیدم بارها بوسیده آن لب	رسول عالمین در روز تا شب
به ایشان جنت و عقبا تو داری	در این باره تو صاحب اختیاری
بشو همسر یزد آن مرد دجال	اگر دنیا بخواهی و زر و مال
اگر سر بر سرایشان گذاری	که دنیا داری و عقبا نداری
مرا کن اختیار ای یار دانا	ولیکن گر نه این جا و نه آنجا
بگفت الحق که استادی به شیطان	بخندید آن زن با دین و ایمان
برایم گفته هایت خوب و کافیست	بحق پیش تو شیطان هم کسی نیست
به دنیا من نه هم کفو یزیدم	حسین فرزند زهرا بر گزیدم
حسینی را که عالم نورعین است	از این تاریخ شوی من حسین است

به خورشید جهان فرزند زهرا	بیستند اندر آنجا عقد آن ماه
یزید بی حیا این گونه بشنید	گذشت یک مدت اخبار پیچید
به آن ها فحش داد و گشت گریان	نمود احضار آن دو پیر دوران
چرا فرمان ما این گونه بردید	شما که نان ما آنگونه خوردید
چکاری بود کردید ای دو گمراه	نمی دانم چه سازم با شماها
چه خوک تیر خورده او غضبناک	به جای خلوتی شد سینه زد چاک
یگانه مرد می باشد به دوران	چه سازد با حسین آن شاه مردان
شب و روزش گذشت با بی قراری	نبودش کار جز با گریه زاری
قضا با او چه کردی اندر آنجا	خلاصه بشنو از عبدالله ما
که در آخر چه گویندی به ایشان	نشسته بود کنجی دل پریشان
همین جا آمدی زودی تو برگرد	رسیدی قاصد دختر که ای مرد
سر یک جو وفاداری نداری	نمودم فکر دیدم هم چه یاری
طلاقش می دهد در طول یک شب	کسی که همسری مثل ارینب

برو که کار من هم تو نیایی	کجا با من نماید با وفایی
نمی خواهم مثال تو به عالم	نبردی ذره ای بویی ز آدم
نهادی مثل مجنون سر به کوهسار	برون شد شام عبدالله افگار
جهان در پیش چشمش بود زندان	از آن جا آمد اما دل پریشان
الاهی چرخ برگردی تو وارون	چه بازی ها که دارد چرخ گردون
فقیری هم چو باران بهاری	بگشتی از دو چشمش اشک جاری
نه زن دارم نه اموال و نه خانه	چکاری بود کردم در زمانه
به لب یا هو زنان مانند درویش	گرفت بیچاره راه خویش در پیش
به دست خویش کردم خویش رسوا	کریمای چاره کارم تو بنما
دو پایم از گلیمم بیش کردم	دل خود را ز غصه ریش کردم
شتر در خواب بیند پنبه دانه	چه بازی ها که دارد این زمانه
چه کردم ای خدا گشتم گرفتار	به یک هفته شدم این گونه من خوار
بدادیش به زن در روز عزت	به ناگه یادش آمد از امانت
حسین بن علی فرزند زهرا	به خود گفتا روم در خانه شاه

حسین تنها خلیفه از خدا هست	که او حلال مشکلهای ما است
که شاید او شود زین غم دوایم	نهم با او میان من دردهایم
نشستی گوشه ای با قلب پر آه	بشد وارد مدینه خانه شاه
ز حال زار ایشان خوب فهمید	حسین بن علی او را چنان دید
چرا کردی تو از یارت جدایی	بگفت عبدالله اینجا از چرائی
ز کف دادی زن و هم دولت و مال	نگفتت کس مرو رفتی تو خوشحال
رسیده گوئیا روز زوالم	بگفتا خوب می دانی ز حالم
بگیریم از فراقش تا شوم پیر	که خود کرده نباشد هیچ تدبیر
ارینب را بگو رویم سیاه است	خدا بر حال زار من گواه است
شدم محتاج او ، خود هست آگاه	به پیشش یک امانت دارم ای شاه
به پیش او ندارم آبرو را	بگو تا پشت پرده بینم او را
ارینب آمدی همراه زینب	حسین فرمود تا آرند ارینب
چه صحبت کرد آمد از تنش جان	به پشت پرده اما بود گریان
که با آن دو نمودی گریه دیوار	دو دلداده نمودند گریه بسیار

عموزاده، دو دل داده ، دو عاشق
 بطول زندگی با هم موافق

ولیکن گردش چرخ ستمگر
 چنین بر قلبشان افتاده اخگر

پس از آن گریه و زاری بسیار
 گرفتی آن امانت را ز دلدار

ولی بهرش نمانده نای رفتن
 نباشد خوب در آنجا نشستن

حسین بن علی چون گریه ها دید
 از آن علم امامت خوب فهمید

به او گفتا چنین آن شاه دوران
 که فهمیدم همان لحظه ز ایشان

چه فتنه زیر سر دارند اینها
 ابو دردا و عمر عاص اینجا

خدا را شاهدست از راه یاری
 ارینب را نمودم خواستگاری

وگر نه می گرفت با زور ایشان
 یزید بی حیا این زن به دوران

همان ساعت شنیدم این حکایت
 شدم آگاه از جرم و جنایت

طلاقش دادم اینک همسر توست
 ببايد راه چاره این چنین جست

جدا هرگز نشاید یار از یار
 به تدبیر خدایی کردم این کار

برو در حق من بنما دعایی
 دعا بهرم بود بهتر ز شاهی

چه بشنید این سخن عبدالله ما
 ببوسیدی سر و دست رخ شاه

به دوش کی نهد بار امانت
 نه مانند یزید آن مردک پست
 جدا می سازد از دلدار، دلدار
 دل آتش می کشد در دم جهانی
 عزای شاه دین سازند بر پا
 چنان شخصی امام ما سوی است
 امام این چنینی بر گزینید
 که بر او تا قیامت لعن و نفرین
 چنین شخصی یزیدش یار باشد
 حفاظت کن به چشمانت برادر
 زدست دیده و دل داره فریاد
 گریبان هزاران کرده است چاک
 دل از دنیا و آمالش رها کن
 و گرنه در قیامت رو سیاهی

بگفتا خوب می داند خدایت
 امامت حق آل مصطفی است
 بله دل می نماید این چنین کار
 مرو دنبال دل تا می توانی
 هزار چهار صد سال است دنیا
 یزید اندر کجا و او کجا هست
 اگر آزاد درروی زمینید
 نه مانند یزید آن مرد بی دین
 کسانی چشمشان بیمار باشد
 خدا فرموده در قرآن مکرر
 مگر نشنیده ای آن مرد استاد
 بود جاسوس دل این چشم ناپاک
 بیا ای سید شکر خدا کن
 مهار دل اگر کردی تو شاهی

سروده سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۸۹ / ۱۱ / ۱۹، چنانچه
طولانی است ببخشید

به نام خالق هستی بخش عالم

سرگشته غمهای درون

قلم در دست بگرفتم که بنویسم من از غمها
غم آمد بانگ بر من زد چه می خواهی زمن جانا
دراین صحرای پهناور هزاران راه گم کردند
تو تازه آمدی با این کمیت لنگ خواهی غم کنی پیدا
ندارد ساحلی این بحر غم تا لنگر اندازی
همین جا آمدی برگرد غم می سازدت شیدا
یکی اندر غم عشق است یکی اندر غم فردا
یکی غم را کند تشبیه چون لوک بیابانها
یکی هم مثل سید تا قیامت داغدار غم

چرا که کشته گردیدند یارانش یکا یکها

داستانی سه دزد

به نام خداوندی که انسان را آزاد آفرید

گوید مؤذنی رفت بالای بام مسجدی اذان بگوید ناگهان دید سه دزد در پای نخل مسجد برای دزدیدن خرما می گفتگو می کنند مؤذن شروع کرد به گفتن اذان الله و اکبر سه دزدند شاهانی مسجد می برند اگر بگویم گوشم می بُرند اگر نگویم می بُرند و بقیه ماجرا سروده سید (حسین نژاد)

صبح گشتی روشن از تیره شبان	یک مؤذن رفت تا گوید اذان
دید پای نخل مسجد او سه دزد	از ره دزدی به کف آرند مزد
زد صدا الله اکبر دزدها	می برند خرما می مسجد بی صدا
گر بگویم بیش از این بهر شما	گوشه‌های می برندی جا به جا
های گیرید این سه تا دزد زرنگ	می برند از نخل مسجد جمله پنگ

هر زمان می گفت مسکین این چنین	دزدها گیرید یا للمسلمین
حال ایران است دزد بی شمار	می برند از مال ما لیل و نهار
کس نباشد با خبر از حالشان	جز دروغ و حرف قیل و قالشان
عده ای بدتر نمودن زین سه دزد	روز نبود که نگویند جمله برد
چون بخواهی حرف بیش و کم زنی	یا ز دزدی های آنان دم زنی
می برند آنجا عرب انداخت نی	می کشند از گرده مسکین پی
راست می گویی ز دزدی هابگو	تا ببینی که چه باشد پیش رو
بعد مرگ رهبر والا تبار	عده ای آوردن از ما ها دمار
بس گرانی و تورم حاکم است	حاکمان را این تذکر لازم است
پول آب و برق سر سام آور است	وضع یک عده ز بد هم بد تر است
جنس و بار از بسکه می باشد گران	ناله مردم بود بر آسمان
رهبرا فکری نما بر حال ما	تا شویم آسوده از این دزدها
هست در زیر نگینت این دیار	ما به فرمانت به سان سر بدار
امر کن جراح این درد گران	هست بسیجیهای بی نام و نشان

برده اند میلیاردها مال کلان	نیست روزی که نگویند این و آن
احمدی با سحر دنبالش دوید	این مشایی از کجا آمد پدید
ای که می باشی چه موسای زمان	با عصا باطل تو بنما سحرشان
صبر ما لبریز شد زین ماجرا	دشمنان خنده نمودندی به ما
رفته از کف رهبر تاب و توان	بس شنیدیم طعنه های این و آن
تا نرفتن آور از ایشان دمار	می کنند فردا از این کشورفرار
نه ز تو ترسند و نه هم از خدا	واقعاً یک عده بی شرم و حیا
باب دزدی اندر این جا باز کرد	مثل کربوی که خود اقرار کرد
تا بدزدندی ز بیت المال ما	گشت الگوئی برای دزدها
می شود روحانی هم دزد ولعین	کردن از رهبر سؤالی این چنین
رفته در لیس یکی روحانیان	گفت روحانی نباشد دزد دان
چه کنم باید بگویم بیش از این	رهبرم دانم که باشی دل غمین
خود بیا دزدی این ها دفع کن	خاطرات آزرده کرده عفو کن
گفته ها بسیار باشد نزد نما	سیدا اجر تو باشد با خدا

سید ابراهیم حسین نژاد / قیر و کارزین فارس / ۳/۱۸ / ۱۳۹۰

چهارده خرداد سالروز رحلت امام امت

امام خمینی حقیقت تاریخ

چهارده خرداد آمد بار دیگر از سفر تا زند از مرگ رهبر بر دل و جانم شرر

رهبری که بعد دینی بود بر ماها پدر دل برید از ما همه زد سوی جانان بال و پر

رهبرم باشی کجا زین مصیبت آه آه

او که عزت داد بر مستضعفان یادش بخیر او که شد روشنگر راه جهان یادش بخیر

او که بودی بر تمامی مهربان یادش بخیر بیست و دو سال است رفته زین فنا سوی بقا

رهبرم باشی کجا زین مصیبت آه آه

زنده کردی دین جلدش کشور ایران زمین تا شود الگوی خوبی بر جمیع مسلمین

رنجها دیدی به دنیا از گروه فاسقین گشت از سعی و تلاشش کشور ما با صفا

رهبرم باشی کجا زین مصیبت آه آه

کس نبودی در خیالش هیچ باور یا گمان سرنگون گردد زینم مقدمش شاه زمان

آن که بودی خائن ما، نوکر بیگانگان شد فراری مردم ما گشت آزاد و رها رهبرم

باشی کجا زین مصیبت آه آه

مدت عمرت تلف شد در غریبی ای امام جا نبودت جز درون قلب این ملت تمام

عاقبت با رفتنت دادی به دنیا این پیام دوست دارد مردم آزاده در فردا خدا

رهبرم باشی کجا زین مصیبت آه آه

چون که آن طاغوتیان بودند جمله یار شاه رفتی و در شهر نوفل دادنت آنها پناه

جا ندادنت به کشورهای اسلامی چرا بهر آنکه ترسشان بودی همه از آمریکا رهبرم

باشی کجا زین مصیبت آه آه

باز گردیدی به ایران رهبر والا گهر پیش بازت آمدن ایرانیان از خشک و تر

شد زن و مرد و جوان و پیر دنیا با خبر آمده رهبر دوباره دین حق گردد به پا رهبرم

باشی کجا زین مصیبت آه آه

ای که بودی شمع و ما پروانه های کوی تو دلخوشی ما همه بودی نگاه روی تو

روز ما تاریک تر گردیده از گیسوی تو حال ای بابا چرا گردیدی از ماها جدا رهبرم

باشی کجا زین مصیبت آه آه

یاد امام خمینی بخیر که با آمدنش ملت ایران آزاد شدند و سر بلند در میان دیگر ملل جهان

سید ابراهیم حسین نژاد ، قیر و کارزین فارس ، ۱۳۹۰ / ۳ / ۱۴

به یاد چهلمین روز درگذشت پدری مهربان

مرحوم عبدالرضا راستی

شد چهل روز ندیدم رخ ماهت پدرم از چه رفتی تو از این زودی زود از نظرم

هر کجا می نگرم بوی تو احساس شود گر چه ظاهر نبود روی گل تو ببرم

همه می بینم و صد حیف نمی باشی تو پاره پاره شود از دوری رویت جگرم

بی گل روی تو دنیا به نظرتاریک است پدرم مرگ تو یک باره شکسته کمرم

آه از دوری و از حسرت دیدار رخت این چهل روز نشد خشک دو چشمان ترم

ای پدر حال رسیدم که چه شمعی بودی چون تو خاموش شدی سوخت همه بال و پریم

قدر دان تو نبودیم چه زودی رفتی گشته خالی پس از آن رفتن تو دور و برم

آن زمانی که تو بودی همه این جا بودند از پس مرگ تو من روز و شبان نوحه گرم

نه چهل روز بود روی تو نا پیدا هست بلکه صد سال گذشته است بما تاج سرم
 گر چه خود راحت از این محنت ایام شدی ولی ای جان پدر من زغمت در به درم
 هرکسی رفته پدر از کف او می داند وه چه زود از غم تو کرد فلک با خبرم
 نیست اغراق حقیقت بود این گفته من که پس از مرگ تو رفته است ضیاء از بصرم
 پدر جان یاد آن شبهای زیبا که بودیم دور هم دل خوش در این جا
 تمامی دور هم بودیم بابا تو رفتی ما شدیم این گونه تنها
 پدر جان مرگت آتش زد به جانم نه جانم بلکه مغز استخوانم
 چراغ خانه ماها توبودی چه سازم من از این غصه ندانم
 گل گمگشته ام جای تو خالی نباشد دیدنت ماهی و سالی
 بشد دیدار ما و تو قیامت از این بدتر نمی باشد زوالی
 بدانید میوه ای به از پدر نیست عذابی بدتر از خون جگر نیست
 گرفت او سایه اش زود از سر ما به عالم دردی از این غم بتر نیست
 بنده هم این مصیبت را به برادران راستی تسلیم می گویم
 برای مرحوم علو درجات و برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل خواهانم

سید ابراهیم حسین نژاد ۳/۱۱ / ۱۳۹۰

در شناخت خداوند تبارک و تعالی

خطوط برگ درختان گواه یکتایی است	که غیر خالق حق نیست خالقی دیگر
منزه است خداییکه دانه خشکی	به زیر خاک کند سبز بهر قوت بشر
چشم سر بر بند بگشا چشم دل	تا شوی از خود سرائیت خجل
غرق شو در بحر افکار درون	غوطه ور شو تا به سر حد جنون
بر زمین و آسمان بنما نظر	وان گهی بین خالق خود را بشر
بیستون خلاق قدرت این چنین	سقف بنهاده است بر روی زمین
ماه و خورشید و ستاره آن مکان	پرتو افشانی نماید بر جهان
هرکدام استاد در کار خود است	گر رود راه دگر باشد شکست
از چه بیراهه رود با صد چراغ	راه قمری کی بود راه کلاغ
هر کسی راه خودش زیبا بود	راه غیر از خویش بی معنا بود
آزمودی راه قمری چون کلاغ	راه خود گم کرد بیچاره به باغ

دائما باشد به تعقیب و گریز	حال آن بیچاره دارد جست و خیز
اشرف مخلوق باشی در جهان	ای بشر غیر از کلاغی این بدان
تا رسد روزیکه بنمایی وفات	در طفیلت خلق گشتی کائنات
ره دراز و پیش رو (پیری) جوان	توشه ای برگیر از دارجهانی
باورش کن تو (بمیری) آمده	تا گشایی چشم پیری آمده
در کجا باشند باب و مادرت	یک نگاهی خوب کن دور و برت
لحظه آخر پشیمان می شوی	پس تو هم ملحق به آنان می شوی
می دهی از کف همه بود و نبود	این پشیمانی ندارد بر تو سود
من و تو هیچیم پیش این و آن	این قدر رفتند از ما بهتران
نهد و پنجاه بودی زین سری	نوح معروف است شیخ الأنبیاء
تا کند آگاه صدها مثل من	وقت رفتن گفت این گونه سخن
زندگی همچون اطاقی درب باز	گفت دیدم طول این عمر دراز
یک دری داخل شدم آن یک به در	دریهای داشت ای جان پسر
پس بشو بیدار از خواب گران	پند ها بسیار باشد ای جوان

حیرتم این جا فزاید که بشر گوش خود در زندگی بنموده کر
 آنچه می گویند بهرش واعظان او فقط تنها سرش باشد تکان
 او در آن لحظه نماید آخ و آخ رو به دنبالش بگیر از او سراغ
 گر خدا نا کرده باشد پول دار ده دهد گیرد ربایش صد هزار
 کار او باشد بسان کار حر داد در راه خدایش یک شتر
 عذرمی خواهم که گویم این چنین بهر شیرینی مثالی باشد این
 بر سر نخلی برفتی یک نفر در تکان شد نخل مانند فنر
 باد تندی ناگهان دادش تکان مرد بیچاره بچسبیدی به آن

به مناسبت تشریف فرمایی رهبر معظم انقلاب اسلامی به لارستان

اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم

یا هو یا من لا هو الا هو

سلامم بر تو ای فرزانه رهبر که باشی یادگار از نسل حیدر
 علی نام و علی خلق و علی خو تو باشی رهبر خلق خدا جو

حضور سبزان شد شادی افروز
برای لاریان چون عید نوروز

مبارک بر همه باد این تحول
نثار مقدمت خروار ها گل

پذیرا از من این اشعار باشید
ز الطاف خدا سر شار باشید

کنون من شمه ای از لار گویم
از آن مردان خوش گفتار گویم

به قدمت لار می باشد قدیمی
بوحدت یک صدایند و صمیمی

همه مهمان نواز و خوش بیانند
تو گویی مانده از نسل کیانند

گه مردانگی سنگ تمامند
تمامی پیرو خط امامند

شهیدانش گواه این بیان است
عیان است این چه حاجت به بیان است

سید عبدالحسین از این دیار است
مجاهد مرد مشروطه به لار است

در این عصر آیت اللهی در این جا
چراغ روشن علم است و تقوا

قدیمش نام این جا لاد بوده
مقرگرگین میلاد بوده

جلال الدین ایرج اولین شاه
به لارستان می بوده است مأوا

دگر نوشیروان میلادی لار
هزاران مرد نامی شد پدیدار

به وسعت مثل لارستان نباشد
نمی دانم چرا استان نباشد

ایا رهبر همه این از تو خواهند به تکبیری کلام من گواهند

به امیدی که این ایراهستان به یمن مقدمت سازیش استان

نمایم یادی اینجا از شهیدان شهیدانی که پرپر شد به ایران

همه آنها سرافرازانه رفتند از این دام بلا مردانه رفتند

خوشا آنانکه اندر راه اسلام فدا کردند جان خویش خوش نام

درود ما به روح جمله آنها که خوشحالند اندر روز فردا

یادشان گرامی ، راهشان پر رهرو، سید ابراهیم حسین نژاد، قیرو کارزین، ۱۳۹۰ / ۳/۵

اعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا

به ریسمان الهی چنگ زنید و تفرقه نشوید (قرآن کریم)

با نام و یاد خداوند که انسان را خلق نمود و او را گل سر سبد همه موجودات قرار داد

آفرین برآن که شد بیدار از خواب گران خویش را دادی نجات از ظلم و جور ظالمان

وقت بیداری است از خواب گران بیدار شو ایکه پندار تو باشد پیش رو باغ جنان

جَنّت المأوی کجا حاصل شود با تنبلی که زدی خود را بخواب از خواب شو بیدار هان

نفت مجانی دهی گیری از آنها مال چند آوری ببیند و باری در بلاد آن چنان

گر مسلمانی نشاید بود حامی یهود این یهود است و نصارا دشمن ما در جهان

ایکه می باشی عرب جانم به قرآن زن سری آمده این آیه آنجا با تدبّر تو بخوان

در کجا یکباره رفت آن عزّت و آزادگی که به وحدت داشتیم ای مسلمین در هر مکان

یک نگاهی کن به لیبی تل خاکی بیش نیست در یمن هم از جوانان جوی خون باشد روان

ملت بیچاره بحرین کردند تار و مار مسجد الاقصی گرفتند از شما بوزینگان

مصر و تونس باز هم از خواب خود بیدار شد نوبت آل سعود است و خلیفه ای جوان

گر شما یک بارگی فریاد آرید از جگر می روند اینها به بیرون مثل فوتی از دهان

کاخ ظلم ظالمان باشد چه بیت العنکبوت خشم کن فریاد زن باشد خدا با بیکسان

هر زمان که عده ای بودند با هم همصدا آن زمان پیروز گردیدند بر طاعتیان

از چه رو باید چهل سال همچه قذافی کند با علی صالح چنین ظلم و ستم بر دیگران

در کجا بنوشته اینها یا کجا گفته خدا
اینهمه ظلم و ستم باد کشد مستضعفان

نیست اینها جز که ما دل بسته دنیا شدیم
باید هم ببینیم ما ظلم و ستم از کافران

سیدا عزت اگر خواهی برو پیش خدا
ترس کن دور از سر خود باش از آزادگان

عزت و آزادگی آموز از شیر خدا
یا که فرزندش حسین از سید هل جنان

داد در راه خدا هستی خود را جملگی
تا که ویران گشت از خونش بساط ظالمان

کودکی دیدم به خون غلطان دلم آتش گرفت
گرد او با دسته گل بودند جمعی کودکان

هیچ میدانی کنجائی بود این کودک رفیق
بود از بحرین مظلوم و گروه شیعیان

شیعیانی که تاسی جسته از مولای خویش
آن حسین بن علی اما در این آخر زمان

بیگمان آخر زمان باشد چنین ظلم و ستم
میکشندی شیعیان از دست مشتی ابلهان

فکر بنما کودک خود گشته اینگونه شهید
تو چه می سازی از این خونخواری درندگان

آن وهابیهای ملعون و شریر بیحیا
که زنند آتش به قرآن خدا روز و شبان

باز هم نام مسلمانی به خود بنهاده اند
گر مسلمانی چنین است وای بر احوالشان

ای خدا صبر تمام شیعیان سر آمده
زودی زود بفرست آن مهدی آخر زمان

تا بگیرد او تقاص خون این بیچاره ها
یا که خود کاری نما این حی بیجا و مکان

و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

سید ابراهیم حسین نژاد قیر و کارزین فارس ۱۳۹۰/۰۳/۰۷

والنجم و الشجر یسجدان

قبل از آنی که شود خلق خلیفه ز خدا	خلق گردید خوراکش در رحمت زوفا
بهر این بود که بیرون شد از آن باغ جنان	تا جهانی شود ایجاد و کند نشو و نما
دست رنج من و تو توشه ماها باشد	سعی بنما و تلاش ای که تو باشی دانا
رزق آدم به تلاش است نما سعی و تلاش	شود آباد جهان از خدمات من و ما
هست سرلوحه ارزاق عمومی گندم	گندم ار بود جهان زنده شود در همه جا
اولین کار که بنمود امامت	داد دستور کشاورزی و نیروی سپاه
این دو ارگان که شالوده کشور باشد	همت این دو بود ما برسیدیم اینجا
حال سر زنده از آن همت عالی باشیم	کشور ماست در این عرصه سرافراز و رها
آب و خاک است دو نعمت ز خداوند مجید	هر که را این دو بود خوف نباشد معنا
همت عالی این قشر عزیز است بدان	دشمنان ره نبرند این همه تحریم به جا

ای کشاورز بیا قدر خودت خوب بدان بوسه بر دست تو زد رهبر فرزانه ما

سیدنا کار جهاد است به هر عصر و زمان بر همه تا بشود جامعه ای خوب بنا

گرامی باد هفته جهاد کشاورزی بر همه کشاورزان عزیز

سید ابراهیم حسین نژاد قیر و کارزین ۱۳۹۰/۳/۹

این هم مداحی که باید توسط حقیر قرائت گردد

علی علی جان علی علی جان علی علی جان علی (۲)

شاه ولایت، باب امامت، شافع امت علی شیر شجاعت، کان مروّت، باعث عزّت علی

ماه منور، ساقی کوثر، وارث منبر علی ولی داور، حیدر صفدر، از همه بهتر علی

علی علی مولا علی علی مولا علی مولا علی (۲)

کسی که باشد وصی احمد پس از وفاتش چنین روند کنارش زنند به یارش همان امام مبین

چه چاره جوید به چاه گوید زدست قوم لعین برفتن هر سویریدن از او بگشته خانه نشین

علی علی جان علی علی جان علی علی جان علی (۲)

همسر زهرا روان به صحرا شبانه ناله کنان چها کند آن امام تنها میان قوم خسان

زمارقین و زقاسطین و ز ناکثین زمان گروه گمراه به ضد آن شاه به آشکار و نهان

علی علی مولا علی علی مولا علی مولا علی (۲)

علی ما هم گرفته ماتم ز دست بعضی چنین در این زمانه به هر بهانه دلش کندی غمین

به یک طرف دشمنان و یک سو گروهی از دوستان نشانه رفتن به سوی این نایب امام زمان

علی علی جان علی علی جان علی علی جان علی (۲)

به راه فتادیم شعار دادیم نباشیم از کوفیان ولی نمودیم غمین در این جا دل علی در جهان

علی علی جان علی علی جان علی علی جان علی (۲)

امام رفت و دل به این خوش نموده ایم این دیار مگیرش از ما عزیز دلهای شیعه ای کردگار

چرا که او هست چنان خمینی برای مستضعفان ولی امر جهان شیعه بود ایا شیعیان

علی علی جان علی علی جان علی علی جان علی (۲)

لا فتی إلا علی جبریل گفت آن که آرد وحی بر پیغمبران

احمدش هارون بنمودی خطاب چونکه باشد اولین از عابدان

گر که پیغمبر پس از او آمدی این علی بودی پیامبر بی گمان

خاتم پیغمبران چون او بود شاه دین باشد امام شیعیان

زوج زهرا باب شبیر و شبر قاسم دوزخ و وارث بر جنان

سیزده از ماه رجب شیر خدا شد تولد آن ولی مؤمنان

تهنیت گویم به شهر شهریار از سوی جمع و تمام شاعران

بعد آن هم بر همه خرد و بزرگ شیعیان و پیروان دوستان

سروده حاج سید ابراهیم حسین نژاد ۱۳۹۰/۳/۱۵

سبط اکبر امام مجتبی

سبط اکبر پور حیدر پا نهاد اندر جهان شد جهان یکسر ز نورش گلشن باغ جنان

نیمه ماه مبارک آن امام دومین زاده شد از فاطمه آن برترین حوریان

چون تولد شد بردندن به پیش مصطفی در بغل بگرفت بوسیدش سر و دست و لبان

نام او شبیر آمد جانب رب الرحیم در لسان تازی هم باشد حسن در گران

صلح او کمتر نباشد از قیام کربلا چون زمینه ساز آن نهضت فراهم شد به آن

تهنیت گویم به حضاری که امشب آمده از برادر های خوبیم با جمیع خواهران

حضرت صادق امام ششمین گفت این حدیث وصف جمع شیعیان خوب خود با این بیان

شیعیان از طینت ما خلق بنموده خدا این بود از افتخارات جمیع شیعیان

شادی ما شاد می باشند و هنگام عزا جملگی ناراحتند و بر سر و سینه زنان

گفته پیغمبر بوصف هم حسین و هم حسن هر دو می باشند سید از جوانان جنان

گر بگرید چشمهایی بر حسن از سوز دل نیست گریان همچو چشمی روز محشر ای فلان

بعد بابای گرامش شد حکومت بر حسن شد امام جن و انس و وحش و طیر آسمان

نو گل باغ ولایت زینت عرش اله حامی دین خدا و والی مستضعفان

بود او در کودکی جایش سر دوش نبی بعد آن حضرت شدی مظلوم و در خانه نهران

شیطنت کردی معاویه پس از مرگ علی غضب بنمودی خلافت شد حسن از بی کسان

صلح تحمیلی پذیرفت آن امام دومین تا شد او کشته به دست همسر نامهربان

سیدا یاری نما دین خدا تا زنده ای تا خدا بخشد گناهان تو در روز و شبان

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

حسین نژاد، قیرو کارزین فارس، ۱۳۹۰/۳/۱۱

جنگ علی علیه السلام با مرحب خیبری

به مناسبت سیزده رجب المرجب

یا علی

جنگ خیبر بود و مرحب مست می دادی شعار روبرو هر کس به او می گشت میکردی فرار

بارها فرمود پیغمبر نمی باشد کسی دین حق یاری نماید پیش روی این سوار

کس نبودى جرئت رفتن میان آن همه تا رسیدی نوبت آن حیدر دلدل سوار

شد نفس ها حبس اندر سینه رزمندگان تا چه پیش آید میان این دو در آن کار و زار

ناگهان مانند تیری شد رها بر سوی چون رسیدی پیش او گفتش مده دیگر شعار

آنکه باید با تو جنگد آمده اندر نبرد پی گشا بازو چه داری در مصاف ما بیار

چشم مرحب چون به او افتد قدری خنده کرد گفت در پاسخ که می باشی جوان تازه کار

رحم آمد بر جوانیت برو از پیش من ورنه بر نیزه کنم جسم تو را مثل شکار

شاه دینش گفت آرام ای که مغروری چنین نام تو بر قبضه تیغم نوشته روزگار

مادرم در کودکی حیدر مرا نامیده است حال دارم من سه خواهش با تو حرفم گوش دار

خواهش اول بیا تسلیم شو بر امر حق خواهش دوم بیا دست از سر ما باز دار

خواهش سوم پیاده شو چو من بر روی زمین تا چه سازد چرخ گردون با من و تو زین دیار
یادش آمد مرحب از گفتار مادر آن زمان قاتلت حیدر بود از چنگ او بنما فرار
چون شنیدی نام حیدر لرزه افتادی تنش چه کند با ضربت تیغ علی آن تاجدار
جهل آمد دامنش بگرفت کی مرد شجاع از چه می ترسی شجاعتهای خود را یاد آر
پاسخ مولا چنین کردی بیان آن پیل دست منصرف هرگز نخواهم گشت از این کار و زار
گر مسلمان هم شوم طعنه زنند بر من زنان که بترسیدی ز شمشیر علی در روزگار
لیک سوم خواهشت باشد به پیش من روا آیم از مرکب به زیر هر چه توان داری بیار
پی نمودی مرکب خود را و سرمست آمد او ضربتی زد بر علی روزش بشد چون شام تار
برق شمشیر علی آمد چو بیرون از غلاف آن چنان بر فرق او زد از وسط شد پاره پار
مثل کوهی بر زمین افتاد از تیغ علی جبرئیل آواز دادی که شنیدندی هزار
تو چه دانی قیمت آن ضربت شیر خدا که جوانمرد است علی و تیغ او هم ذوالفقار
گر علی مغلوب می شد دین حق هم رفته بود ضربت تیغ علی اسلام گشتی بر قرار
سیدا جد تو می باشد علی کن افتخار پس برو راه علی بنما تو از دنیا فرار

سالروز ولادت مولای متقیان بر همه هم وطنانم مبارک باد. سید ابراهیم حسین نژاد ، قیر و

کارزین فارس ۱۳۹۰/۳/۱۱

اهمیت درختان در زندگی روزمره ما

نشکن شاخه ام ای راه گذر تا دهم یاریت این جا به ثمر

شاخه ام همچو رگان تن توست کار رگها تو ندان به درست

هر رگ و موی رگی در بدنت خون رساند به تمامی تنت

قطع گر خون بشود در هر جا مرگ حتمی است بدان بهر شما

شاخه ام هست بسان آن رگ چون شما زنده ام از آن رگ و پگ

تا توانی تو به آبم برسان هستیم بسته به آب است جوان

سعی بنما که کنی شادابم نه که از ریشه کنی نایابم

خلقت ما همگی بهر شماست این محبت ز خداوند خداست

چون تو نی اشرف مخلوق بشر گر نباشی تو زما نیست اثر

آنچنانی که حیات تو زماست آب هم مایه سر سبزی هاست

هست وابستگی ما و شما در ازل حکمتی از لطف خدا
 پس بیا شاخه ما را نشکن گر شکستی نه تو مانی و نه من
 چونکه اکسیژن هر زنده تنی از درخت است چرا می شکنی
 این درختان همگی صنع خداست خود شکن شاخه شکستن که خطاست
 برگهایش ورقی پر سود است اندر آن فهم خدا موجود است
 با تدبیر نظری بر آن کن وانگهی رو به سوی جانان کن
 شکر بنما ز خداوند خدا کین چنین لطف نموده است به ما
 خلق بنموده چه از خشک و چه تر تر آسایش ابناء بشر
 صاحب چشم چرا باشی کور یک نگاهی بنما بر انگور
 چوب خشکی است خداوند مجید سازدش سبز چنان طلع نضید
 شربتی خوب و گوارا در آن که کنی نوش تو در روز و شبان
 زینت شعر تمام شعرا می ناب است که کردند ادا
 می چه بگرفت از آن چوب ندید کز کجا آمده این گونه پدید
 نظرش هست به چشمان سرش به نظر آورد او دور و برش

چشم دل را نگشودی گاهی بهر این است که نا آگاهی

سیندا چشم دلت را بگشا تا ببینی همه جا صنع خدا

والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۹۰/۳/۱۰

بحرین در خون خفته

کربلای عصر متمدن امروز

آه آه از ظلم و جور بی حساب عصر ما می بیند و باشد به خواب

کشور بحرین باشد کربلا داغشان بیننده را سازد کباب

این زمان آل خلیفه چون یزید رحم ننماید نه بر شیخ و نه شاب

حکم داده بر سعودی های دون پیروان ملحد آن عبدالوهاب

آن وهابیهای ملعون پلید می خورند از خون شیعه جای آب

هر کجا مسجد که بود از شیعیان بر سر اهلش نمودندی خراب

از امارات هم رسیده لشکری تا کشند از شیعیان بهر ثواب

ای دو صد لعنت بر آن ملحد صفت	کین چنین شیعه کشی را کرد باب
گفت او هر کس کشد از شیعیان	جنت الفردوس می نوشد شراب
بهر وحدت شیعیان کردند سکوت	کس نباشد ظلمشان گوید جواب
رحم ننمایند حتی بر زنان	می ربایند دختران با حجاب
غریبان در لاکشان رفتند فرو	دم فرو بستند اصحاب کلاب
هر کجا باشد منافع هایشان	گرد آن لاشند مانند غراب
سیدا بردار دستی بر دعا	تا که شاید مهدی آید باشتاب
حضرتش گیرد تقاص شیعیان	از وهابیها و ظلم بی حساب
سنيان را هم نمی دارند قبول	این گروه کافر ملحد مآب
دستشان در دست آمریکا بود	خط همی گیرند ز آنها در غیاب
شاعران مسئول باشید این زمان	یک به یک گوید در اشعار ناب
ظلمهای بی حساب عصر خویش	بهر آنهاييکه می باشند خواب

امیدوارم افکار خفته بیدار شوند و جنایات آل سعود و آل خلیفه را به رشته تحریر در آورند
تا آنهایی که مدعی حقوق بشر هستند بخوانند و بدانند که بشر در این عصر حقوقش پایمال
عده ای زور مدار است

یادش آمد حضرت عباس را	نذر کردش یک شتر زین ماجرا
دل قوی شد کم کمی آمد به زیر	چون رسیدی نصف نخل او شد دلیر
گفت با خود حیف باشد یک شتر	کره اش دادم پذیر از مرد حر
هر دو پای خود نهاد او بر زمین	زد به زیر حرف خود گفت این چنین
حضرت عباس کی خواهد شتر	بود یک حرف بزد آن مرد حر
حال ماها این زمان باشد چه آن	تو از این مجمل هزاران قصه خوان
اعتقاد ما همه باشد چنین	همچه آن مردی که آمد در زمین
هر چه می گوئیم بهر این و آن	در عمل خود قاصریم ای جان جان
عالمی گر در عمل سستی نمود	پیروانش کی رسانیدی به سود
پیش نمازی گر دهد تیزی یقین	آن زمان رو پس نمازش را ببین

دین شده بر عده ای بار گران	وای بر ما اندرین عصر و زمان
در پی باد هوا افتاده ایم	ما مسلمان و مسلمان زاده ایم
دین دهیم از کف کنیم آن را رها	شرق و غرب آماده گشته تا که ما
می نمایند کارهای نا پسند	ضد رهبر عده ای گشته بلند
نائب مهدی بود در این زمان	غافل از این که اولی الامر جهان
حضرت مهدی ز ما شاکی بود	عصر ما عصر خطرناکی بود
از چه رو این گونه با او دشمنی	سنگ او را گر به سینه می زنی
از چه رو باشد زبان تو دراز	کی خدا گفته نخوانی تو نماز
پاسخش گویی دلت را شیشه کن	چون به تو گویند تقوا پیشه کن
از نمازت چون شده کهنه نماز	رو دلت را صاف بنما و نذار
بادکی سازد وضویت زیر و رو	گر ستون دین نماز است از چه رو
شد قدیمی دین و ایمان ای جناب	می دهند این حرفها ما را جواب
فتح بنمودند ابواب سما	غریبان اندر کجا ما در کجا
وقت آن است مهديا زودی بیا	وای بر ما جامعه رفته جا

سَیِّدا بس کن مگو تو بیش از این مهدی زهرا نمایی دل غمبین

به شخصی گفتم از باب امر به معروف و نهی از منکر چرا نماز نمی خوانی جواب داد نماز
کهنه شده است در ضمن گفت شما مدعی هستید نماز ستون دین است پس چرا این ستون
با بادی از هم فرو می ریزد جواب بالا به خاطر این بود که نوشتم بی ادبی نباشد گفتنی ها
باید گفت تا مردم بدانند چه زیر سر عده ای است پناه بر خدا

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۹۰/۳/۹

نصیحت به محمود احمدی نژاد

به نام خداوند منان

محمود کمی یواشتر اسبت بران	زیرا که خدا نکرده می افتی هان
این اسب نموده سرنگون صدها را	ترسم که شوی تو هم یکی از آنان
بر گوش رسد زمزمه از شخص شما	محمود رها نموده کم کم آقا
شاید نرسیده این حدیثت بر گوش	موری چه پر آورد خوردنش ز هوا
تجدید نظر نما دمی بهر خدا	برگرد حواس خویشتن جمع نما
امروز اگر در این جهان مفتخری	از بهر وجود رهبر است ای دانا

تو دکتری و منم به پیشت عامی اما چه کنم به دکتریت خامی
 افسار همین اسب بگیرش محکم چون چشم به هم زنی نداری نامی
 در خانه اگر کس است یک حرف بس است

حسین نژاد

امیر کوچه های خلوت شب

علی علیه السلام

یا علی

امیر کوچه های خلوت شب درون کوچه ها در تاب و در تب
 مبادا بی نوایی یا فقیری گرسنه سر برد با ذکر یا رب
 شب و روزش یکی بودی به خدمت در آن احوال بودش ذکر بر لب
 خدایا ، خالقا، پروردگارا علی مایل مکن بر مال و منصب
 شفق هرگز ندیدش خفته در خواب نشد هرگزلبش تر از می ناب
 به روز او صائم و در شب عبادت خوراکش نان جو، نوشیدنی آب

بوقت صلح با بیچارگان بود	بروز جنگ چون شیر ژیان بود
یهودان را نمودی جمله در بند	به یک ضربت در خیبر ز جا کند
زدش بر فرق از پایش در افگند	زمانی روبرو با عبدود شد
نباشد در نبرد با من کسی جفت	به خیبر مرحب خیبر چنین گفت
مزن لاف زیادی و مگو مفت	جوابش داد آن شیر شکاری
هزاران همچو تو او را شکار است	جواب تو زبان ذوالفقار است
ازل اینم ز لطف کردگار است	منم حیدر که باشم قاتل تو
برآمد ازدل هم مرد و هم زن	چنان بر فرق مرحب زد که احسن
به دنیا نیست از حسنش کس آگاه	نباشد قیمت آن ضربت شاه
علی زائیده شد با این بهانه	جدار کعبه اش باشد نشانه
بدانند در جهان هم دشمن و دوست	که یعنی او ولی از جانب اوست
ز جنت آمدی آب و غذایش	سه روزی بود مهمان خدایش
به سوی خانه با نوری درخشان	پس از آن آمد آن خورشید تابان
چه اسمی خواند آن خورشید دلبد	ابوطالب طلب کرد از خداوند

ندا آمد گذاریدش علی نام که دیگر نیست ماندش در ایان
 ز بعد از احمد او باشد ولیم که او باشد علی و من علیم
 بله ایشان امیر مؤمنان است علی تاج سرما شیعیان است
 بوصفش سبدا با شعر این گو قسیم نار و هم باغ جنان است
 کسی که دشمنی ورزد به ایشان مکانش دوزخ است و جاودان است
 عین علی عیون جنان است این بدان لامش لسان صدق خدا هست در جهان
 یائش یک است ذات خداوند کردگار قرآن ناطق است علی در میانمان

یا علی مدد

سید ابراهیم حسین نژاد خرداد هزار و سیصد و نود

که منم شافع به محشر بر تمام امتان
 بار دیگر جبرئیلش گفت کی جان جهان
 آنقدر بخشد خدایت تا شوی راضی از آن
 وقت رفتن آمده باید روی از این جهان

رحمت للعالمین اینک شهادت را بخوان

روح پاکش از تن خاکی چنین کردی عروج

مثل این که بوی سیبی بو کنی وقت خروج

تسلیت بادا شما را جملگی از شاعران

ای خوشا آنکس که باشد پیرو این خاندان

خدایا همه ما را با این خاندان محشور بفرما آمین

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۸۹ / ۱۱ / ۱۲

اهمیت برادر از نظر قرآن

تقدیم به برادرم حاج علی راستی به مناسبت درگذشت برادرش مرحوم حاج عبدالرضا

راستی

نباشد میوه ای به از برادر

خدا فرموده در قرآن مکرر

بخوان احوال موسای پیامبر

برای آنکه قدر او بدانی

نمود او خواهشی از پیش داور

چه شد مبعوث از سوی خداوند

به هارون آنکه می باشد دلاور	خدایا پشت من محکم بگردان
چنین فرمود آن شاه فلک فر	حسین بن علی در مرگ عباس
نخواهد راست شد تا روز محشر	شکسته بعد مرگت پشتم عباس
به تنهایی میان قوم کافر	چه سازم بعد فقدان تو اینجا
برادر چیست ای مرد هنر ور	در این جا قدر او باشد مشخص
بدانی قدر آن بهتر ز گوهر	زمانی که دهی از دست او را
خودم مانند تو باشم در این دهر	(علی) دانم چرا می سوزی از غم
سید عبدالحسین در روی منبر	برای اینکه از کف دادم این جا
جهان این است ای جان برادر	بله عبدالرضا رفت از کف تو
نمی مردی در این عالم پیامبر	اگر می ماند آدم در زمانه
بگو با او سخنهای مکرر	شبهای جمعه پا نه بر مزارش
زدی آتش به قلبم همچو اخگر	در این آرمیدی ای برادر
زمانی بی وجود تو برم سر	برادر جان کجا بود این گمانم
ولی رفتی شدم بی یار و یاور	تو بودی قوت و پشت و پناهم

برایم بال و پر بودی به دنیا
شدم از داغ تو بی بال و بی پر

کنون در این مکان در زیر خاکی
نبودم همچنان روزی به باور

همه قومان خویشانند این جا
خصوصاً یارمان حاجی مظفر

تو ای عبدالرضا رفتی ز دنیا
به سوی خالق خود حیّ داور

وجودت بهر من در دار دنیا
چنان می بود چون سد سکندر

ولی این راه باید آخرش رفت
نه من بلکه ز جن و انس یکسر

فقط ذات خداوند است دائم
به غیر از او همه گردند پرپر

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته، سید ابراهیم حسین نژاد، ۱۳۹۰ / ۲ / ۹

ظالمان بی زور

یا دشمنان خانگی

بشنو از من تا بگویم داستان ظالمان
ظالمانی که ندارند زور از جنس زنان

ظالمانی از تبار محرمان خانگی
ظلمشان بدتر بود از ظلم دیگر ظالمان

چونکه این ظالم همیشه در کنار آدم است
وه چه سرمای زمستان می زند بر استخوان

ریشه عمرت بخشکاند به طول زندگی
 تا گشایی چشم رفته از تنت تاب و توان
 وای از آن روزی که افتد در خط یک دندگی
 زندگی گردد جهنم بر شما روز و شبان
 نیست راهی جز بسوزی و بسازی ای رفیق
 یا نمایی سخته از دستش به طور ناگهان
 وقت مردن نیستی بینی تو شیونهای او
 میزند بر خود که گویی داده از کف خانمان
 این همه از مکر او باشد نه راه دوستی است
 سازد او شیوند نبیند سرزنش از دیگران
 ظلم بی زور که می گویند باشند این گروه
 روز و شب باشم به کنجی نالم از دست بدان
 سرنوشت من رقم خورده که باشم این چنین
 ظالمی بدتر ز او بر خود نمی بیند جهان
 این شنیدم سعدی شیراز بوده مثل من
 ناله ها سر داده آن بیچاره پیش دیگران
 او چنین گفته زن بد بدتر است از اژدها
 این دو پنهان کن به خاک از دستشان خود و ارهان
 لیک اگر دیدی زن خوبی به طول زندگی
 این بدان او زن نباشد باشد او از حوریان
 از زمانی حضرت آدم پیامد در زمین
 وصف فرزندان آدم گفته اند این داستان
 همسر هابیل باشد حوری از اعمال او
 همسر قابیل هم بوده زنی از جنیان
 از برای این بود زنها دو دسته گشته اند
 عده ای جنی به دنیا مانده جمعی حوریان
 هرکه کارش خوب باشد حوریه گردد نصیب
 سهم بدها هم خدا کرده نصیب از جنیان

گر زن خوبی به کف آری نما شکر خدا
گوئیا نفرین نگشته شاملت از مادران

عاق مادر هر کسی گردید در دنیا یقین
بی گمان گردد نصیبش ازدهایی آن چنان

تا در اینجا هر چه گفتم گفتم از زنها بدی
حال هم نوبت به مردان است بشنو ای جوان

وای بر احوال آن زن شوهرش باشد چنین
تق تقو و غر غروو بدبین و در شبها نشین

همسر بیچاره باشد انتظارش نصف شب
او نشسته با رفیقانش نباشد فکر این

از سر شب تا سحر دائم ورق بازی کند
نوبت همسر که آید خفته تا بانگ پسین

زندگی این چینی زود بنمایش رها
ور نه باشی درجهنم ای نگار نازنین

زندگی آن است توأم باشد از هم خواستن
ورنه خواهند همدگر باشد بهانه بیش از این

سیدا بس کن که خود کرده دگر تدبیر نیست
شعرها بنما رها و راه دیگر بر گزین

زن بلای زندگی باشد مبادا بی بلاء
خانه ای در زیر طاق بیستون و این زمین

سخنی با جوانان عزیز برادر این ها که گفتم برای این است که در انتخاب همسر دقت نمایی
هر گلی بوئیدنی نیست گاهی گلهایی در کنار مزبله هم می روید این نه حرف من است که
گفته رسول خداست « ایاکم و خضراء الدّمن، قال یا رسول الله ما خضراء الدّمن؟ قال المرء
السوء » گلهایی که در کنار مزبله می روید بوئیدنی نیستند.

به مناسبت فرا رسیدن ماه شعبان المعظم

ماه شعبان باز آمد از سفر	هیچ داری از گل زهرا خبر
عیدها می آید و مولودها	ما همه چشم انتظاریم مهدیا
از چه رو در پرده غیبی نهان	ای که باشی وارث پیغمبران
وارث آدم بیا آدم ببین	آدمیت مرد بر روی زمین
هم چه ابراهیم بر گیر آن تبر	جمله بتها را بخشکان از هنر
وارث موسی تو برگیر آن عصا	آمریکا فرعون باشد عصر ما
غرق بنما ده نجات سبطیان	سامری ها را سر جاشان نشان
وارث عیسا نما عیسا خبر	گو که طولانی شده از چه سفر
چرخ چهارم از چه دل خوش کرده ای	بینوایان را زیادت برده ای
وارث احمد جهان در قرن ما	گشته جولان گاه ظلم آمریکا
عده ای بحرینیان از مرد و زن	روز و شب باشند در رنج و محن
ای سلیمان شهر بلقیست سبا	دست یک نا صالحی گشته فنا
کشور لیبی بود نامی ز او	غربیان کردند آن را زیر و رو

مردمش آواره اند و در به در / لطف بنما حال این ها را نگر
 در فلسطین جوی خون باشد روان / روز و شب دارند بانگ الأمان
 غزه هم محصور از دست یهود / داده اند از کف همه بود و نبود
 مردم افغان بیچاره نگر / جملگی آواره در کوه و کمر
 کن نگاه ویژه اوضاع عراق / حرفشان این است مولا الفراق
 هر کجا آزاده باشد از جفا / ظلمها بیند ز دست آمریکا
 حال که دنیا شده از او بری / روی آورده به جنگ سایبری
 سیدنا بنما دعائی این زمان / تا بیاید مهدی صاحب زمان

انشاءالله

سید ابراهیم حسین نژاد ، قیر و کارزین فارس، ۱۳۹۰/۴/۱۲

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

چهارده خرداد فرا رسیدن سالروز رحلت بنیان گذار جمهوری اسلامی بر همه

ملت خدا جوی تسلیت باد

إذا مات العالم مات العالم

هرگاه عالمی از دنیا برود انکار عالمی از دنیا رفته است

ای که بودی در شجاعت برترین	ای امام ای ناجی اسلام و دین
گر چه شد از رفتنت دنیا غمین	نام تو ثبت است در تاریخ ما
مهر تو ممزوج با آب و گلم	یاد تو تا زنده باشم در دلم
نام تو بر تارک آن جاودان	سالها گر بگذرد عمر جهان
تا شوم از هجر داغت نوحه گر	چهارده خرداد شد بار دگر
محرم بیچارگان یادت به خیر	یاور مستضعفان یادت به خیر
همره در ماندگان یادت بخیر	ای که بودی همچو کوهی پا به جا
می روم از خدمت مستضعفین	رفتی و کردی وصیت این چنین
بر فقیران جمله در ایران زمین	لیک باشد فکر و ذکرم زیر خاک
همنشین با آل طاها می شوم	با ضمیری پاک از این جا می روم
جمله باشید یاور دین خدا	بعد مرگم از شما خواهم شما

این وصیت با شماها می کنم	چون در آنجا هم به فکر میهنم
جملگی باشید یار انقلاب	تا نگردد دست نا اهلان خراب
هم زن هم مرد هم پیر و جوان	حامیش باشد تا در پای جان
دشمن بسیار باشد بعد از این	تا بگیرند از شما ها اصل دین
با حصار وحدت ای ایرانیان	حفظ بنمانیدش از شر خسان
حال گویم با امامم شرح حال	تا که آگه گردد از این قیل و قال
بعد مرگت عده ای دنیا طلب	جان ما آوردن این ها تا به لب
اولین کاری که کردند این گروه	عکس تو آتش زدند بی گفتگو
آمدند در کوچه و پس کوچه ها	آتش افکندند در اموال ما
کینه ها شد بعد مرگت آشکار	دست آن یک عده دور از این دیار
با نقاب دوستی پیش آمدند	گرگها با صورت میش آمدند
حرفشان این بود در آن گیر و دار	که نمی خواهیم اسلام این دیار
حرف ها دارم اماما بیش از این	چونکه می باشم به عمق جان غمین
عده ای مانند کوفی بی وفا	رهبر خود را نمودندی رها

صبر رهبر سر شد از این ماجرا	راز آنها را نمودی بر ملا
ضد اینها گشت وارد در عمل	کرد این طرفند دشمن باز حل
کم کمک آن عده ایران فروش	خون حزب الله آوردن به جوش
ملت اسلامی ایران زمین	یاوری کردند بر اسلام و دین
باز آمد سالگرد تو به پیش	تا کند قلب تمامی ریش ریش
این سخن دارم به جمع مسلمین	جمله باشید یاور اسلام و دین

ذره ای کار خوب یا که چه بد	سنگش آرند مر تو را اعمال
سپدا باز هم دعایی کن	تا در آنجا نباشی زین منوال
این شنیدم گلیم بخت کسی	گر که باشد سیاه نیست مجال
تو به زمزم بشوی یا کوثر	باز باشد سیاه در اقبال
دل خوشی من این بود که منم	حامی انقلاب در مه و سال
دیگری رهبر عزیز خود	که بود چون امام حسن و خصال

گر که حالم شود از این بدتر نروم جای دیگری بی مال
 چه کنم سیدم ز آل علی نه چنانی که بچه بقال
 هر کجا باد می وزد بدود گم کند پاک راه خویش روال
 موسوی هم اگر برفته ز در راه باطل گرفت و راه خیال
 گول کرویش براند ز در آنکه عمرش رسیده رو به زوال
 الغرض دشمن همه شیطان بوده هست در همه احوال
 خدایا چنان کن سرانجام کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

آمین یا رب العالمین

۱۳۸۹/۱۲/۰۴ قیرو کارزین

بیاد چهلمین روز درگذشت مرحوم حاج احمد ابراهیمی

روز از چهل گذشت و ندیدم رخ ترا باور کنم که خاک زمایش چنین گرفت
 آن حاج احمدی که چه سنگ صبور بود بهر همیشه لطف و صفایش زمین گرفت
 مردی که بودی حامی بیچاره و فقیر اینگونه راه خویش به خلد برین گرفت

نقشش به جای ماند و راهش میان ما یادش به خیر ره سوی نقش آفرین گرفت
 دردا که نیست همچو تو یاری و دگر مرا اشکم ز داغ روی تو ره بر جبین گرفت
 در حل اختلاف بودیم ما سه تا حرف تو بود جا به دل مؤمنین گرفت
 هر مشکلی که بود مرا پیش روی خویش بودی کلید آن و به صلحش قرین گرفت
 اغراق نیست گر که بگویم بوصف تو سید پس از فراق تو گوشه نشین گرفت

یادش به خیر و خدایش رحمت نماید

حاج سید ابراهیم حسین نژاد ۱۳۹۰/۰۷/۲۱

شهرستان قیرو کارزین

چون چشم بست احمد مرسل از این دیار کردند با علی زجفا هر سه کاروزار

خانه نشین بشد ولی امر کردگار سید بس است اشک به مظلومیش ببار

دنباله این شعر تقدیم حضورتان خواهد شد

سید ابراهیم حسین نژاد ۱۳۸۹/۱۱/۱۲ سالروز ورود امام امت به میهن اسلامی

اما دنباله شعر قبلی اجازه ورود گرفتن جناب عزرائیل از حضرت فاطمه سلام الله علیها

خانه ای دارم سراغ آن خانه است سر جلی

خانه شاه ولایت ثانی هارون علی

آن که عزرائیل در زد تا شود وارد به آن

هست منزلگاه زهرا همسر شاه جهان

شیر میدان شجاعت صاحب تیغ دو سر

لافتی الا علی می باشد آن مرد هنر

تا کنون عالم ندیده این چنین عز و وقار

جبرئیل آرد برایش تیغ بر آن ذوالفقار

با چنین خانه که عزرائیل مأمور خدا

با اجازه واردش گردد به امر کردگار

آری این خانه به عالم خانه زهرا بود

خانه شاه ولایت شاه او ادنا بود

این شنیدی که سلیمان نبی در وقت مرگ

مهلت جان دادن خوابیدنش آن جا بود

نه چنین لطفی نبوده در جهان از بهر کس

جز برای باب زهرا لحظه آخر نفس

آمد و در زد که تا وارد به پیغمبر شود

روح پیغمبر دهد پرواز از کنج قفس

حضرت زهرا بیامد پشت در گفتا شما

گفت باشم من یکی از دوست داران خدا

شاه ولایت علی باب امامت علی

یا علی

لرزان قلم خویش چه در دست گرفتم حیران شدم از خوی چه گویم چه شنفتم

او گفت که پشه به کجا ساحت عنقا از عقل تو سید بیچاره شکفتم

شاهی که خوراکش نمک و نان جوین بود هنگام نبرد صف شکن لشکر کین بود

در وقت عبادت بکشند تیر ز پایش در بعد قضاوت چو یکی اهل زمین بود

شبهها همه جا شیر خدا بود روانه تا آنکه غذایی ببرد خانه به خانه

شاید که فقیری نبود شام شبانه	گیرد ز پدر لقمه ای از نان بهانه
عالم به تحیر که علی کیست نداند	گر اسب قلم روز و شبانه بدواند
آخر بشود خسته و در راه بماند	آن وقت هم از شخصیتش هیچ نداند
ای سر خدایی که جهان جمله بود مات	کرده است علی ذات خداوند مسمات
گویم بشری نه به خدا سر خدایی	ای سر خدایی به فدای قد و بالات
گویم ملکی نه ز ملک افضلی ای شاه	هرگز ملک از کنه وجودت نبرد راه
چون گفته نبی وصف تو این گونه حدیثی	جز او و خدا نیست ز حالت کسی آگاه
آنی که به یک دست در قلعه خیبر	گیری به روی دست روندی به لشکر
آیا بود این دست بشر جان برادر	والله ید الله است از آن حیدر صفدر
بن عبدود و مرحب و ابطال دلاور	گشتند ز شمشیر علی بی سر و پیکر
گویی که بشر بود نه والله چنین نیست	از آدم خاکی نزند همچو عمل سر
از شعشعه نور جمالش همه حیران	از صولت و از هیبت او شیر گریزان
عالم همه مهبوت از آن اسوه ایمان	یک سو بود او شیر به یک سو است پریشان
گر بچه یتیمی بکند گریه و زاری	آن وقت همان شیر کند گریه بداینسان

شاهی که وجودش همه جا باعث عزت
هم قاسم دوزخ بود و وارث جنت

عالم همه معلول علی باعث علت
حیران ز وجودش همه هفتاد و دو مکت

زانو زده جرداق مسیحی ز فصاحت
بر درگه مولا علی استاد بلاغت

او هست مسیحی و بگفتا سخن حق
در وصف علی این سخن از روی مروت

در حیرتم از مردم آن دوره چنین شاه
کردند رها ماند علی بی کس و تنها

در غضب خلافت چه نمودند ستانی
تا آنکه کشد حضرت او از جگرش آه

نالدا که من از کوفه بگیر خالق دانا
تا ابن ثقیف آید برد سر اینها

سید تو کجایه ببری ساحت آن شاه
بر گرد به گردش نرسی باش تو آگاه

صدها چه تو جولان زده و مانده در این راه
مادر نه بزاید چو علی فانی فی الله

سروده ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۹۰/۳/۱۴

به امید شفاعت آن مولای دو عالم علی علیه السلام

به نام خدا

در فراق یار فراموش کرده ما

پیچ و تاب خم زلفت مده پیش رویم
 عشوہ و ناز مکن آتشم افزون منما
 ای کہ خال لب ت برده همه هستی من
 ترست از روز قیامت نبود این گونه
 من کہ دادم ز کف آن شور جوانی لیکن
 گره زلف سیاه تو به دامی ماند
 هر کدامی کہ بیفتند دگرش راهی نیست
 خم زلف تو شده دام بلای جانم
 سنگ خارا شکند عشوہ و ناز تو به جا
 چشمم افتاد چه بران رخ سحر انگیزت
 رحم کن بر من بیچاره و برگو سخنی
 شب و روز نبود پیش من از هجر و فراق
 هر کجا می نگرم پیش نگاهم باشی
 گویا رحم و مروت نبود پیش شما
 کہ زمانست گرفتار همین گیسویم
 سالها هست نمودی تو به آن جادویم
 برده ای یاد مرا از چه نیایی سویم
 بنمائی تو رهایم نشوی دل جویم
 پس بیا لحظه پیری گل رویت بویم
 کہ به پیشش نبود شیر و پلنگ و روباه
 تا از این دام بلای تو کند خویش رها
 ترسم از کف برود در خم آن ایمانم
 چه کند با من مسکین کہ چه تو انسانم
 یک نگاه تو نموده است چنین حیرانم
 ای کہ کردی به نگاهی تو چنین زندانم
 بعد از آن خواب فراری شده از چشمانم
 مدتی هست چنین بی سر و بی سامانم
 پس بیا کش تو چه فرهاد به کوهستانم

بی گمان رفته ام از یاد تو یادم نکنی ورنه از چیست نیایی تو به خوابم جانم
 گرچه از هجر رخت پیر و زمن گیر شدم تو نپندار شدم پیر دگر نادانم
 دود از کنده برآید نه ز هر خار و خسی لطف بنما تو به یک بوسه نما مهمانم
 عشق پیری به مراتب ز جوان افزون است باورت نیست خودم هم به خدا می دانم
 امتحانی بنما سید بیچاره نواز وانگهی بین که چه یوسف به دل زندانم

شب و روزم یکی گردیده از غم رود خون از دو چشمانم دمام
 نمی پرسی ز احوال من زار که باشد در دلم اندوه و ماتم
 گدایی یا که شاهی هر که باشی به غربت چون روی سینه خراشی
 نبینی روز خواهش دور از دیارت الاهی مثل من هرگز نباشی
 دو بدترکیب زشت مردم آزار که بودند بدتر از روباه مکار
 نمی دانم چه گویم وصف آن دو به صورت آدمی باطن چه گفتار
 به یک تهمت برون کردندم از کار شدم از بیکسی خوار و گرفتار
 از آن تاریخ تا حالا چنینم الاهی هر دو گردند زیر آوار

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

دوییتی های پایین درد دل خودم بود که با یک تهمت از کار برکنار شدم.

ماه رمضان ماه عبادت خدا

ماه رمضان است بیا خانه رها کن یکسر سوی مسجد برو و خویش دعا کن

گر حاجت خود را نگرفتی تو ز آنجا آن وقت نشین خانه و نفرین به ما کن

از بهر چه غافل شدی از مسجد و قرآن فکری تو برای خودت از روز جزا کن

این خانه بود خانه ارباب تمامی مختص کسی نیست بیا رو به خدا کن

دلسرد مشو عاقبت امر به خیر است با سوره قرآن تو غم خویش دوا کن

زیرا که در این ماه بهار است به قرآن خود را ز صف بیخبران زود جدا کن

اینها نه رفیقند که بگرفتی عزیزم با خواندن قرآن دل خود پر ز صفا کن

سی روز در این ماه تو مهمان خدایی با روزه دل صاحب این خانه رضا کن

تنها نبود روزه به امساک و نخوردن رو حاجت مسکین و فقیران تو روا کن

از غیبت و از تهمت افراد بهره‌یز به صلح ارحام در این ماه وفا کن

مولای تو آن بود که افطاری خود را
 می داد فقیران تو چنان شیر خدا کن
 در طول سه شب بود خوراک همگی آب
 آنها تو بیاد آور از خویش حیا کن
 آنقدر خدا داده ترا مال به عالم
 مقداری از این مال در این ماه جدا کن
 قدری به فقیران بده ای مرد توانگر
 وانگه نظری سوی غریب و غربا کن
 هرگز به سر سفره فقری نشانندی
 یک سوره قرآن تو در این ماه نخواندی
 این ماه به سر رفت و تو از قافله ماندی
 آخر یه کمی شرم و حیا پیش خدا کن
 هر چند که این مال بود خوب ولیکن
 مقداری از آن صرف ره دار بقا کن
 زیرا که بود راه درازی همه در پیش
 عاقل تو بیا چاره ای از پیش بیندیش
 فردا نتوانی که برانی همه از خویش
 پس فکر برای خودت از روز جزا کن
 حیرانم از این مردم دنیا که ببینند
 مرگ است به پیش و همه بر مرگ فرینند
 در سوگ عزیزان و رفیقان بنشینند
 آن وقت بگویند خدا رحم به ما کن
 قبر است که جسم همه در خویش بگیرد
 هر زنده تنی عاقبت الامر بمیرد
 از یاد ببر مرگ تو همی چون و چرا کن
 گریه اجل از هیچ کسی رشوه نگیرد
 در دام شیاطین زر و زور فتادی
 آخر تو نه آن پول پرستی که ندادی

هی جمع نمودی به روی هم بنهادی چون مرگ رسد پول بده خویش رها کن

ای وای از این آدم عاقل که چرا هست غافل ز خداوند در این ماه بود مست

او یکسره شسته است ز الطاف خدا دست بیچاره بیا فکر در این دار فنا کن

روزی که از این جا بروی یکه و تنها بر دوش رفیقان عزیزت بکنی جا

کس نیست به فکر تو در آن راه به همراه تا زنده ای از بار گناهان تو دعا کن

شاید که خداوند ترا عفو نماید ای رنج و بلاها ز سرت دفع نماید

از آدم خاکی به خدا هیچ نیاید ای سید بیچاره تو این شعر رها کن

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۹۰/۳/۲۶

سپهری که باشد به هر نقطه ای شده نسل آدم به کلی تهی

کجا می توانی کنی زندگی برانی بشر راه سازندگی

ندارد دگر لذتی عصر ما همانجا بخواب و در این جا میا

بریدیم به کلی دل از این جهان خوری غصه مردن مردگان

نگاهی تو بر کشور خویش کن
 بیا شعرهایت پس و پیش کن
 مگو آدمیزاد یک گوهر است
 بگو دشمن جان یک دیگر است
 شنیدی کجا گرگ راعی شود
 و یا کوسه غمخوار ماهی شود
 اگر گرگ راعی شود در جهان
 چه باید کنند گله ی بی زبان
 خلاصه چه گویم ایا سعديا
 از اين آدم و عصر پر مدعا
 دل سیدا غرق خون است و بس
 بریده گرانی زما ها نفس

والسلام عليكم و رحمه الله و برکاته، سيد ابراهيم حسين نژاد، قير و کارزين فارس،

۱۳۹۰/۴/۴

محرم سال هشتاد و نه

تقديم به روح مطهر تمامی شهدا راه حق و حقيقت
 که در راه آزادی و استقلال ميهن اسلامي جان باختند
 ای حسين جان اگر آن روز در کربلا بوديم اين را بدان
 ترا تنها نمی گذاشتيم همان طوري که شهدا ما امام خویش را یاری کردند

شهداء کربلا جایگاه خود را در بهشت دیدند و شهید شدند اما شهداء ما ندیده

در راه امامشان شهید شدند پس راه می گوئیم اگر بگوئیم

یا لیتنا کنا معکم فأفوز فوزا عظیما

حسین نژاد محرم ۸۹

اول ماه محرم باشد ای شیعه بیا بر سر و سینه بزن از داغ شاه کربلا

آن شهنشاهی که می باشد عزیز کبریا پور حیدر نور چشم فاطمه ، شمی الضحی

آن که می باشد به محشر شافع پیر و جوان ساقی کوثر بود بر ما در آن روز جزاء

یا حسین بن علی ای سید و سالار ما ای که باشد خون بهاتی ذات پاک کبریا

در ره دین نبی بگذشتی از دار و ندار سر جدا پیکر جدا تا دین بماند پا به جا

اف بر آنهاییکه دعوت کردن و کشتند تو را نامه یاری نوشتند و ولی گشتند جدا

کوفیان و شامیان آن مردمان دین فروش خواستن تا نور حق با فوتشان گردد خموش

اول از آن که خدا خود حامی دین خود است می نماید یاریش هر چند باشد خار و خس

روی دریا خس نشیند زیر دریا گوهر است حاکمیت حق اولاد علی آن حیدر است

شیعیان آگاه باشید این زمان پیر و جوان دشمنان خواهند تا سازند دور از دیتان

هر طرف ایران اسلامی گرفتن در میان
تا نباشد نامی از اسلام و از ما شیعیان

یک طرف قرآن ما آتش زبندی غربیان
یک طرف تحریم یکجا توطئه بر ضد ما

رد آن شمر زمان و شمر امروزش شناس
شمر امروزت بود بدتر ز شمر کوفیان

گر یزید بی حیا آن روز کشتی شاه دین
می کشند امروز از ما صد هزار ای مسلمین

....کمک در خانه های ما مسلمان آمدند
نه به ظاهر بلکه با اقلام انسان آمدند

اولش تبلیغ باشد تا فریبندی جوان
بعد آن بی دینی و بی بند و باری هایشان

چون گرفتن دین تو دیگر نمی باشی دلیر
تا برانی دشمن از ایران از ایرانیان

سرزمینی که بود مهد دلیران شجاع
آن عزیزانی که جان دادند در روز شبان

سرزمینی که در آن مهدی عزیز فاطمه
یک نگاه ویژه دارد حضرتش در این مکان

آن حسینی که برایش بر سر و سینه زنی
کشته شد تا دین حق ماند به دنیا جاودان

.....شد دین برو در خانه آسوده نشین
چونکه اول دشمن است بی دین بما ای شیعیان

آن حسینی که سیه پوشیده ای از داغ او
ظهر عاشورا نمازش خواند مثل او بخوان

انقراض عالم در آخر الزمان

إذا وقعت الواقعة * ليس لوقعتها كاذبه* خافضه الرافعه* إذا رجت الأرض رجاً* وبست

الجبال بسا*فكانت هباء منبثا* و كنتم ازواجاً ثلاثه

می رسد روزیکه خلاق زمین و آسمان منقرض گرداند این دنیا برادر جان به آن

کوههای سخت محکم جمله گردد زیر و رو مثل گردی در هوا پاشیده بینی آن زمان

زلزله گیرد چنانی که نه پنداریم ما از کجا آمد بلای این چنینی ناگهان

آدمی بیهوده نیست این گفته های کردگار شک مکن حتما چنین روزی بود در پیشمان

چون در این سوره خدا فرموده کی باشد دروغ آیه قرآن ندارد شک و شبهه رو بخوان

آن زمان انسانها تقسیم گردندی به سه سه گروهند آدمی چه خوب و چه بد ای فلان

عده ای اصحاب دست راست باشند آن زمان عده دیگر به دست چپ دهند اعمالشان

عده ای قبل از همه السابقون السابقون گوی سبقت می ربایند آن گروه مؤمنان

ای خوشا احوال آنهایکه اصحاب الیمین خواند است پروردگار ما میان این و آن

آن که اعمالش به دست چپ بود کارش بد است خود همی داند که کارش گیر داد آن میان

وصف جنت بشنو اینک از کلام کردگار ای خوشا احوال آن کس ره دهندش در جنان

غرق در نعمت بهشتیها میان سبزه زار
هر طرف بنشسته اند جمعی کنار حوریان

تکیه بر انواع بالشهای زرین می زنند
رو به روی همدگر شادند در روز و شبان

آنقدر سرسبز و خرم هست جنات النعیم
که ننگند با زبان الکن من وصف آن

نهرهایش سر به سر پر باشد از شیر و عسل
سایه اش بر چیده نی هرگز نباشد بهرشان

آنچه داری اشتها آماده باشد پیش رو
لحم طیر و مرغ و ماهی میوه های آن چنان

این جهان همچون پلی باشد به سوی آن دیار
سعی بنما توشه ای گیریم با اعمالمان

این مگر نشنیده ای رب ارجعونی سر دهند
مرده های ما همه بدو ورودی آن مکان

حرفشان این است ای پروردگار خوب ما
بار دیگر باز گردانم روم سوی جهان

کسب اعمالی نمایم من برای آخرت
حال می دانم چه سازم در میان بستگان

نیست راه باز گشتی بهر ما بنما تو گوش
تا که هستی زنده مال خود مده بر وارثان

سیدا شکر خدا کن در همه صبح و مسا
تا خدا عزت دهد بر تو میان این و آن

این جهان و عصر ما نزدیک باشد بر ظهور
آخر الأمری بیاید حضرت صاحب زمان

ظلمهایی که طواغیت زمان بر ما کنند
او دهد پایان تمامی ظلمهای ظالمان

چند روزی گیرم آنه با سلاح مرگبار
از مسلمانان کشتندی کودک و پیر و جوان

آخرالأمري برادر می رسد صاحب زمان می رهاند عالمی از ظلم آمریکاییان

انشاءالله ۱۳۹۰/۵/۶

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، مختصری از سوره واقعه خدا قبول نماید و
ذخیره آخرت ما گرداند

نیمه شعبان ۱۳۹۰

به نام خداوند حکیم توانا

نیمه شعبان بود در راه و ما چشم انتظار	تا بیاید وارث حیدر علی با ذوالفقار
داد مظلومان عالم گیرد از آن ظالمان	ظالمانی که در آوردند از آنها دمار
هر طرف رو می کنی فریادشان باشد بلند	کشور بحرین و لیبی و یمن در روزگار
بیت الأقصی نالد از ظلم یهودیان دون	بینوایان فلسطینی نمایندگی شکار
کشور سوری در خون می زندی دست و پا	از دخالت‌های غرب و ظلم‌های بیشمار
مهدیا تا کی نیایی صبرمان از حد گذشت	چون تو آیی عدل همراه تو گردد بر قرار
مهدیا از بس شنیدیم طعنه‌ها از این و آن	بس بود ما را رهان از دست این قوم شرار
عده ای پس مانده از عبدالوهاب پست دون	می کشند از شیعیان بی کس پارا چنار

بینوایان از زن و مردش نباشند در امان
 جمعه ها می آید و ما انتظارت می کشیم
 تا بیایی یوسف زهرا و باشد شیعیانت تازه کار
 ذوالفقار جد خود بیرون بیاور از غلاف
 ده نجات امت احمد شها زین کار و زاز
 مهديا بنما نگاه ویژه بر بحرینیان
 ناله وا مسلمانا باشد بلند از آن دیار
 آه دیدم کودکی پر پر به دست باب خود
 غسل می دادش که بسپارد عزیزش در مزار
 بانوان شیعه را بردند در زندانها
 من چه گویم مهدیا از دست قوم نابکار
 واقفی خود از امور شیعیانت در جهان
 نیست لازم تا بگوید سید از بهر تو یار

والسلام علیکم ورحمۃ الله و برکاته

سیزده شعبان سال ۱۳۹۰ قیر وکارزین فارس ، سید ابراهیم حسین نژاد،

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

در جواب کسی که انقلاب مردم بحرین را دعوی شیعه و سنی بیان کرده است سرودم چون
 شعری گفته بودم آنچه ما می کشیم دست غریبان است ایشان در جواب شعر بنده نوشته بود
 که همین غریبانند که هواپیما و تلفن اختراع نموده اند و بقیه ماجرا

یا هو یا من لا هو إلا هو

ای که کردی ادعای این چنین	که تویی چون من یکی از مسلمین
گر صداقت داری عنوانت بگو	تا نشینیم هر دو با هم رو به رو
معذرت خواهی نمودی آنچنان	پیش خود بر عده ای از سنیان
اولاً سنی میاور در میان	فرق باشد سنی با وهابیان
ثانیاً از کی شده غربی چه ما	راه آنها باشد از ماها جدا
چون یهود و هم نصارا با همند	بعد دینی با من و تو دشمنند
این بود آیات قرآنت چنان	این دو فرقه را رفیقانت مخوان
یا نه ای شیعه که گفتی آن جواب	یا نداری دل تو ای عالی جناب
مردم بحرین آیا دیده ای	قصه ی آنها بگو بشنیده ای
می شوند هر روز پر پر آن دیار	غربیان آوردن از آنها دمار
آن اوباما نیست جزء غربیان	داده است فتوای قتل شیعیان
یا سعودی نامده در آن دیار	ملت مظلوم کرده تار و مار
راه من حتماً ز راه تو جداست	قاضی ما و تو در آنجا خداست

یک حقیقت گویمت تو گوش کن
 جام تلخ این حقیقت نوش کن

گر مسلمانی دهد هر جا ندا
 پاسخش واجب بود ما و شما

ور نه باور کن مسلمان نیستی
 گر مسلمان نیستی پس کیستی

یا بشو زنگی زنگی بعد از این
 یا بشو رومی مباش از مسلمین

شیعه و سنی نباشد پیش ما
 هست بر این گفته ام صدها گواه

من جنوبی باشم و با سنیان
 زندگی داریم روزان و شبان

راه تو از سنیان باشد جدا
 چون وهابی هستی و دور از خدا

شیعه ای مانند تو باشد زیاد
 غریبان هستند بر آنها نماد

شیعیان واقعی غیر از شماست
 راهتان از باقی شیعه جداست

سیدا شیعه نباشد بی خیال
 بی خیال آنست رفته زین روال

به امید پیروزی شیعیان بحرینی به کوری چشم دشمنان

والسلام علی من اتبع الهدی

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۹۰ / ۳ / ۲۲

سیری در گلستان سعدی شیراز

درباره پدر و مادر

به نام خدا

در جوانی بانگ بر مادر زدم دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت مگر خردی
فراموش کردی که درشتی می کنی

مادر ای استاد خوب و مهربان	ای که باشی بهترین ها در جهان
گر کنم در روز و شب شکر ترا	باز هم کم باشد ای درّ گران
چون کلید جنّت و دوزخ توئی	گفته در وصف خدای لا مکان
این کلام از گفته ی پیغمبر است	راه جنّت زیر پای مادران
باشد و هرگز مگو اف در کلام	پس بیا و قدر این هر دو بدان
بی گمان از ما میاید شکرشان	مدح مادر کی بگنجد بر زبان
سعی بنما تا نگردی عاقشان	ورنه باشی در جهنّم جاودان
بعد شکر حضرت یزدان بود	شکر این دو در زمانه ای جوان
عهد پیغمبر جوانی با شتاب	آمد او گفت ای رسول امتان

من گنهکارم دوايش گو بمن	تا شوم راحت از اين درد گران
گفت با او خدمت مادر نما	تا که آمرزیده گردی تو به آن
گفت مرده مادر من یا رسول	گفت بنما خدمت بابایتان
پشت کرد و رفت قدری دورتر	گفت پیغمبر به اصحابش چنان
گر که بودی زنده ایشان مادرش	زودتر می بود عفو این جوان

اینجا دیگر مثنوی سرودم

آیه ای خواندم به قرآن خدا	بود وصف مادر و بابای ما
حیرتم افزوده شد با آیه اش	که مگو اف در کنار سایه اش
شکر کن اول مرا که خالقم	بهر اینکه شکر باشد لایقم
آفریدم مر ترا از هیچ هیچ	پس تو هم از شکر ماها سر مپیچ
وای برآنکس که شد عاق پدر	می رود در زمره قوم کفر
کافران باشد جهنم جایشان	تو از این مجمل هزاران قصه خوان
گفته سعدی در گلستانش چنان	یک سری آنجا بزن شعرش بخوان
در جوانی بانگ بر مادر زدم	شد دل آزرده و در کنجی نشست

پهلوانا این چنین بانگم مزن	گفت با فرزند خود آن پیر زن
پهلوان بودم تو بودی کودکی	یاد آور از زمان کوچکی
می نمایم فخر که من گنده ام	حال که من پیرم و در مانده ام
چون چنین گشتی گشودی پر و بال	از مگس راندن نمی بودت مجال
فکر تو بودم به هر صبح و مسا	پاک کردم از نجاست ها تو را
تا نمایم گریه ات زودی خموش	گریه می کردی نبودم عقل و هوش
تا بخوابی راحت ای سرو خرام	خواب را بر خویش می کردم حرام
می فروشی فخر بر من ای جوان	حال که من پیرم من و تو پهلوان
پشتم از بار گرانت گشت خم	مدت نه ماه بودی در شکم
خواب بودم می زدی بر من لگد	در شکم بودی مرا ای ناولد
جانم آوردی در آن دوره به لب	بس لگد خوردم ز تو در روز و شب
حرف بیجا می زنی بر پیر زن	حال که باشی جوان و پیلتن
ناتوان و پیر در رنج و محن	وای آنروزی که گردی مثل من
که تو باشی مثل مادر ناتوان	آن زمان دانی ز درد من جوان

سیدا بس کن مگو تو بیش از این مادر و بابا بود از بهترین

در پایان برادران و خواهرانم شاعران عزیز قدر این گوهر های بی همتا را بدانید که من پدر و مادر از دست دادم اینک می دانم چه درهای گرانبهایی از دست داده ام واقعاً بی نظیرند نه کم نظیر

حسین نژاد سال ۱۳۸۹، شهرستان قیر و کارزین فارس

لیک با همت و مردانگی ایرانی	نگه چپ نمودند به اهداف شما
هر که هستی تو بیا در وطن خویش بمیر	نه که در گوشه غربی تو چنان موش اسیر
حرف مفتی زنی و لقمه نان آری به کف	با کم خویش بساز و به جهان باش چه شیر
یاد آور تو ز اجداد گرامت جانا	که چه بودند و چه کردند کنوند کجا
حیف باشد تو به آن علم نشینی آنجا	کشورت غرب ز تحریم در آرند ز پا
سخنم هست به مهدی که امام است به ما	مهدیا کن نظری کشور خود زود بیا
چونکه عالم همه را فتنه و شر می بینم	هر و جب قتل بنی نوع بشر می بینم
زیر این گنبد مینایی و این چرخ کبود	هر چه فریاد زنی دون اثر می بینم

ظلم کمتر بنمایید ضرر می بینم	کس نباشد که به این قوم بگوید جانی
چونکه کردار شما دون بشر می بینم	صاعقه آید و یک باره بسوزید همه
اندر این قرن اتم عصر حجر می بینم	می زنید دم ز حقوق بشر و ضد بشر
گو بیا گوش جهانی همه کر می بینم	داد و فریاد ضعیفان به جهان گشته بلند
جمله آواره به هر کوه و کمر می بینم	ملت بیکس مظلوم در افغانستان
من ز حلقوم همه این مفر می بینم	بی دفاعان فلسطین که به خون غوطه ورنند
توپ و خمپاره و موشک چه مطر می بینم	بر سر مردم بیچاره به شهر غزه
رفت صدام ز صدام بتر می بینم	آمدند تا که بسازند عراقی آزاد
این زمان دهر چنان آن سه نفر می بینم	هیتلر بود و موسولینی و چنگیز مغول
چونکه خاکش به همه مثل شکر می بینم	ای خدا کشور ما حفظ تو بنما ز گزند
که در ایران همه سنگش چه گهر می بینم	سیدا شکر نما روز و شبان درگه حق

دنیا فانیست آنچه می ماند نام نیک است

جاودان در عالم فانی نمی ماند کسی
غیر آن یکتای بی همتا و ذات ذوالجلال

گر که باشی چون سلیمان قاف تا قاف جهان
یا بگیری یا بکف آری تمامی ملک و مال

وقت رفتن مهلت خوابیدن از بهر تو نیست
می رسد بعد از وفاتت مال و دولت را زوال

هر که خواهی باش باید رفت از دار فنا
آن چه می ماند به عالم آن بود علم و کمال

زشت و زیبا باید این جا رفت در دار بقا
سعی بنما اندر آن دنیا شوی صاحب جمال

پندها بشنیدی و گوشت بدهکارش نبود
هر چه گفتیم آوردی برای ما مثال

آنقدر گفتیم از این دنیای فانی بهرتان
از تمسخر بهر ما گفتید این باشد محال

چونکه حرف حق همیشه تلخ باشد گفتنش
صاحب عقل و درایت دارد این گونه سؤال

از برای چند روز عمر دنیای دنی
می کشند پیر و جوان و کودکان خرد سال

در فلسطین و عراق و ملک افغان مردمان
خونشان گویا برای عده ای باشد حلال

صهیونیسم از ظلم در غزه چکاری که نکرد
همچنان گرگی که افتد بین یک گله غزال

روی چنگیز مغول یکبارگی کردی سفید
بس که کشتی نوجوان و کودکان خردسال

قلب هر آزاده ای مجروح شد از این ستم
چونکه بهر رفتن بیرون نبودندی مجال

واقعاً انسان می باشند یا دیو پلید
می نمایند خون انسانی چو خود را پایمال

یادتان رفته شدید بوزینه ای قوم یهود
عاقبت خون شما گردد بر این مردم حلال

گر به زیر سنگها باشید بیرون آورند
آن مسلمانان شما را ای گروه بد سگال

مسجد الأقصى شود آزاد از یوغ شما
این بود حکم خداوند عزیز متعال

سیدنا اجر تو باشد با جمیع اهل بیت
یورت گردد به عالم آن که شد ضامن غزال

سرزنده ایران ، جاویدان قرآن

حاج سید ابراهیم حسین نژاد خیر گو لامرد ۱۳۸۹/۱۱/۵

چون اوست که نماینده مردم است

وقت همت باشد این دوره بیا همت نما
یک تلاش ویژه ای از بهر این ملت نما

سالها سر می رود چون عمر انسان در جهان
چاره بر این درد بی درمان و این علت نما

درد ملت از گرانیهای سرسام آور است
دکتری فکری به این بدبختی و ذلت نما

از چه سی سال است عمر انقلاب و شهر ما
این چنین محروم باشد یک کمی همت نما

رمضانی گوش کن این دوره هم سر می رود
هم چنانکه رفته سر این تاج و افسر می رود

کرسی مجلس برای کس نباشد تا ابد
هر کس زان در درآید باز از این در می رود

آن چه می ماند به عالم نام نیکو هست و بس
ورنه یک مدت ز کف این در و گوهر می رود

حیرتم این جاست از چه می رود از یادشان
 یا که این گفتارها از گوش دیگر می رود

بارها در پای صندوق آمدند از مرد و زن
 دوره بگذشت این دوره چه صرصر می رود

سالها بود شنیدم وعده ها با گوش خود
 حیف اما در عمل تا روز محشر می رود

از جلالی گویم اینجا یا ز بهلولی عزیز
 موسوی هم عاقبت با کر و بافر می رود

گوئیا نوبت رسیده بر شما بنمای گوش
 گر نسازی کار کار از دست ما در می رود

دیگر این سید نباشد حامیت باشد به شعر
 آبرویت پیش مردم جمله یک سر می رود

گر خدا خواهد تو باشی عاقبت آن می شود
 دردهای ملت بیچاره درمان می شود

تو کز اینجانی و درد جمله باشی با خبر
 گر نمائی کار نامت جزء نیکان می شود

گوئیا این مردم ما جزء ایران نیستند
 یا که از مهد دلیران و شهیدان نیستند

گر که می بودند شهرستان قیر و کارزین
 این چنین محروم و بیچاره برای چیستند

با دو صد تن از شهیدان گرامی این دیار
 باید این جا رونق ویژه بگیرد کار و بار

هست شهرستان قیر و کارزین
 فارس را انگشتی مثل نگین

مردمانش مردمانی با خدا
 پیرو خط امام و باوفا

عمده محصولات قیر و کارزین
 لیمو و خرما چه شهد انگبین

گندم و ذرت حبوبات دگر هر چه خواهی باشدت زین رهگذر
 لیک محرومیم این جا هر نظر آتش افتاده به جان خشک و تر
 باغها خشکیده از کمبود آب کرد بی آبی دل ما ها کباب
 وامها از هر طرف زور آور است سود آن از خشکسالی بدتر است
 سد سلمان هم که باشد زین دیار آب از این جا رود تا شهرلار
 باغها خشکیده اندر غرب قیر شاخه های خشک آن باشد چه تیر
 بر دل آن صاحب بیچاره اش فکر اینها باش بنما چاره اش دردها زیاد است
 صدها فرشته بوسه بر آن دست می زنند کز کار خلق یک گره بسته وا کند

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته

سید ابراهیم حسین نژاد، شهرستان قیرو کارزین، ۱۳۹۰/۴/۶

شعر سعدی علیه الرحمه که فرمود: بنی آدم اعضای یک دیگر است که در

آفرینش ز یک گوهر است

واما قرن ما به زبان سیدا

چه خوش گفت سعدی به عهد قدیم

که اجرش به خلاق رب الرحیم

به وصف بنی آدم و شأن او

به اشعار کرده چنین گفتگو

بنی آدم اعضای یک دیگر است

که در آفرینش ز یک گوهر است

تو بشنو ایا سعدی از من سخن

که دارم به دل درد و رنج و محن

ایا سعدی اعضا بهم ساختن

ز بن نسل آدم برانداختند

اگر بود آدم زمان تو بود

قضاوت نمودی چرا زود زود

سر از خاک بردار و ایشان نگر

ایا سعدی ای شاعر پر هنر

سری زن به اقصی فلسطین نگر

به افغان و لبنان مسکین نگر

بیا این طرف تر ببین در عراق

بلند است فریادشان الفراق

چچن بین و بوسنی و هرز گوین

ببین آدمیزاد نسل نوین

سپس گو که آدم ز یک گوهر است

که از دامن یک زن و شوهر است

ولیکن بنی آدم عصر ما

از اینها پناه می برم بر خدا

بنی آدم عصر ما همچو گرگ

ترحم ندارند بر خرد و بزرگ

وجب در وجب خون انسان روان

بدست همین نسل میمونکان

دریغا نبودند در عهد تو

کنند جمله اشعار خوبت و تو

تو سعدی کلاهدت بینداز هوا

نباشی ببینی چنین عصر ما

اگر که تو بودی و اون طبع شعر

چه می کردی با گردش این سپهر

ولیکن تو بشنو ز (سید) سخن

که دارد به دل دل و رنج و محن

کار دارم با نبی رحمت للعالمین

درب بگشا تا ببینم حضرت از راه وفا

گفت زهرا حال پیغمبر مساعد نیست رو

تا شود حالش مساعد آن زمان نزدش بیا

احترام حضرتش بنمود صبر آن پیک حق

باز در کوبید آن حضرت نمودی التجاء
 درب بگشا کار واجب دارم ای دخت رسول
 حضرت زهرا بدیدی باز آن مرد کذا
 گفت ای جان برادر گفتمت اول چنین
 حال پیغمبر مساعد نیست برگشتی چرا
 بار سوم کوبه را کوبید با شدت چنان
 چشم خود بگشود احمد گفت بابا گو بیا
 گفت با زهرا عزیزم هست عزرائیل این
 می شود ایشان بدون اذن اندر هر سرا
 او نمی باشد بکوبد در جهان درب کسی
 قبض روح کردی سلیمان حضرتش بر روی پا
 درب بگشود بیامد پیش پیغمبر نشست
 گفتگو کردند از هر جا و از هر کس دو تا
 احمدش گفتا برادر جبرئیل اندر کجاست

لحظه جان دادن من حضرتش از ما جداست

جبرئیل آمد به پهلوی پیامبر آن زمان

گفت یا احمد شود جانم به قربان شما

رفته ام زینت نمودم جنت المأوا چنان

آتش دوزخ شده خاموش ای جان جهان

منتظر بر مقدمت باشند جمع حوریان

بهر استقبال روح تو تمامی در جنان

گفت با او کی بادر اتمم وا اتمم

مژده ای ده بر من اینک تا سپارم خوب جان

جبرئیلش گفت جاننا مژده ای بهتر از این

انبیاء و اولیائند منتظر در آن مکان

گفت با او مژده ای بر من بده بهتر از این

من به دعوت بتو گفتم تو اجابت کردی ورنه اجبار نبودى به اجابت آقا

آن زمان است که تو اشرف مخلوق شوی به جهنم ز پی دشمن دیرینه
دوی

حال تا زنده ای اینجا بنما فکر بشر ورنه سازید جهنم تو و شیطان مأوا

والسلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته

سید ابراهیم حسین نژاد ، اربعین امام حسین علیه السلام، سال ۱۳۸۹، قیر و کارزین
فارس

کعبه زایشگاه مادر طبیعت

یا علی

خانه کعبه که زایشگاه نیست هر کسی آنجا نماید زایمان

جز برای مادر شیر خدا که خدایش اذن دادی آن مکان

شرح آن اینک دمی بنمای گوش چون حقیقت هست نی ظن و گمان

خود برو آن ببینش با عیان	گر نداری باور ای مرد عزیز
حج که رفتم پرس و جو کردم ز آن	اولش باور نبودم مثل تو
غیر رمان است یا که داستان	سرگذشت خوب و شیرینی بود
دور می زد او به وقت زایمان	مادر شیر خدا بودی طواف
وقت زائیدن بود بر او گران	ناگهان احساس کرد آن شیرزن
کی خداوند کریم کاروان	دست ها بالا ببردی بر دعا
حال می خواهم نمائی امتحان	من فقط تنها پرستیدم تو را
چکنم اینجا میان مشرکان	دین من دین حنیف است ای خدا
می کند صحبت به من روز و شبان	پس به حق آنکه دارم در شکم
خود که می بینی چه حاجت بر بیان	سهل و آسان کن به من این درد را
باز شد از هم به طور ناگهان	عده ای بودند دیدند آن جدار
که بودی ذره ای از وی نشان	رفت داخل فاطمه بنت اسد
تا نمایند باز قفل در ب آن	هر چه کردند جملگی سعی و تلاش
تا خدا باشد ولیش میزبان	لیک بودی محکم از امر خدا

منتظر کی آید آن جان جهان	سه شبانه روز بگذشت و همه
خیره کردی چشم هر پیر و جوان	ناگهان نوری نمود آن جا ظهور
در بغل بودش چو ماه آسمان	مریم ثانی و عیسای دگر
که چه بگذشتی بر آن شاه زنان	پرس و جو کردند آنها مرد زن
اول و آخر از آن سر نهان	گفت با آنها تمام ماجرا
آمدن سویم زنانی از جنان	وقت زاییدن بدیدم عده ای
باقی هم بودند جمعی حوریان	مریم و آسیه بودی بینشان
می رسیدی رزق من از آسمان	این سه روزی که در آنجا بودمی
تا نهد نامی بر آن شیر ژیان	برد کودک بر ابو طالب سپرد
کی ابوطالب علیش را بخوان	آمد از سوی خدایش این ندا
نیست غیر از او ولیم در جهان	نام من باشد علی و او علی
نی کسان دیگری این را بدان	سیدنا این است امام از سوی حق

اهمیت مادر

بنام خالق هستی که غیر او نیست

سکوی پرتاب انسان است دامان زنان	مقصدش معراج و خلاق جهانش میزبان
این مراتب هم مهیا نیست بهر آدمی	جز همان دامان پاک عده ای از مادران
مادری که با وضو باشد به طول روز و شب	باید هم زاید رضی و مرتضی اندر جهان
بی وضو هرگز ندادی شیر خود بر این دوتا	تا شدند هر دو تا اعجوبه در عصر و زمان
مادری که روز و شب مشروب می نوشد یقین	توله سگ زاید چه صدام لعین اینرا بدان
وان دگر قذافی و ناصالحی بین در یمن	بلکه چون آل خلیفه روبهی از روبهان
زن اگر خواهی بگیری ابتدا تحقیق کن	انتخاب خوب بنما تا که باشی در امان
بر جمال این و آن عاشق شدن دشوار نیست	زن گرفتن سهل و آسان است در دنیا جوان
لیک می باید کنی اول قدم هر جا سؤال	مشورت بنمایی از هر گوشه ای بر این و آن
زن شریک عمر انسان است چشمانت گشا	بز نباشد که بگیری گله ای یک جا شبان
تا کنون نشنیده ای مولا علی در زندگی	مشورت کردی عقیل آن عالم انسایشان
کی برادر من زنی خواهم برو تحقیق کن	چونکه تو عالم به انسایی شناسی دیگران
عالم انساب می دانی چه کس باشد عزیز	می شناسد خوب و بد از مردم عصرش به آن

مدت یک هفته گردیدی طوایف سر به سر تا رسیدی بر کلای خالده نام و نشان
 دختری دارد حزام خالد آن مرد شریف فاطمه نام است آن دختر چه ماه آسمان
 خواستگاری کرد بهر شاه مردانش عقیل گفت داماد شما باشد امیر مؤمنان
 مدتی بگذشت زائید او یکی طفل رشید برد مادر بچه را نزد علی بیند چنان
 بوسه زد بر دو دستانش ولی کردگار لیک می بارید اشک از چشم چون در گران
 فاطمه پرسید از بهر چه گریانی علی عیب دارد دست این بچه بگو از بهرمان
 گفت رمزی بین من باشد می باشد این هر دو دست که بعالم این بود سری ز اسرار جهان
 عاقبت آن شیر بچه حضرت عباس شد کربلا آمد به یاری حسین شیر ژبان
 حال دانستی چرا گفتم برایت این چنین تا بدانی زن گرفتن نیست آسان ای جوان
 چشممان هر جا فتادی دل رود از دستان دزد هم گر نابلد باشد زند بر کاهدان
 در کنار مزبله گلها بروید بار بار لیک بوئیدن نشاید هر کسی از آن مکان
 سیدا بس کن مگو خود کرده را تدبیر نیست پندها بسیار باشد از برای ما بدان

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۹۰/۴/۱



سلامی بر شاعران گرامی سایت ناب

با سلام و عرض ارادت بر همه دوستانم شاعران خوش ذوق و ادب دوست

هر لحظه ای که شعر شما می کنم مرور	بر شاعران ناب سلامی ز راه دور
زین رو مراست بر همه عالم بسی غرور	بالم به خویش چونکه ادب نزد ما بود
منبع جود و سخا جایگه خوبان است	کشور علم و ادب کشور ما ایران است
رو به رشد است و جوان جای هنرمندان است	هر چه خوبان همه دارند در او پنهان است
هم چه خون حب وطن در رگشان جولان است	در شجاعت و شهامت و وفاداری و عهد
حافظ و سعدی و فردوسی و صدها آن است	در جهان کشور معروف ادیبان باشد
آن که ذلت نپذیرد به جهان ایران است	کرده اثبات ز خون شهادیش اینجا
جمله دیدند که این مملکت شیران است	جنگ هشت ساله چه تحمیل نمودند به ما
حال سرزنده و پاینده چنان طوفان است	یک و جب خاک عزیزش نگرفتند به زور
علم بشکافت که این کار خردمندان است	غریبان جمله بدیدند هنرمندانش
چون بمانند علی رهبر بر ایران است	راه دوری نبود که به فضا ره یابند
چون گذارد قدم این جا به همه مهمان است	هر که خواهد بشناسد وطن ما ایران

نه که مهمان بشود دشمن ایران گردد
دشمن ار حق شنود باز به آن نادان است

کشور ما برسد جای نینند خدا
چونکه این آیه به ما از طرف قرآن است

می رسد امتی از شرق قیامی سازد
خطشان خط من و مهدی با ایشان است

غیر ایران به جهان کیست کند یاری دین
هر کجا می نگری دشمن با قرآن است

گویم این قسمت شعرم بشناسند ایران
مردمش از نظر علم و ادب کل جهان

این سخن سعدی خوش ذوق نموده است بیان
که دو صد رحمت حق باد بروح

سعدیا روز اول حسن به ترکان دادی
ادب و معرفت و علم به ایران دادی

هر چه می باید و شاید تو به آنان دادی
علم اگر هست در سما عاقبت است با آنان

حال آنروز بود بهر شما ایرانی
قدر خود خوب بدان گر چه تو خود می دانی

باید اثبات نمایی به جهان ما هستیم
نه به دشمن بزنی خویش بنافرمانی

دیدی یک عده چه کردند با ایران تا ما
بازگردیم و شویم نوکر بر آمریکا

دروغ اسلحه شیطان است

و دروغ گو منافق پس بیندیش تا راستگو باشی

حقیقت هر کجا یابی نما جان در رهش قربان
 بپرهیز از دروغ و خدعه در عمر خود ای انسان
 دروغ است آنکه راه راست را کج جلوه بنماید
 کند حیران و سرگردان و سوزد ترا ایمان
 اگر خواهی برو آن ره که راه انبیا باشد
 بیما تا به سر منزل رسی در زمره خوبان
 دروغ از فسق نشانت دارد فاسق نباشد جا
 بغیر از آنکه فردا سر برآرد گوشه نیران
 بیاموز از علی اخلاص اگر از اهل ایمانی
 نه چون فرزند هندی که به عمرش بود سرگردان
 برای چند روزی کشت یاران رسول الله
 که باشد حاکم مردم کند حق از همه پنهان
 علی آن اسوه تقوا نمودن یکه و تنها
 حقیقت را رها کردند چسبیدند به نادانان

چرا، چون مردم آن عصر بودند بنده دنیا
 خدا را از نظر بردند شدند بنده ی شیطان
 خدا داند اگر آن عصر بودی بینشان عاقل
 علی تنها نمی ماند و معاویه نبود آن سان
 رساندن کار جاییکه به سب و لعن خو کردند
 قنوت جمله بودی فحش بر شیر خدا آنان
 بله تبلیغ بد اینگونه می باشد مؤثر تا
 کنند لعن آنکه شد زائیده اندر خانه جانان
 علی که طرفه العینی نشد کافر در این گیتی
 نشستی کنج خانه شد جهان بر کام بوسفیان
 همان فرزند هندی که دریدی حمزه را پهلوی
 نمودی مثله عموی رسول الله اندر گوشه میدان
 گلو بندی ز اجزا کسی بنمود در گردن
 که بگرفتی لقب شیر خدا از سرور خوبان

رسول الله چون آمد ببالینش چنین گفتا

به نام هستی بخش یکتای عالم

سرنوشت زندگی انسانهای مثل من بیچاره

خدایا زندگی بر من چه سخته	به هر در می زخم گردیده تخته
کسی از حال زارم با خبر نیست	به رگهایم شده خون لخته لخته
جهان گردیده بر من همچو زندان	بگو بر سیدا تو این چه بخته
به این مطلب رسیدم من که اکنون	به ماها زندگی مثل درخته
درختان در بهارند سبز و خرم	زمانی خشک و بی روح و شلخته
ببرند و از او الوار سازند	شده نامش عوض با نام تخته
از او سازند کمد صندوق یا در	ولیکن فطرتش از آن درخته
درختی کز اول تلخ است استاد	از اول این چنین گردیده بنیاد
هر آنچه خواهیش ده آب شیرین	نخواهد طبع تلخش را برد یاد
نهالش را ببر در باغ جنت	هر آنچه خواهیش بنما محبت

شکر کن کود آن خروار خروار	بده از سلسبیلش آب بسیار
بغیر از میوه تلخش ندارد	ولی گر روزگاری میوه آرد
اگر خواهی بگیری یار طنّاز	بیا جانم دو چشمانت نما باز
نه آنکه در کنار خوب باشد	گلی پیدا نما که خوب باشد
به رنگ خویش اغویت نماید	بلی هر گل که بوئیدن نشاید
در ختی بر نشان پر بار باشد	گلی پیدا نما بی خار باشد
نخواهی خورد از آن هندوانه	اگر حنظل بکاری در زمانه
به دام غصه و غمها فتادم	از آنروزی که از مادر بزادم
مرا چون روز دیروز است احوال	گذشت از عمر من پنجاه و پنج سال
سرو کارم به گو گل است و یاهو	به شعر و شاعری آورده ام رو
برای مدتی تنها نمانم	فرستم شعر بهر دوستانم
هوای دیگری از سر رها کن	بیا تو سیدا شکر خدا کن
به تنهایی نشینی کنج خانه	مباد از بد بتر گردد زمانه
رهایی نیست غیر از دادن جان	جهان زندان ما زندانی آن

همان هم گر عمل داری قبولی
وگر نه بیش از این منما فضولی

خلاصه این جهان زندان جان است
بشر هم چند روزی میهمان است

خوشا حال کسی که وقت مردن
بود آزاد او از غصه خوردن

برای وارثان این زمانه
شتر در خواب بیند پنبه دانه

بسم الله الرحمن الرحيم

اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم

سلام بر تو ای فرزانه رهبر
که باشی یادگار از نسل حیدر

علی نام و علی خلق و علی خوی
بدنبالت همه مانند قنبر

تو آن فرمانده کل قوا بی
جهان را جملگی باشی تو سرور

چرا که یادگاری از خمینی
در این کشور بما سبط پیامبر

همه ابعاد بی باک و شجاعی
بمانند علی شیر غضنفر

جهان ظلم باشد با تو دشمن
به آنها همچو کوهی در برابر

ایا رهبر خدا پشت پناهت
بود دست خدایت یار و یاور

نمودن خون دل پاکت برادر	پس از سی سال اینک جمعی از نو
رها کردن اطراف تو سنگر	همان بلعم صفت‌های زمانه
ز اطراف تو سوی قوم کافر	خدا لعنت کند آنها که رفتن
علی تنها نمودن بار دیگر	بشد تکرار تاریخ این زمانه
زنند از پشت بر جان تو خنجر	همین کوفی صفت‌های بداندیش
نمودند عده ای بیچاره پرپر	چنان دیدیم در ماه محرم
نکردند رحم بر خشک و نه بر تر	زدن آتش به اموال عمومی
به یاری آمدند آنها سراسر	ولیکن مردم بیدار ایران
بزرگ و کوچک ساکن به کشور	تمامی یاوران انقلابند
خدا این مردم خوب و دلاور	دعا کن تا دهد اجر تمامی
ترا چون جان شیرینند در بر	برای این که می باشد لایق
نگهدارش تو باش ای حی داور	خدایا ما علی را دوست داریم
به تنهایی بود خود همچو لشکر	جهان یک سو خودش تنها به یکسو
برای او بسان ابن اشتر	بیا ای سیدا تو یاورش باش

وفا داری نما تا زنده هستی غلامی کن مرو در جای دیگر

بخواه از خالق حی توانا شوی محشور با آنها به محشر

سید ابراهیم حسین نژاد ، ۱۳۸۸ / ۱۰ / ۱۰ ، قیر و کارزین فارس

کریمه اهل بیت حضرت معصومه (س)

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهر سلطان هشتم ثانی زهراستی فاطمه نام است در قم منزل و مأواستی

بارگاه حضرتش میعاد گاه عاشقان در عبادت در شجاعت زینب کبراستی

بهر دیدار برادر آمد از یشرب برون ترک بنمودی مدینه حال در اینجاستی

مرقدش دار الشفای جمله بیماران ماست او طبیب درد بی درمان برای ماستی

ای که می باشی مریض لا علاج آن جا برو گر به حقش واقفی و پیرو آنهاستی

خود کریمه هست باشد خواهر اهل کرم عمه صاحب زمان و دختر موساستی

او که باشد عمه سادات منم سیدم عمه جان من را ببخش گر که نمودم کاستی

بابلان باب الحوائج مرقدش دارالشفاست می کند حاجت روایت هر چه از او خواستی

به امید شفاعتش در روز رستاخیر

حسین نژاد ۱۳۸۹ / ۷ / ۱۹، قیر و کارزین فارس

امام هشتم معصوم دهم امام رضا

بسم الله الرحمن الرحيم

پناهگاه ما ایرانیان است	امام هشتم ما شیعیان است
مزارش در دل پیر و جوان است	اگرچه مرقدش باشد خراسان
به عالم او رؤف و مهربان است	جهان از پرتو نورش منور
شفاه خواه تمام عاصبان است	به زرتشتی، یهودی و نصارا
تمام زائرینش میزبان است	کی مأیوس از این در نرفته
بزرگ و کوچک از کل جهان است	جهانی میهمان سفره ی او
طیب از بهر هر درد گران است	مریضان را شفا داده یکایک
سلاطین بر درش بین پاسبان است	به غربت گرچه رفت از دار دنیا
جوار هر دو چون باغ جنان است	بود معصومه درقم او خراسان

کریمه اهل بیتش را بخوانند زنان خمسه را سادس همان است
 مقام حضرتش نزد خداوند به شأن و مرتبت شاه زنان است
 چنانچه حج نرفتی تا هم اکنون برو در نزد او حج قران است
 سری زن شهر قم نور خدا بین مصلی خانه ی پیغمبران است
 از آن جا رانده شد شیطان ملعون زیارتگاه بهر انس و جان است
 پس از آن جا برو ری تا ببینی عزیز فاطمه آنجا نهان است
 بود عبدالعظیم آن سید پاک سفارش بر تو از صاحب زمان است
 دگر یکسر بزن شیراز بنگر چو احمد پادشاهی آن مکان است
 لقب شاه چراغش داد آن شاه که دیده نور حق آنجا عیان است
 الا شیرازیان بر خود ببالید چنین شاهی شما را سایبان است
 بیا سید غلام حضرتش باش بفردا او شفیع مذنبان است

آمین یا رب العالمین

حسین نژاد ۱۷/۷/۱۳۸۹، قیر و کارزین فارس

روشن از شمع وجود توست قیرو کارزین آفرین و مرحبا بر همت والای تو

یاد ما مستضعفان کردی خدا یار تو با حضرت صاحب زمان یار و مددکار توباد

کی رود از یاد مردم خاطرات این سفر بار دیگر هم توانستی بیا زین رهگذر

چون که این مردم همه مشتاق دیدار تو اند جمله از پیر و جوان یار وفادار تواند

گوش بنما تا بگویم شمه ای از این دیار در خصوص شهر خود بهر تو ای والاتبار

هست شهرستان، قیر و کارزین فارس را انگشتی همچون نگین

مردمانش مردمانی با خدا پیرو خط امام با وفا

در جنوب فارس باشد شهر قیر چون پلی در راه لار و گرمسیر

جملگی باشند یار انقلاب کودک و پیر و جوان و شیخ و شاب

با دو صد تن از شهید سربدار جانباز، آزاده دارد بیشمار

قدمت تاریخیش بوده چنان گوئیا هم دوره با ساسانیان

گاز آغاز اندرین محدوده است بوده جزء قیر در عهد الست

آسیابش هم چو رود پر خروش صوت آبش می رسد اینجا به گوش

سد سلمان هم که باشد زین دیار آب از اینجا رود تا شهر لار

گنجینه اسرار

فاطمه چون گوهر گنجینه اسرار شد همسر شیر خدا آن حیدر کرار شد

دخت پیغمبر که بودی با حجاب و با حیا زین سبب محمود نزد خالق ستار شد

باب او باشد محمد همسرش باشد علی مادر شبیر و شبر آن نکو کردار شد

هیچ میدانی چرا او گشت محبوب خدا بهر این که با نماز شب خدایش یار شد

فاطمه هم کفو بود بهر علی سوره کوثر گواه این چنین گفتار شد

داد او عزت به زن در این جهان با عفتش ورنه روز زن به دنیا همچو شام تار شد

بر زنان جامعه باشد پیام فاطمه خواهرم عفت نما پیشه که اینت کار شد

وای از آن دسته خواهر های خوب و بد حجاب که ندارند ترس فردا دوزخش را دار شد

شرم بنما خواهرم از دختر پیغمبرت راه او پیما وگرنه جایگاهت نار شد

کشور ما که فدا کرده هزاران تن شهید بهر این که حضرت مولا سر و سردار شد

تا که ما راه علی و فاطمه گیریم پیش ورنه از چه کشته صدها لاله زین گلزار شد

وای از آن روزی که گله مند دست ما شوند که چه کردی بعد ما و در کجایت کار شد

یاوری کردی علی تو در زمان خویشتن یا که بر خوان معاویه رهن رهوار شد

هر که در خط ولایت باشد او هم با حجاب در قیامت شافعیش آن حیدر کرار شد

آن که در خط ولایت هست باشد با حجاب حرف ما با آن گروه است غربیانش یار شد

هیچ دینی بی حجابی نیست در سرلوحه اش بی حجابی در جهان زان مردم بدکار شد

هر چه پیغمبر بدنیا آمده گفت این سخن بهر مردم از محبت این چنین گفتار شد

با حیا باشید و با عفت که فرمان خداست ورنه در آتش مکان مردم بدکار شد

عصر امروزی نگر که کاشفات عاریات بی حجابی افتخار عده ای بیمار شد

گر به دانشگاه بیند دختری را باحجاب املش خوانند آنها زان میان او خوار شد

سیدا شکر خدا کن کشور ایران زمین پیرو دین علی آن حیدر کرار شد

کشتار مردم بی دفاع بحرین توسط آل سعود و امارات عربی

نزدیک عید باشد و قلبم پر از غم است زیرا به هر کجا نگرم غرق ماتم است

کشتار شیعیان علی پیش چشممان غلطان به خون ز دست گروهی نه آدم است

یک عده از وهابی دور از خدا چه شمر بحرینیان کشند که گویی محرم است

آل خلیفه مردم خود را فنا کند چون پشت او ز لشکر کفار محکم است
 یک سو وهابیون و امارات بی حیا اوضاع شیعیان علی جمله بر هم است
 بس کشته می شود ز سلاح جهان غرب خون جوان بود که روان همچنان یم است
 در هر کجا که شیعه ز آل علی بود صدها هزار دشمن او ابن ملجم است
 یا صاحب الزمان شده وقت قیام تو مولای ما بیا که قدوم تو مرهم است
 زخم قلوب شیعه ز تو گیرد التیام بی روی تو جهان همه یکسر جهنم است
 از هر طرف صدای ضعیفان شده بلند وقت ظهور توست که امری مسلم است
 دجال آمده است کجائی امام ما بینی ز کشته ها که به خط مقدم است
 آل سعود دست به دستش بداده است بر قتل شیعیان شما او مصمم است
 سید بیا دعا بنما تا رسد امام فقدان او برای همه درد و ماتم است
 یارب بحق حضرت او کشور علی سالم نگاهدار چنین کشوری کم است
 به امید هر چه زودتر آمدن حضرتش همه دعا کنیم تا بیاید و حکومت عدلی که خدا
 وعده داده است تحقق یابد مجدد اعیاد نوروز بر همه جهان مبارک باد

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵ بهمن ماه و تظاهرات غیر قانونی موسوی و کروبی

بیست و پنج از ماه بهمن عده ای ایران فروش آمدن بیرون ز سوراخ خود آنها مثل موش
تا بساز دشمن غربی برقصد آن دوتا حرف مسئولین نکردند این دوتا آویز گوش
پیش چشم مردم دنیا دو از بی دانشی سطلها آتش زدندی این حماران چموش
من ندانم دشمن سطلند یا چیز دگر این چنین آتش زند از کینه با جوش و خروش
میر حسین موسوی بی شک خرف گردیده است یار گردیده به کروبی همان بی عقل و
هوش
او همان باشد که بر دزدی خود اقرار کرد کی توان دارد کشد بار گناه تو به دوش
خود گنهکار است این بلعم صفت در پیش ما از چه آورده دوباره خون این مردم به
جوش
ننگتان باد این همه جرم و جنایت موسوی آتشی روشن نمودید که نمی گردد خموش
آن بسیجی صانع زاله گناه او چه بود که شود کشته به دست عده ای همچون وحوش
کاسه صبر همه لبریز شد از کارتتان دستتان رو شد به ملت ای گروه سبز پوش
وقت آن باشد سیه پوشید جای سبزتان چون بود پای شماها جا پای هم چه بوش

وای بر کروی بی دزد دغلكار زمان دزدی خود كم شمرده بار تو بگرفته دوش

لعنت حق بر منافق های این عصر و زمان رحم ننمایند آنها بر خود و بر دیگران
هر که از خط ولایت یک قدم بیرون نهد این چنین کس ما شماریمش ز قوم ناکثان
عده ای مانندتان بودند در عهد علی خون نمودند قلب آن یکتا امیر مؤمنان
یادتان رفته زمانی جمله می دادید شعار ما نباشیم بی وفا مانند قوم کوفیان
با وفا این گونه می باشید بنمایید شرم وای بر حال شما از روز فردا آن جهان
هر که باشد دشمن رهبر به ما هم دشمن است گر چه در ظاهر بود این دشمن از فرزندمان
گوش بر زنگیم تا فرمان رهبر کی رسد آن زمان باید بگویم وای بر احوالتان
کس ندیده شیعه زاده این همه بی بند و بار این بود از لقمه هایی که بدادند خوردتان
موسوی گردیده مانند بنی صدر این زمان کی شود سرخاب مالیده رود از این مکان
ما بگو پندارمان این بود باشند یارمان که قدیمند یار رهبر آن پیر زمان

مظهر عدالت علی علیه السلام

گفت پیغمبر به وصف بوالحسن یا علی جان تو باشد جان من
 قصه تو قصه هارون بود در نبوت این توئی همسان من
 نیست بعد از من دگر پیغمبری شهر علمم من توئی دربان من
 اولین مرد از مسلمانان توئی پرورش بگرفته در دامان من
 جان فدا کردی که من باشم رها پس برادر از منی جانان من
 بارها در جمع مردم گفته ام که علی باشد سر وسامان من
 کس نباشد نزد من مانند تو هست ایمان تو چون ایمان من
 چون برابر با منی در هر نظر ای علی باشی تو هم پیمانم من
 من نبینم تو امامی در جهان کس نباشد تا کند کتمان من
 هر چه گفتم وصف تو گفته خدا وحی حق بشنیدی از یزدان من
 تو ولی هم وصی و هم امام من دهانم تو در دندان من
 من برایت جسم تو جان منی هر چه گفتم بوده ای فرمان من
 حال هم گویم بوصفت این چنین من چه ابرم این توئی باران من

یا قسیم جنت و نار یا علی

سرزمین موعود ایران یا ارض موعود

ارض موعود است ایران در جهان سرزمین حضرت صاحب زمان

چونکه می باشند آنها منتظر مردمانش کودک و پیر و جوان

در کجای این جهان جوئی چنین مثل ایران پایگاه شیعیان

پایتخت شیعه در اینجا بود هر که هستی خوب اشعارم بخوان

تا بگویم از فراقش بهر تو ای که داری از غمش آه و فغان

یک حدیثی خواندم از پیشینیان این چنین بنوشته بودی آن مکان

می رسد روزی به مردم در جهان که فراری می شوند از عالمان

هم چنانکه گوسفند از گرگها میرمندی جمله از آنها بدان

هیچ می دانی چرا باشد چنین بر زمانه هست گاه امتحان

سه بلا گردند آنها مبتلا موت فجعه کسری مال ای فلان

سومین هم حاکم جوری شود در زمانه دشمن مستضعفان

یا که در جای دگر فرموده است جای مؤمن کوه باشد بی گمان

بهر حفظ دین خود در کوهها او شود پنهان که باشد در امان

تنگ گردد بهر مؤمن زندگی همچو روباه بچه و درندگان

بر دهن روباه بگیرد بچه اش تا کند حفظش ز دست دشمنان

حال مؤمن آن زمان باشد چنین تو از این مجمل هزاران قصه خوان

هست اوضاع جهان و عصر ما منطبق با گفته پیشینیان

دور از احساس اطرافت نگر تا شود ظلم و ستم بر تو عیان

حیرتم بر مردم دنیا بود گشته اند هر یک به لاک خود نهان

ظلمها بینند باشندی خموش کور و کردند نشنوند این الأمان

گر نمی دیدند با چشمان خود من نمی گفتم به آن ها آن چنان

ارتباط عصر ما باشد قوی هر کجای این جهانی تو امان

مثل این است که نشسته رویرو با کس دیگر دوتایی یک مکان

درد مظلومان و محرومان ما عاقلان این گونه کردند بیان

هست دو چیزی نمی باشد صدا مرگ بیچاره و ننگ پر توان

حال عصر ما بود چون آن دو تا پس نگاهی کن به اوضاع جهان

مردم غزه نمی بینی مگر خونشان از ظلم گردیده روان

جواب شعر سعدی علیه الرحمه که فرمود بنی آدم اعضای یکدیگرند

یا هو یا من لا هو الا هو

چه خوش گفت سعدی به عهد قدیم که اجرش به خلاق رب الرحیم

به وصف بنی آدم و شأن او نموده به اشعار خود گفتگو

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چه عضوی به درد آورد روزگار دگرعضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت برند آدمی

کنون سعدیا بشنو از من سخن که دارم به دل درد ورنج و محن

دل خون ز دست بنی آدم است جوابت بگویم که دل پر غم است

تو گفتی که آدم ز یک گوهر است تمام بشر یک زن و شوهر است

بشر جمله اعضاء یک پیکرند	تمامی ز یک باب و یک مادرند
کشند روز و شب این و آن یک دگر	کجائی ببینی تو نسل بشر
ایا سعدی ای شاعر پر هنر	سر از خاک بردار ایشان نگر
قضاوت نمودی چرا زود زود	اگر بود آدم زمان تو بود
چها کرده از ظلم روی زمین	بیا عصر ما پور آدم ببین
بلند است فریادشان الفراق	برو در فلسطین و دیگر عراق
یمن بین و بحرین در خون طپاند	دگر یکسری زن به افغانیان
ندیده به خود این چنین روزگار	درآوردن اینها ز لبی دمار
وجب در وجب خون انسان روان	به هر گوشه ای سعدیا در جهان
زخون خوردن از گرگ هم بدترند	گمانم نه از یک پدر مادرند
به کلی ز احوالشان بیخبر	بود سازمان حقوق بشر
کنند عده ای شعرهایت و تو	دریغا نبودند در عهد تو
نباشی ببینی چنین عصر ما	بینداز سعدی کلاهت هوا
چه می کردی با گردش این سپهر	اگر که تو بودی و آن طبع شعر



نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

در این دوره نما از هاشمی یاد	اگر خواهی که کشور گردد آباد
به فکر کودک و پیر و جوان است	که ایشان حامی مستضعفان است
به رویارویی دشمن همچو شیر است	به ابعاد سیاست بی نظیر است
برای رهبری چون ابن اشتر	زبان برنده تر از تیر و خنجر
دهد سامان به این وضع پریشان	کلید قفل ایران است ایشان
وجودش بهر ایران است عزت	رئیس مجمع و سردار نهضت
نهم دوره ریاست لایق اوست	بود خون خمینی در رگ و پوست
مبر این دوره رفسنجانی از یاد	بکن روح امام از خویشتن شاد
که با خوبان جهان گردیده آباد	همه خوبند ز خوبان خوبتر جو
به وحدت حفظ بنما خاک ایران	تو بشنو پند سید از دل و جان
برای ما هدف این آب و خاک است	حضور مردمی ما را ملاک است
چه می سازیم با ایران فردا	نشسته دشمن ما چشم در راه

..... راه اخوت گیر پیشه مزن با دست خود تیشه به ریشه

..... وحدت نباشد بین کشور دوباره لاله ها گردند پرپر

..... ایرانی اندر ماه خرداد مبر حتماً تو رفسنجانی از یاد

سید ابراهیم حسین نژاد ، عضو شورای شهر قیر، استان فارس

انتخابات آینده از نگاه همه

وَأمرهم شوری بینهم(قرآن کریم)

دوره دیگر رسیده پیش رو تا نمایم با شماها گفتگو

گوش بنما لحظه ای بر گفته ام چونکه دانم دردهایت مو به مو

لیک اول گوش کن بر این سخن نه تو می دانی چه پیش آید نه من

آدمیزاد است مثل همدگر هیکلش یک پارچه پا تا ز سر

آنچه دارد پیش خالق امتیاز هست ایمان پس بیا خود را بساز

تو نگو با من چه این عصر وز مان حوصله بنما و تا آخر بخوان

انتخاباتی که باشد پیش رو چشم دشمن دوخته جانا به او

گر نیایی خرمن دین سوخته	یک جهانی چشم بر ما دوخته
رأی ما و تو اینجا ملاک	فقر و بدبختی نباشد هیچ باک
تا بگیرد رونق اینجا کار و بار	گام اول امن باید این دیار
تا چه پیش آید در این ایران زمین	دشمن هر سو نشسته در کمین
روز از نو روزگاری هم ز نو	مرد عاقل بوق و کرناها شنو
هر چه دیدی رنجهای دیگر بس است	راه آزادی پر از خار و خس است
درب این گفتارها محکم ببند	سعی کن این دوره با طبعی بلند
رأی آزادانه در صندوق ریز	تو بیا در پای صندوق ای عزیز
رمضانی را مبر اینجا زیاد	هر چه می باشند افراد زیاد
نی بسان این و آن یکجا خور است	چونکه باشد با سواد و دکتر است
پول پیش اوست مانند سفال	احتیاج او نمی باشد به مال
پول پارو می کنند از این و آن	خوب می دانی که دکترهایمان
پس مبر خوبان آن ها را زیاد	با خدا هم بینشان باشد زیاد
گوئیا خود رفته ای مجلس جناب	گر تو ایشان را نمائی انتخاب

یا در آمد بهر نان و آب نیست	مجلس ما جای چرت خواب نیست
که نترسد از کسی جز از خدا	یک کسی خواهد بسان ازدها
وقت گفتن جامه اش از تن درد	با زبانش حق ما یاد آورد
سهم ماها در کجا شد ای جناب	رفته است سی و دو سال از انقلاب
مثل گندم که نباشد خوشه ای	عده ای بیکار در هر گوشه ای
گندم بی خوشه کی بار آورد	هست این سرمایه تا کار آورد
این چنین باید شود فکری به آن	فکر کن سرمایه ها باشد جوان
تو از این مجمل هزاران قصه خوان	دردها بسیار دارم در نهان
عامل بدبختی ما هست این	فتنه ها باشد ز بیکاری یقین
قلب دشمن کن به رأیت ریش ریش	پس بیا این دوره هم با رأی خویش

سخنی هم در این جا با دکتر رضوانی

که خود را کاندید ما می کند باید در وهله اول بدانند درد ملت چیست

در از هر سو ببارید ی چه باران بهار
حضرتش خواندی نماز خوف آنجا ناگهان

حسینی که برایش گریه و زاری کنی کشته شد تا خواهرم پوشی رخ از نامحرمان
 زینب هنگام اسیری می زند حرف حجاب تو در این آزادی و آزادی چون غریبان
 سیدا ایرانیان آگاه باشند شجاع خار و رسوایی به آخر هست بهر دشمنان

انشاء الله

حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، بیست و سوم صفر ۸۹/۱۱/۶

این بگفت و بدوید و سر خورد خر بیچاره بیفتاد و بمرد

گرگها خوردنش آنجا در دم بشنو پند شتر ای آدم

گر نمی کرد خر آنجا عر عر زنده می بود دو سه سال دگر

سیدا پند زیاد است به دهر شنوا نیست بنی آدم کر

هر کسی شکر خدا کرد خدا ده سه روزی بدهد دولت جا

کفر نعمت چه نمودی تو بدان همنشین می کندت با نادان

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس ، ۱۳۸۹ / ۱۱ / ۲۹

مرگ آدمیت

آدمیت مرد آن روزی که بمب آمد میان

فاتحه باید خوانند بهر پایان جهان

روی آورده است دنیا جمله بر بمب اتم

تا کجا در حیرتم از دست این بی شاخ و دم

واقعاً قرن اتم قرن خطرناکی بود

بس بیاندیش آدمی تار و نیوردی نبرد

انقراض عالم ما گفته قرآن خد

این بود وحی الهی چشم و گوش خود گشا

از چه بازیچه گرفتی زندگی مردمان

این چنین یک مشت جانی از بشر در این زمان نیست فکر این چنین

روزی به دنیا هیچ کس آنچه بی ارزش بود بر آدمی جان است و بس

واقعاً دنیای ما دنیای خون خواری بود

آنچه در آن نیست بهر آدمی یاری بود

یاور مظلوم اگر دیدی سلام ما رسان
 زور نورده به زور گوئی سراسر این جهان
 صهیونیسم بی مروت بنگر و حالش بین
 زور گو تر نیست از او بهر جمع مسلمین
 تا کنون صدها نفر را کشته و صدها هزار
 مردم بیچاره و مظلوم اقصی آن دیار
 من نمی دانم چه می خواهند از آن بیچاره ها
 خانه شان کرده خراب و این همه آواره ها
 سیدا بنما دعایی تا رسد مهدی به داد
 چونکه ایشان هست بر کل عدالتها نماد

انشاء الله

بسمه تعالی

برادر گرامی جناب آقای سید ابراهیم حسین نژاد عضو محترم ستاد نماز جمعه
شهرستان قیر و کارزین

سلام علیکم

نماز جمعه میعاد گاه عاشقان و محبوب دل‌های ذاکران و نمایش باشکوه از اوج
رہایی انسان موحد از همه چیز جز الله و روز تجدید میثاق با حضرت دوست است
که خطابه‌ها و خطبه‌هایش شعله‌های آگاهی را در مغزهای شاهدان و شراره‌های
شیدایی را در دل‌های شیفتگان بر می‌افروزد تا همه شرارت‌های شیادان و شیطنتهای
شیطانان را در شراره‌ها بسوزاند و بصیرت و معرفت جای ظلمت و جهالت را گرفته
و بینایی و بیداری جایگزین خفت و خفتگی گردد. هر جمعه ندای هاتف غیبی از
ملکوت آسمان‌ها با خطاب «فاسعوا إلی ذکر الله» همه مؤمنین را به دریای محبت یاد
خدا دعوت می‌کند و چه سعادت‌ی است متقین را لبیک به این ندای ملکوتی برای
جلب رحمت و مغفرت پروردگار

در همین جا بر خود لازم می‌دانیم در پنجم مرداد سالروز اقامه اولین نماز جمعه
کشور به پاس زحمات خالصانه جنابعالی در برپایی هر چه با شکوہتر نماز جمعه که
یکی از یادگارهای معمار کبیر انقلاب اسلامی در جهت تحقق آرمانهای انقلاب با
تبعیت از خلف صالح او حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی) می‌باشد کمال
تشکر و قدردانی را داشته باشیم امید است که خداوند کریم پاداش حقیقی شما را با
غفران بی‌کران خود در دنیا و آخرت نصیب فرماید

شیراز سومین حرم اهل بیت بارگاه احمد بن موسی شاه چراغ

بسم الله الرحمن الرحيم

مدتی از او نمی بودی سراغ	نام او احمد لقب شاه چراغ
گفت با پادشهی کانجا رسید	تا که یک پیره زنی نورش بدید
زین عجائب من بسی ترسیده ام	پادشاهها من چراغی دیده ام
نور او خورشید تابان من است	چون شب جمعه در اینجا روشن است
هست در آن نور اسرار و رموز	شاه اندیشید گفتا با عجز
گفت هر وقت نور دید گو به من	شاه آمد جمعه نزد پیر زن
نزد عضدالدوله با سرعت دوید	نیمه های شب همان زن نور دید
ای شها باشم ز نورش دل پریش	گفت بنگر روشنی با چشم خویش
و آنگهی آنجا به مقصودش رسید	شاه رفت اندر پی نور و بدید
گشت پیدا جسم شاه انس و جان	تل خاکی دید کاوید آنمکان

روزگارش کرده اینگونه هلاک	دید شاهی تازه او در خاک
تازگی عقل از سر آنشه ربود	با وجود سالها او تازه بود
پور موسی ثانی سلطان دین	احمدش را نام در نقش نگین
آن چراغ این نام را باشد سبب	زین سبب شاه چراغش شد لقب
هست در شیراز مأوا و مقر	با امام هشتم است از یک پدر
تا بگیری حاجت بیگفتگو	یکسری شیراز رو پابوس او
چون شفیعند جمله در روز جزا	سیدا مدح امامانت نما

جازدند ماییم حاکم بر جهان	از چه خاموشند آن هایی که خود
حال آن گرگ است که باشد شبان	این چنین حامی که می بینیم ما
چه کند با گوسفندی بی زبان	گرگ گر راعی شود بر گوسفند
چه کنم آن جا به درد دیگران	ای که گویی من که باشم با وفا
خویش را جزء مسلمانان مخوان	گر مسلمان چینی ای عزیز
حضرتش این گونه بنمودی بیان	من رسیدم حال بر حرف امام

هست اسلام جهان ما دو تا	فرق باشد خوب بین این و آن
این یکی اسلام آمریکایی است	وان دگر اسلام ناب در این زمان
... اسلام آمریکایی است	عده ای همچون مبارک ای فلان
....جای اینکه باز سازد راه را	بسته راه غزه بر بیچارگان
غیر ایران تا کنون بشنیده ای	کس زند دم از حقوق دیگران
.... این رو من سرودم شعر خود	ارض موعود است ایران ای جوان
ای خدایا حفظ بنما کشورم	تا رسد مهدی بماند جاودان
سیدا تو گفתי از ظلم وستم	باز هم برگو بخوانند شاعران
شاعران باشند جلودار همه	بهر تبلیغ هم چنان پیغمبران
..... پیغمبر به جز تبلیغ نیست	بعد آنها این زمانند شاعران

والسلام ، حسین نژاد، قیر وکارزین فارس، ۱۳۸۹/۱۱/۳

نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

پیامم به ایرانیان دلیر ز خرد و کلان و ز برنا و پیر

بیا در اواخر ز خرداد ماه	به مردانگی جانم همت نما
که باشد در این ماه دشمن کمین	چرا بگذرد اندر ایران زمین
بیائیم در صحنه انقلاب	نمائیم با رأی خود دشمن کباب
هر آنکس بود بی تفاوت یقین	بود دشمن خاک ایران زمین
نگوئیم با ما چه در این زمان	تمامیم مسئول پیر و جوان
اگر که نداری تو باور جوان	برو کُلکم راع جانم بخوان
مزن تیشه بر ریشه انقلاب	که فردا بخوانند از ما حساب
بود هاشمی مرد میدان جنگ	بیا پای صندوق نما درنگ
که رأی من و توست بمب اتم	در این انتخابات دور نهم
به میدان ستاده به مردانگی	در این دوره سردار سازندگی
حمایت کنیمش ز پیر و جوان	بود لایق و برتر از دیگران
چه پیروز شد هاشمی زین میان	کند خویشتن وقف ایرانیان
شجاع و دلیر و سیاستمدار	کند با سیاست تورم مهار
به وحدت بگردیم همچون حصار	به اطراف ایران صُغار و کُبار

حاج سید ابراهیم حسین نژاد ، عضو شورای شهر قیر، استان فارس

بسم الله الرحمن الرحيم

یا مقلب القلوب و الأبصار ، یا مدبر اللیل و النهار

یا محول الحول و الأحوال ، حول حالتنا إلى احسن الحال

جناب آقای حاج سید ابراهیم حسین نژاد

رئیس محترم شورای اسلامی شهر قیر

سلام علیکم

سال پیامبر اعظم (ص)، پیامبر رحمت و عزت که زندگی شرافت مند را در سایه عبودیت الهی برای بشریت به ارمغان آوردند با افتخار سپری گردید و اکنون که در آستانه سال جدید، سال رویش و پوییش و درخشش و امید قرار گرفته ایم شایسته است به عنوان خدمتگزاری کوچک فرا رسیدن سال ۱۳۸۶ خورشیدی را که قرین میلاد با سعادت نبی مکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) می باشد را تبریک

و نهیت عرض نموده . از خداوند عزیز و حکیم بهروزی و سلامتی جنابعالی و

خانواده محترمتان را خواستارم

شهردار قیر، محمد باقر ابراهیمی

قلب مهدی خون نمودی از گناه وای از این کارهای زشتمان

حال بعضی هست چون حال خروس کور باشد آدمی در پیششان

پیش چشم آدمی با مرغها می کند کار خود فاش و عیان

عصر ما هم واقعاً باشد چنین آشکارا می کنند کار خران

داده از کف عده ای شرم و حیا که زبانم نیست یارای بیان

اف بر این عصری که باشد این چنین سیدا دیگر مگو تو بیش از این

شرم گاه خر بود در زیر دم بد از خر این زنان غریبان

که شدند غرق در بحر گناه گوئیا آدم نباشد بینشان

برده اند از انبیا پاک آبرو حضرت عیسی و موسی زین میان

رفته اند در جهل و گمراهی فرو این بهائیمهای بی نام و نشان

حیرتم این جا فرزاید غربیان می شمارند خویش به از دیگران

می زنند دم از تمدن بهر ما گر تمدن این بود ارزانشان

گاو خر اندر مراتب بهتر است از چنین بی آبروهای زمان

سیدا اجر تو باشد با خدا شرم کن از عده ای خوبانشان

خوب و بد هر جا که می بینی پر است کن دعائی از خدای مهربان

تا فرستد حضرت مهدی ما او کند اصلاح بین امتان

بارالها حضرت ایشان فرست تا نرفته پاک از کف دینمان

انشاء الله

همین باره حدیثی خواندم پیامبر فرمود زمانی می رسد بر امت من که متدینین برای حفظ دین خود باید در سوراخ های کوهها پنهان شوند تا دین خود را حفظ بنمایند

صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

التماس دعا

حمله کردند به هر کوی و تبار تا در آرند زیر پا کشورمان

بنشستند همگی بر خرشان	لیک خلاق مبین یاری کرد
این بود لطف خدای منان	گر که امروز عزیزیم همه
به دعا حفظ کند رهبرمان	سیدا دست گشا در شب و روز
نکنند خون به دل رهبرمان	روز نبود که همین بی خردان
دین به دنیا بفروشد چنان	عده ای بلعم باعور صفت
غافل از روز جزا بی دینان	به همه تهمت بی جا بزنند
مرد آن شمر گذشته ز جهان	شمر امروز خودت را بشناس
آنکه امروز بود رهبرمان	گر که سید علی خامنه ای
جوی خون بود به هر کوچه روان	نبود اینجا و شما می دیدید
می دهد بر سر آنها جولان	ذوالفقار سخنش همچو علی
نائب حضرت مهدی برمان	ای خدا حفظ نمایش ز گزند

والسلام علیکم ورحمۃ الله و برکاته

سید ابراهیم حسین نژاد ۴/۴/۱۳۹۰

فکرو ذکرم همه این است که ای بار خدا
از چه رو آدمیان گشته اند از خویش جدا

در پی کشتن هم دیگران از صبح و مسا
از کجا آمده است می رود آخر به کجا

عقل چون خلق نمودی تو به آدم دادی
بر سرش تاج کرامت ز کرم بنهادی

هر کجا بود در علم بر او بگشادی
عاقبت گشت تو را دشمن دیرینه چرا

روح خود دادی و مسجود ملائک کردی
زن به او دادی و پابند علایق کردی

همه اشیاء جهان وقف خلایق کردی
از چه رو می کند این گونه به هم نوع جفا

روز اول که بشد زنده مکانش دادی
راه و بیراهه کرم کرده نشانش دادی

از سر مهر به ایشان در دانش دادی
من ندانم ز چرا روز خودش کرده سیاه

با وجودی که ره راست نشانش دادی
جنت و خلد بر این جا و مکانش دادی

آنچه می خواست کرم کرده همانش دادی
حیرت این جاست چرا روز همه کرد تباه

گفت او دشمن دیرینه تو شیطان است
عامل عجب و حسادت به شما انسان است

می کند و سوسه ایشان ز نظر پنهان است
طینت دیو همین است که باشد به جفا

ای پدر ای که پیامبر ز خدا می بودی
یکه تاز صف میدان بلا می بودی

از چه اینگونه به دنبال هوا می بودی
ترک اولی ز چه رو کردی تو از بهر غذا

این که بودی به جنان راحت آستوده چنان
شب و روزت سپری شد به لب آب روان

یک طرف شیر غذا و غسل حور کنار
 از چه باید ببری دل ز چنین لطف خدا
 هر چه گفتت نخور از مهر چرا خوردی تو
 آبروی همگان پیش خدا بردی تو
 در جنان مرگ نبود آدمی و مردی تو
 واقعاً ارزش گندم بود این گونه بها
 که تو از کف بدهی جنت و فردوس علا
 من ندانم که چه گویم به تو از این سودا
 حرف من این بود ای وای به ما روز جزا
 حال که آمده ایم چاره دیگر نبود
 در تلاطم بود این کشتی و لنگر نبود
 چاره جز رفتن در عرصه محشر نبود
 ای خوشا حال کسی که برود راه خدا
 آمدن و جمله هدف واحد بود
 یک یک از سوی خداوند به ما قاصد بود
 وای از آن روز رویم دست تهی از دنیا
 در این عصر که عمر همگان کوتاه است
 در تکاپو ز چه آدم پی مال و جاه است
 گر سلیمان بشود مرگ چنان همراه است
 می رود عاقبت از دار فنا سوی بقاء
 گرت این جاست که این آدم خاکی ز چه رو
 آن قدر بسته دل از عالم فانی که نگو
 روز و شب می دود از پی شیطان هر سو
 با وجودی که به فردا نبود یاور ما
 این خبر گفته خداوند به ما در قرآن
 روز محشر که شود دشمن ماها شیطان
 جهنم زده کرسی و نماید جولان
 کند انکار هر آن وسوسه کرده است به ما

..... تو پرسند چرا هست گناه تو زیاد تو بگویی که مرا دیو لعین بود نماد
 کلاه اوز حسادت به سر ما بنهاد حال افتاده این گونه در اینجای ز پا
 گوید که ملامت نکنیدم این جا این تو بودی که دویدی پی من در همه جا

به جای این عمل باید کشم هفتاد از آنان

بیامد آیه القتل بالقتل از برای او

نمودی کظم غیظ و لب گزیدی حضرتش دندان

بله اینگونه اسلام است عالم بی خبر از اوست

نه مثل بوش تا تازد کند یک کشوری ویران

اگر که مردم آن عصر در گرد علی بودند

نبودی تفرقه یا این جدائی بر مسلمانان

جدائی پیشه کردند و بخوردند این چنین چویش

که می بینی فلسطین و عراق و کشور افغان

نباشد روز تا آسوده خاطر شب کنندی روز
 همیشه از زمین و از هوا گردند بمباران
 بله اینها که من گفتم همه سر منشأش کذب است
 بود نام امنی دنیا همه از دست کذابان
 دروغی گفت بوش و حمله کردی بر عراقیها
 از این سو حمله ور گشتند سوی کشور افغان
 بخوان قرآن تا بینی چها فرموده دنیا را
 زمانی می شود آباد باشند مردمش یکسان
 بیا ای سیدا بنما دعایی از سر اخلاص
 که آید مهدی آل محمد اسوه ایمان

سروده سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کار زین فارس، ۱۳۸۹/۱۱/۲۷

جناب آقای سید ابراهیم حسین نژاد

عضو محترم شورای حل اختلاف شعبه ویژه امور بهداشتی حوزه قضایی قیر و

کارزین

سلام علیکم

احتراماً با نظر به این که همکاری و فعالیت مخلصانه و عملکرد توأم با تلاش شما در شوراهاى حل اختلاف شایسته سپاس و تقدیر می باشد و اکنون به لحاظ اجرای قانون جدید از فیض حضور شما در شوراها محروم شده ایم وظیفه خود می دانم از تلاش و زحمات صادقانه شما در آن مدت تقدیر و تشکر نموده توفیق روز افزون تان را در بسط و گسترش سنت حسنه اصلاح ذات البین و فرهنگ صلح و سازش در جامعه اسلامی از درگاه خداوند منان خواستارم

احمد سیاوش پور

رئیس کل دادگستری استان فارس

باسمه تعالی

۱۳۸۶ / ۷ / ۱۸

" الذین یبلیغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون أحداً إلا الله "

سوره احزاب آیه ۲۹

حمد و سپاس خدای منان را که به ما توفیق تحصیل و تبلیغ معارف دینی عطا فرمود
تا ندای توحید، نبوت و ولایت را در جهان طنین انداز نموده و به تأسی از مبلغ
بزرگ بشریت حضرت رسول اکرم (ص) منادی عدالت و آزادی باشیم

برادر ارجمند جناب آقای سید ابراهیم حسین نژاد

درود خدا بر شما که با صداقت و اخلاص عطر دل انگیز معارف آسمانی قرآن و
اهل بیت را در فضای جامعه پراکنده نموده و موجبات هدایت و ارشاد مردم را
فراهم می آورید.

در جهان امروز که ایده ها و مکاتب مختلف بر آند تا عقاید باطل خویش را در
جامعه ما ترویج نمایند، تبلیغ معارف ناب اسلامی بیش از هر زمان دیگر ضرورت
دارد.

یقیناً پاداش عمل ارزشمند شما نزد خداوند متعال محفوظ خواهد بود، لیکن به
حکم وظیفه مراتب سپاس و قدر دانی خویش را از تلاش های صادقانه حضرت
عالی در راه نشر معارف اسلامی و آشنا ساختن نسل جوان با آموزه های حیات
بخش اسلام اعلام نموده، سلامتی و توفیق روز افزون تان را در انجام این وظیفه
الهی از خداوند متعال مسئلت می نمایم

امید است در سالی که توسط مقام معظم رهبری سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی نام
گرفته است شاهد تحقق هر چه بیشتر فرامین قرآن و انسجام بیش از پیش امت
اسلامی باشیم

سید یونس موسوی سر چشمه

نماینده مردم شریف شهرستانهای فیروز آباد، قیر و کارزین و فراشبند در مجلس
شورای اسلامی

محمد مهدی محزون

امام جمعه شهرستان قیر و کارزین

سید علی اکبر موسوی

فرماندار شهرستان قیر و کارزین

عنایت الله اکبری

رئیس سازمان تبلیغات اسلامی

شجره نامه

"قل لا أسئلكم عليه أجراً إلاً الموده فى القربى " قرآن كريم

حاج سيد ابراهيم ابن سيد عبدالرضا ابن سيد عبدالحسين ابن سيد عبدالرضا ابن سيد
مقيم ابن شاه فضل الله بيرمى ابن شاه حسن ابن شاه بهاء الدين جعفر ابن شاه موسى
ابن شاه شرف الدين على ابن شاه هادى ابن شاه عيسى ابن شاه داود ابن شاه عقيل
فخر الدين تقى ابن شاه جعفر ابن شاه حسين اصغر ابن شاه نورالدين على ابن شاه
جبرائيل ابن شاه زندويه سيد غفيف الدين على اكبر امام زاده معروف در بيرم ابن شاه
حسين ابن شاه هشام ابن ابراهيم مجاب ابن موسى ابن جعفر (ع) ابن جعفر صادق
ابن محمد باقر ابن زين العابدين سيدالساچدين على بن حسين و الحسن المجتبى و
الحسين الشهيد به كربلا ابن على بن ابیطالب و الفاطمة الزهرا اخ و بنت محمد
مصطفى الرسول النبى العربى الهاشمى المكى المدنى خاتم رسل صل الله عليه و آل و
سلم

كسانى كه آتش به قرآن زند

به شيطان رفيق وبه ما دشمنند

اگر اهل ايمانى اندر جهان

يهود و نصارا رفيقت مخوان

چرا كه يهود است دشمن به ما

نبوده به دنیا جوی با وفا
کلام رسول خدا را بخوان
که بر او درود خداوندمان
چنین گفت در وصف قوم یهود
ندارند در دوستی هیچ سود
دلم خون نمودند در ابتدا
به آخر خیانت نمودند به ما
علی گر نبودی به خیبر یقین
نبود نامی امروز از مسلمین
ریا کار و مکار و بی دین و پست
کند جا به هر جا که دادی نشست
بین در فلسطین چه ها می کنند
سر بچه از تن جدا می کنند
زن و مرد و کودک چه برنا، چه پیر

رسانند به قتل و کنند دستگیر
 یهودان به اسلام و قرآن بدند
 کجا بودن اینها که باز آمدن
 اول برده بودند در شهر قبط
 از اون جا برون آمدند چند سبط
 پس از آنکه از مصرگشتند برون
 خدا را شدند دشمن این قوم دون
 سر حيله زد سامری گولشان
 گرفت اون لعین جملگی پولشان
 درست کرد گوساله ای ازطلا
 بگفتا که این است موسی اله
 پرستیدند اون گاو زرین و زرد
 چنین قوم پستی کجا بود مرد
 دغل باز و حيله گر و قال تا ق

ز نامردی و پستی آنها چه باک

ز موسی ببردند پاک آبرو

خدا را نباشد جز اینها عدو

کنون ضد قرآن ما آمدند

بدان راه را اشتباه آمدند

چرا که خدا حافظ دین ماست

که تا آخر دهر قرآن بجاست

شود نور حق کی به فوتی خموش

همیشه به این حرف می دار گوش

کسی که در افتد به ذات خدا

خدا می کندش به آنی فنا

سيف الشيطان قذافي

ما فرهنگه که به ابليس كيف به اولاده

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

به کس نام تو را بگذاشت سیف الدین ای نادان کجایت سیف دین باشد تو باشی سیف
از شیطان

تو آن دیوانه ای که می کشی مردم به طیاره رسد روزی که بینم دست آن مردم شدی
زندان

بود کشتن برایت کم ز کشتن می شوی راحت ببرند زنده زنده گوش و دست و پایت از
زندان

حرام زاده تر از تو تا کنون هرگز ندیده کس دو صد لعنت بر آن مادر که زائیدت نه ای
انسان

همان بابای دیوانه چنین فرزند می خواهد چنین حمام خون بر پا کند از خون
مسکینان

نمی دانم چه بنویسم بوصف گرگهای عصر ز لیبی و یمن بحرین و تونس مصر ای یاران
سعودی مغرب و اردن و یا حکام آمریکا
تمامی گرگ می باشند از گرگ بدترند
آنان

مگر این ها چه می خواهند جز آزادی خود را که باید این چنین پرپر شوند از دست
جلادان

عجب اینجاست آمریکا نشسته ساکت و آرام نظر دارد ببیند کشته هایی از مسلمانان

وگر نه یک سگی عو عو کند در خاک ما ایران چگونه گوشه‌هایش تیز باشد بشنود انسان

صدها نفر در پیش چشمش می شوند پاره نشسته ساکت و آرام همچون باب خود شیطان

خدا در وصف شیطان آیه ای دارد شنو آدم که شیطان می کند اغوا ره‌ایت می کند پایان

اگر با او بگوئی این توبودی و سوسه کردی به تو گوید برو جانم دویدی هم‌رم هم‌گریان

وگر نه من نیستم ریسمان بر دست و بر پایت تو بودی خود به هم‌راهم دویدی با رخ خندان

بله اینگونه آمریکا رها کرده رفیقانش چه می بینند که تاریخ همه سر آمده پایان

فراموشت مگر گردیده آن وقتی که شاه ما بوقت مرگ هم راهش نداد آن مرده دوران

گر حسنی مبارک نامبارک بود همچون او ندادش راه آنوقتی که دیدش خوار و سرگردان

صفات بارز شیطان برادر جان همین باشد کجا چشمی که بیند خائنان عصر خود انسان

برو دست تو سل زن به دامان کسی سید که فرموده پیامبر وصف ایشان را شه مردان

آن کس چنگ زد دامان او پیروز می گردد چنانچه دشمنش باشد جهان یکسر در این

پایان با آرزوی پیروزی اسلامیان بر استکبار جهانی

سید ابراهیم حسین نژاد ۱۳۸۹/۱۲/۱۷

سوزن قاتل جوانان در این عصر

به نام نامی یکتای عالم

سوزن ای قاتل ابناء بشر	ای زبد بدتر ایا مایه شر
روز نبود که جوانی نبری	تو از این دار فنا سوی سفر
من ندانم ز کجا آمده ای	لیک دانم پری از خوف و خطر
مورد حمله تو قشر جوان	نکنی رحم تو بر خشک و چه تر
رود رود پدر و مادرشان	کرده گوش همه دنیا کر
گر چه سوغات ز غربی سوزن	کس نخواهد ز تو ای مایه شر
کشور شیعه نشین جای تو نیست	بار بریند برو جای دگر
با وجودی که همه می دانند	می زنی آتش غمها به جگر
باز از چه ز تو یاری طلبند	بینوایان چه ز دختر چه پسر
ای جوان رحم نما بر تن خویش	بیش از این آبروی خویش مبر
قاتل خویش تو منما یاری	چون بود بهر تو سوزن همه زهر
بهر چه زهر نمائی تزریق	بر تن خود که بود مثل فنر
رحم کن بر پدر و مادر خود	تا به مرگت نزنند سینه و سر

روزها پیکر چندین پیکر	تو که بر دوش همه میبینی
تو مده نفس عزیزت به هدر	گفته خلاق جهان در قرآن
قاتل خویش بود روز مفر	هر که با دست خودش خویش بکشت
لحظه ای فکر نما از این در	قتل نفس است حرام اندر دین
تا شوی راحت از این راهگذر	کن رها سوزن خود را تو مکش
از فروشنده این قاتل زهر	سیدا کشور ما پر باشد
این چه کاری زشما زده سر	کس نباشد که به آنها گوید
گرگها می برند ابناء بشر	تا زمانی که چنین در خوابیم
زیر هر بوته درختی سه نفر	جایشان مقبره ها می باشد
دور از چشم پدریا مادر	بنشسته است در آنجا دو سه تا
می برند روز شب خویش به سر	می زنند سوزن و در حال خوشند
پر شده سوزن عزیز مثل حجر	هر طرف پای گذاری بینی
خوب کن دور بر خویش نظر	گر بخواهی بشناسی قاتل
مدعی نیست برایش یه نفر	دو طبق ساختند از خون شما

مثل گرگ یک یک از این گله برد و تو آسوده خیالی به سفر

خدا رحم کند بر جوانان ما از این مایه شر

که روز نیست چند تن از عزیزان ما را نبرد والسلام

حسین نژاد ، قیر و کارزین فارس ۱۳۹۰/۳/۵

گوش بنما ای رفیق این داستان حوصله بنما و تا آخر بخوان

پندها بسیار باشد در جهان که بگفتند و برفتند این و آن

لیک این پند من بود شیرین دلنشین است از برای تو این

کرد فردی شتر خویش رها بود آن پیر و نبود هیچ بها

کم کمک روی به صحرا بنهاد می نشست گاهی و گاهی بفتاد

در دلش غصه و چشمش گریان وقت پیری ز چه باشد آن سان

تا جوان بود بسی کار نمود صاحبش را برسانیدی سود

لیک چون پیر شد افتاد زپا صاحبش کرد بدینگونه رها

گفت با خود بروم سوی خدا	بهر این که بود او چاره گشا
روی بنهادبه درگاهش او	داشت بر لب همه ذکر یا هو
گریه می کرد ز سوز دل خویش	بود در فکر چه می آید پیش
ناگهان دید خری پیر چه خویش	لاغر و زار و نحیف و دل ریش
صاحبش کرده رهایش آنجا	شترش گفت که باشی ز کجا
خر بگفتا که رهایم کردند	این چنین بر سر من آوردند
تا جوان بودم و پر زور آنها	بنمودند به من خوب جفا
بار می بردم می کردم کار	می شدند بر من دل خسته سوار
از بس زحمت بسیار امروز	از جگر می کشم آه جانسوز
چون شدم پیر رهایم کردند	این بلاها به سرم آوردند
حال بیچاره و تنها اینجا	شب و روز است بنالم به خدا
چون شتر قصه او را بشنید	داد بر آن خر بیچاره نوید
صبر کن چونکه خدا یاور ماست	سایه او همه جا بر سرماست
او بود رازق هر جن و بشر	هر چه زیروح بود سرتاسر

حال باید بمائیم دعا چون سمیع است و بصیر است خدا
 هر دو از سوز جگر نالیدند ثمر از ناله و زاری چیدند
 نگذشت مدتی آمد باران دشت سیراب و زمین آبادان
 واقعاً رزق همه دست خداست این خدا هست که اندر همه جاست
 هر کسی کرد نظر سوی خدا از کرم می دهدش آب و غذا
 سبز و خرم همه جا دشت و دمن ارض پوشید به تن پیراهن
 شتر و خر ز علف سیر شدند بسکه خوردند زمین گیر شدند
 روز ها شد سپری آن هر دو خوردن و سیر شدندی که نگو
 خر چه شد چاق بگفتا به شتر تو شتر باشی من جنس حمر
 چون خدا رحم نموده است به ما خواهم آواز بخوانم این جا
 هر کسی شکر خدا کرد خدا بیش از این می دهدش آب و غذا
 شترش گفت رفیق نادان رحم کن بر من و خود هیچ منخوان
 هست جائیکه سکوت هست طلا حرف بیجای من و توست بلا
 گر بخوانی و نمائی عر عر می کنی قافله ها زود خبر

چون ببینند من و تو این جا	کرده ای روز من و خویش سیاه
گه سکوت است در شهر نجات	هست بهر همگان آب حیات
خر بگو، حرف رفیقش نشنفت	گوشها کرد ز نادانی جفت
عر عری کرد به آواز بلند	هم خود و هم شتر از پای فگند
بود یک قافله در حال عبور	بشنید صوت الاغ از ره دور
آمد و دید خدا داده دو تا	شتری و خری اندر آن جا
بار بسیار در آن قافله بود	شتر و خر بگرفتندی زود
بارهائی که اضافه می بود	عرعرش قسمت آنها بنمود
بار بر پشت شدند هر دو روان	شترش گفت رفیق نادان
من نگفتم به تو می باش خموش	حال شو کور ببر بار بکوش
پند من را نشنیدی نادان	بنهادند به ما بار گران
حق من این بود ای یار چموش	پند پیران ننمودم در گوش
هر که با یار بد افتاد گذار	این چنین است مر او آخر کار
با بدان چون بنشستی تو بدان	این بود عاقبت نادانان

عاقبت می شوی همسو با آن	خوب یا بد چه گزیدی به جهان
خر بیفتاد شکست او را پا	بار بر پشت برفتند به راه
بشکست پای بر او کرد نظر	دید چون قافله سالار که خر
برشتر خر بنهیدش سر بار	گفت او با رفقاییش این بار
روی پشت شتر مانده زکار	خر و بار هر دو نهادند سوار
زجرها دید از آن خر که نگو	قافله رفت رسیدند به کوه
بر سرایشی و اشتر خندید	طی نمودی سر بالا و رسید
هوسم کرده به جماز ای یار	گفت با خر که بود فصل بهار
سخت بنشین که نیفتی اینجا	گفتم آن جا به تو منمای صدا

علی امام اول شیعیان عالم

به غدیرگفت احمد که اما ماسوائی	علی ای امام اول تو ولی از خدایی
که کمک کند به مسجد به رکوع یک گدائی	به جز از تو کس نباشد به جهان گره گشایی
خبرش خدا به ما گفت تو ولی به انمانی	چه زکات دادی آنجا به گدا ولی اعظم

تو ولی مؤمنانی به خدا خدا چنین گفت دگران هر آنچه گویند نبود به جز خطائی
 چه کس به خانه حق به جز از تو گشت مولود به تعجبم که عالم ز چه نیست آشنایی
 ز کجا سراغ دارند چه تو شاه سر فرازی که غذا دهی اسیر و به یتیم و هم گدایی
 عجا به امتی که هم چشم خویش دیدند به غدیر گفت احمد که امام جمله مائی
 ولی از بد زمانه طمعش کشاند سوئی برود عمر به راهی که بود ره جدائی
 چه کسی به جز علی خورد ز خوراک طیر مشوی چه کسی همی تواند بنماید ادعائی
 به علی نمود تزویج گل حوریان جنت که نبود لایق او جهان ما فتائی
 ز شجاعت و دلیری نبود علی همانند که به روی دست گیرد در خیبر کذایی
 سیدا نشین به جای که نگنجد آب دریا به ظروف کوچک خود تو توازنش نمائی

یا علی مدد

کتابی خواندم که نوشته بود اگر حروف مقطعه قرآن که در اول بعضی سوره ها آمده
 است در کنار هم قرار دهیم اما حروف اضافی را برداریم این کلمات به چشم می
 خورد صراط علی حق نمسکه

راه علی حق است این راه را می گیرم

چنانچه باور نداری امتحان کن

یا علی

اللهم عجل لولیک الفرج

درد دل نامه سیدا

یاهو

در کجایی پسر فاطمه بنما نظری تو که از حال دل جمله ما با خبری
 از ره لطف نگاهی بنما جان جهان می کشند رحم ندارند به هر خشک و تری
 مردم بی کس بحرین نگاهش به شماست ده نجات همه از بی کسی و در به دری
 حاکم خیره سرش کن ادب از راه وفا تا که با یاری دشمن نکند خیره سری
 یک طرف آل سعوداست کشد پیر و جوان یک طرف آل خلیفه است کند پرده دری
 به اسارت بگرفتند زنان شیعه و تو ای صاحب شیعه ز چه رو در سفری
 وقت آن نیست بیایی ز سفر قائم حق عاقبت شام سیاه همه سازی سحری
 مهدیا کودک پرپر شده دیدم با چشم جسد غرق به خونش روی دست پدری
 کشته بودند چنان اصغر بی شیر حسین سنگ باشد که نسوزد ز چنین غم جگری

ظلم بی حد و حساب است در این عصر بما
 ای که در حیطة فرمان تو است جن و پری
 ای سلیمان نظری جانب مورانت کن
 حیف باشد که نیائی تو به آن با هنری
 زیر پا له شده این شیعه دگر روز و شبان
 تو بیا تا نکند دشمن ما کر و فری
 سیدا عاقبت امر خدا با ما هست
 می رسد از سفر آن ماه کلمح البصری
 ای خوش آن روز بیاید پسر فاطمه در
 مکه و کشور شیعه زند از مهر سری

انشاءالله

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۹۰/۳/۲۳

دشمن بشریت اسرائیل غاصب

بدنیا دل مبند عاقل که دنیا دشمن جان است
 خصوصاً دشمن جان تو ای آزاد انسان
 است
 عجب قرنی است این قرنی که قرن علم می خوانند
 که قیمت بهر آدم این زمان کمتر ز
 حیوان است
 ندارد ارزشی آدم میان غربی و شرقی
 که بی ارزش ترینش پیششان خون مسلمان است
 چه ها کردند اندر غزه از کشتار بی رحمی
 تو گویی عده ای مسلم میان کافرستان است

عجب نامرد نامردیست این حسنی مبارک را که بسته راه غزه مردمش محتاج بر نان است
 زنند دم از مسلمانی ولی در لاک خود پنهان یک عده از سران قوم آن ها پای کویان است
 نشستم پای سیما اندر این ایران اسلامی که گردم با خبر از حال و احوال مسلمانها
 ولی افسوس گردیدم پیشیمان آن زمان دیدم مسلمانی بخون غلطان بدستش کودکی تنها
 ز غزه گفتگو می کرد گوینده به آب و تاب جهانی می شنید و کس نبود یاور آنها
 چه دیدم آه مثنی زن غریبانه به خاک و خون بدست آن یهودیهای پس مانده ز میمونها
 خدایا آدمیت مرده یا آدم نمی باشد که یک تن نیست پیدا تا شود یاور به مسکینها
 زمانیکه مسلمانی بخواهد یارشان سازد شده او روبرو با حمله یا تحریم آمریکا
 خدایا کشور ایران به تنهایی چها سازد که با او دشمنی ورزند چه از خارج چه داخلها
 ببند لب سیدا نزدیک باشد عمر این دنیا اگر که این چنین ظلم و ستم دارند روا بر ما
 به امید روزی که صاحب اصلی دنیا قیام نماید و تقاص خون بی گناهان از ظالمان بگیرد
 آمین

سید ابراهیم حسین نژاد خیر گوئی، ۱۳۸۹/۱۱/۵

والفجر ، وليال عشر، والشفع و الوتر

به مناسبت دهه مبارک فجر

ساقیا ده باده ای مستم نما	نیست باشم لحظه ای هستم نما
بی خود از خود کن به پروازم در آر	چون نمانده دیگرم صبر و قرار
آتشی روشن نما در سینه ام	ای که می باشی چنان آئینه ام
روزگار آئینه عبرت نما	ای که دیدی در خودت شاه و گدا
گر چه در ظاهر تو باشی بی زبان	با زبان بی زبانی کن بیان
عصرها در خود بیدیدی تا بحال	پس بیا برگو به ماها شرح حال
شرح حالی از زمان انقلاب	کز گلان بگرفت این گونه گلاب
بار دیگر ماه بهمن آمده	بهر ماه ها وقت گفتن آمده
ماه بهمن آمده باز از سفر	تا کنم یادی از آن شیران نر
گو چه دیدی دیده را بنما بیان	آن حماسه سازی ایرانیان
چون گذشته مدت سی و دو سال	باز گو کن بر جوانان شرح حال
تا بخوانند و بدانند این زمان	چه کشیدند مردم از آن ناکسان

این رهایی کم نمی باشد بها	حال که آزاد باشیم و رها
شد روان تا گشت آزاد این وطن	در بهایش خون صدها مرد و زن
یک جوان افتاده بودی پاره پار	هر وجب از خاک پاک این دیار
عرضه بر ماها نمودند تنگ تنگ	ناله بود و غرش تیرو تفنگ
نور رویش شد بر ایران جلوه گر	تا بیامد پیر دوران از سفر
مملکت خالی شد از شهزادگان	زد رقم تاریخ دیگر این مکان
فصلهای دیگری آغاز شد	باب جمهوریت این جا باز شد
رونق دیگر گرفتی این دیار	مردم آغاز کردند کار و بار
می روند پیشی بگیرند از جهان	غربیان دیدند که ایرانیان
عمده کار و بار ما تعطیل شد	جنگ تحمیلی به ما تحمیل شد
بر سر ایرانی و ایرانیان	تیر باران شد زمین و آسمان
شد به ما تحمیل از بیگانگان	هشت سال این جنگ از سوی جهان
ما به تنهایی میان دشمنان	هشت سالی که گذشتی آن چنان
از کف ما تا که خوردندی شکست	چه جوانان عزیزی که نرفت

با نثار خون پاک پاکها	گشت ایران عزیز ما رها
آمده بهمن دوباره از سفر	تا کنم یادی از آن شیران نر
ای عزیزان این همه کار خداست	روی حرف من در این جا با شماست
از علی آموز اخلاص عمل	جان من حی علی خیر العمل
سیدا تا زنده ای برگو چنین	زنده بادا کشورم ایران زمین

پاینده باد ایران سر زنده ایرانی

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۸۹/۱۱/۴

به نام نامی الله پاسدار حرمت خون شهیدان

یا حسین ای سید آزادگان	ای که باشی آفتاب این جهان
انقلابت روشنی بخش همه	ما مران از خود عزیز فاطمه
ما که عمری بر سر خوان توئیم	هر کجا باشیم مهمان توئیم
پس بیا مولا مرانم از درت	حق آن پهلو شکسته مادرت
چون شهنشاهی و ماها نوکریم	نوکریت از دل و جان می خریم

بهر ما دریا و چون ماهی بود	نوکری تو شهنشاهی بود
ماهیان از آب می گیرند نفس	زندگی ماهی از آب است و بس
می دهد جان عزیز خود ز دست	گر نباشد آب ماهی مرده است
گر نبودی شیعه کی بودی توان	تو همان آبی برای شیعیان
هست جاری در رگ ماها نخست	آبروی شیعیان از خون توست
کشته راحت کجا باشد شکست	چون پذیرفتی تو در عهد الست
منتهی گردد به جنات النعیم	راه تو باشد صراط المستقیم
کی شود گمراه اندر این سری	هر کسی پیمود این راه تو را
ایکه می باشد خدایت خونبها	ای حسین ای زاده خیر النساء
سرور سردار و مولایش توئی	خوش به حال آنکه آقایش توئی
خط هابیل است شاه سر جدا	خط تو باشد همان خط خدا
راه او ختم است راه انبیاء	آن که گیرد در جهان راه تو را
هر که شد عاشق بر او بارد بلا	حیرتم اینجاست از کار خدا
زندگی دیگر ندارد رنگ و بو	دیگر این دنیا بود زندان او

کی رود راه دگر سرو سهی	رنگ و بوی زندگی او توئی
حق آن پهلو شکسته مادرت	ای حسین جان پس مرانم از درت
گر نتابی یخ زنیم از شیخ و شاب	تو برای ما چنانی آفتاب
آدمیت می رود رو در زوال	بی وجودت زندگی باشد محال
جان عالم باد یا مولا فدات	اهل بیت توست کشتی نجات
کشور ایران رهانیدی ز غرق	این تو بودی زنده کردی دین حق
پیروت گردد شود او اهل دین	آنکه آمد سوی این کشتی یقین
راه تو وصل است بر باغ جنان	راهها بسیار باشد در جهان
دعوت کردند خود را باختند	کوفیان قدر تو را نشناختند
سر به زیرند جمله آنها شرمسار	تا قیامت شد بر آنها ننگ و عار
خویش را در کربلا دادید نشان	آفرین مرحبا بر جمعتان

به یاد دوستان کبوتر خونین بال شهرستان قیر و کارزین فارس

ولا تحسبن اللذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون

بسم رب الشهداء و الصديقين

خواهم اجازه تا بنشینم به گفتگو	نام شهید بردم و یاد آمدم از او
بنشسته اند با پدرانم به رو برو	زیرا که مادران شهیدند در این مکان
یاد آورند خاطره هاشان مو به مو	ترسم که نامشان ببرم پیش رویشان
از مادری و یا پدری خوب از این گروه	قلبی شکسته گردد و اشکی روان شود
قمری صفت تمام نمائید قوی قو	ورنه به شعر گویم از آن شیر اوژنان
این یک وظیفه هست ز سید به پیش رو	هر مادری ز داغ جوان است داغدار
از خود گذشتگی دلیران سرخ رو	تا شعر گوید او ز شهیدان این دیار
رزم آوران و ببر شکاران نیک خو	شعر اوژنان و صف شکنان گه نبرد
بودی به روز رزم مقاوم بسان کوه	یاد آورم بسیجی بی مدعیان
دادند فرار کرکس بعضی چهار سو	یاد از همافران دلیری به آسمان
روباه بعث جمله بدانند الفرار	آن ارتش دلیر که بودند تازه کار
گشتند به خون خویش شناور حسین وار	یاد از تمامی شهداء عزیز ما
بوده شهامت شهداء علی تبار	امروز اگر که این وطن ماست سرفراز

یک عده ای که جان بنمودند فدای دین
 منصور وار جمله برفتند سوی دار
 تنها نه جان خویش نمودند فدای دین
 کردند وصیتی که بماند به روزگار
 حرف تمام بود که ای بازماندگان
 رهبر کنید یاری باشید سر به دار
 خواهرم حجاب تیره تو خون سرخ ماست
 باشد چه آن برای خدایت نگاهدار
 راه ولایت است بیاید سوی ما
 ورنه بود به پیش شما راه بی شمار
 هر کس که پیرو علی و آل او بود
 نوشد ز آب کوثر سلطان تاجدار
 این است پیام سید و پایان شعر او
 بر دشمنان دین نبی شاه با وقار
 از من به غرب گوی که این جا عراق نیست
 آئی چهار روزه و گیری در آن قرار
 چون بیشه زار ببر بیان است و شیر نر
 روباه کجا و بیشه شیران خوش شکار
 در روز رزم صد نفر از بسیج ما
 باشد برابری به شماها به صد هزار
 ما با عمل به خون خود اثبات کرده ایم
 این یک حقیقت است نباشد ز ما شعار
 یا رب به حق صاحب امر و ولی عصر
 این کشور عزیز ما به لطف نگاهدار

آمین یا رب العالمین

سید ابراهیم حسین نژاد، ۱۳۹۰/۲/۲۶

برادران محترم ابراهیمی نژاد سلام علیکم

درگذشت پدر بزرگوارتان تسلیت می گویم . این چند بیت شعر تقدیم به شما

بزرگوران بقای عمر شما باشد انشاء الله

ای بسا گل که در این باغ جهان گشت خزان ای بسا جسم شریف است در بین خاک نهان

پدری خفته در این گوشه غریب و تنها شمع بزم همگی بود شد این جا پنهان

بله این حاج محمد حسن است ای یاران که چنین خفته در این گوشه به دور از همگان

باب او هاشم است و در سال نود رخ بیست بنمود از غم خود خم کمر ما پسران

مدت عمر شریفش نشدی خسته ز کار تا که محتاج نباشیم به پیش دگران

لیک حالا شده محتاج به حمدی زوفا لطف بنما ز کرم بر سر قبرش تو بخوان

فاتحه مع الصلوات

نام : حاج محمد حسن، شهرت: ابراهیمی نژاد، تاریخ تولد: ۱۳۰۰، تاریخ وفات:

۱۳۹۰/۲/۹ روحش شاد باد

تقدیمی از حاج سید ابراهیم حسین نژاد ، ۱۳۹۰/۲/۱۱

از که این گونه تو بگرفتی یاد	بولهب گفت چنین مرگت باد
کرد تصدیق کلام آن مولا	جمله رفتند به جز شیر خدا
او علی بود همان شیر ژیان	اولین کس که بیاورد ایمان
آن سه کردند در آن لحظه نماز	دومین همسر آن شاه حجاز
آمدند گرد محمد ناگاه	باز تبلیغ نمودی آن شاه
وان دگر بود صهیب خوشحال	آل یاسر دگری بود بلال
گشت آغاز شکنجه به میان	با خبر مکه شد از این جریان
تا نبینند گزند از دشمن	عده ای رفتن و هجرت کردند
چه نکردند به او قوم دغا	زجرها دید رسول از آنها
باب اسلام در آنجا شد باز	سوی یثرب سفری کرد آغاز
که تمامی بشوند یار رسول	اوس خزرچ بنمودند قبول
بت پرستی برود از اینجا	واقعاً بود چنین امر خدا
آمدند پیش محمد هیبات	مدتی بر اثر تبلیغات
بت پرستی بنمود زود افول	جمله اسلام نمودند قبول

مکه در دست ابوسفیان بود	دردها بر دل احمد بنمود
جنگ ها کرد به پیغمبر ما	تا که شد یک و تنها آنجا
ضرب شمشیر مسلمان گردید	گرچه در باطن خود بود پلید
خود چنان بود پسرش بود چنین	لعنت حق به چنین مرد لعین
بعد نوبت به معاویه رسید	رنجها باز علی از او دید
از پس مرگ معاویه دون	گشت حاکم چه یزید ملعون
ظلمها کرد به اسلام و خدا	بود سه سال که رفت از دنیا
سال اول پسر شیرخدا	کشت لب تشنه در آن دشت بلا
سال دوم به مدینه برسید	ظلمها کرد که گوشی نشنید
سال سوم حرم امن اله	آتش کین بزد آن مرد دغا
بعد شد کشته بهنگام شکار	لشکر حق ز وی آورد دمار
سیدا خسته نمودی مردم	حق به دنیا نشود هرگز گم

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، ۱۳۸۹/۱۱/۳

خلقت انسان به روایت شعر

به نام خدا

ای که باشی فاعل کل جهان	بارالها ای خدای مهربان
وصف تو ناید مرا اندر بیان	آفریننده توئی بر جن و انس
ناید اندر فهم ما از انس و جان	من چه باشم تا کنم وصف تو را
می کنی مخلوط با آب زنان	قطره گندیده از آب منی
مضغه گردانی تو از قدرت همان	تا چهل روز است خون بسته ای
خلق سازی از برایش استخوان	زیر چندین پرده نقاشی کنی
چون شود کامل دهی او را تو جان	چشم و گوش و بینی و لبهای او
تصفیه سازی خورد او جای نان	مدت نه ماه خون مادرش
می گشاید چشم خود بر این و آن	بعد این مدت نهد پا بر جهان
می مکد از سینه مادر چنان	باز دو سال است اوقات رضاع
یا خدای قادرش در لا مکان	این تو هستی مک زدن یادش دهی

تا به یک باره نگردد آن روان	دکمه پستان بود سوراخ ریز
جان سپارد طفل بیچاره به آن	شیر گر یک باره آید در گلو
هست آغوش لذیذ و پر توان	ابتداء مک می زند کم کم به او
مدت دو سال روز ان و شبان	سفت و محکم استخوان بندی شود
از کرم دندان درآرد در دهان	چون شود بسته ره پستان به او
و تو را نشناسد ای خلاقمان	کور باد آن کس به بیند این چنین
راه تو گیریم حی لا مکان	این همه آیات آوردی که ما
در مراتب بدترندی از خران	باز هستند عده ای انسان نما
کافرند در این جهان بیکران	گول ابلیس لعین را خورده اند
نفی سازند حجت پیغمبران	بس فرو رفتند در جهل و غرور
چه بگویم وصف این لا مذهبان	خالقا پروردگارا صانعا
چه بگوید سید از این غریبان	هستن این ها منکر یکتائیت
امت موسی و عیسی زمان	خویش را برتر شناسند این گروه
لطف بنما بر خر خودشان نشان	خواهشی دارم به درگاه شما

خدایا تو را سپاسگزارم مرا شیعه علی و آل علی آفریدی

۱۳۸۹ / ۱۲ / ۱۷، قیر و کارزین فارس، حسین نژاد

به نام خالق هستی بخش عالم

آغاز سی و سومین سالگرد انقلاب اسلامی ایران

به رهبریت امام خمینی رحمت الله علیه

اینک رسیده بهمن هشتاد و نه ز راه سی و دو سال حفظ نموده ز آن خدا

این نیست جز محبت ماها به اهل بیت چون پیرو ولایت باشیم جان فدا

ما پیرو محمد و آل محمدیم زیرا که اوست خاتم پیغمبران به ما

بعد از محمد است علی جانشین او شاهی که جبرئیل به او گفت لا فتی

بعد از علی حسن بود و بعد او حسین شاهنشهی که شد به ره دین سرش جدا

بعد از شهادتش پسرانش که نه نفر باشند خلیفه از سوی پروردگار ما

ثانی عشر امام جهان است و غائب است روزی رسد که آید و عدل او کند به پا

اکنون که غائب است چه کس جانشین اوست جز عالمان دین که ولیند در ثری

آن کس که راه راست بجوید در این ره است راه علی خامنه ای راه انبیا

این سید بزرگ که گردیده جانشین
 نصبش نموده حضرت روح خدای ما
 فرموده این چنین که بزرگش نموده است
 حرفی که او زده نشده در جهان دو تا
 سی و دو سال گشته و ایران سر فراز
 هر روز بهتر است در این عصر پر جفا
 آن دشمنی غرب و غریبی این دیار
 دست خداست یاور مردان با وقار
 تحریم ها نمودند و آن جنگ هشت سال
 کاری نبرد پیش در این ورطه آمریکا
 خاور میانه ای که از دم زدند گشت
 دیدی چگونه دشمن آنها به هر کجا
 هر در زدند تا که نمایند منزوی
 ایران ما به پهنه گیتی همین ها
 اما خدا ببین که چگونه نمود حفظ
 دین نبی و ملت خوب و شریف ما
 حسنی مبارکی که چنان شاه بود رفت
 فرعون وار سوی رفیقش در آن سرا
 این سرنوشت جمله طاغوتیان بود
 باشد برای اینکه نباشند با خدا
 بهمین رسیده جشن بگیرید مرد و زن
 چون بهمن است رمز همین انقلاب ما
 سید بکوش تا که بگویی به شعر خود
 از آن حماسه ای که به ما داد عز و جاه

از همه التماس دعا دارم . حاج سید ابراهیم حسین نژاد ، ۱۳/۱۱/۱۳۸۹، قیرو

کارزین فارس ، یا هو ، یا من لا هو إلا هو



سرنوشت سیدا به نظم

از دست روزگار و زجری که کشید

یا رب نصیب و قسمت من از چه شد چنین
این گونه پیر گشتم باشم چنین غمین

یک روز خوش ندیده ام از دست روزگار
گویا که دشمن است به این بینوا زمین

از گرمسیر پای نهادم به شهر قیر
با دست خویش خویش نمودم چنین اسیر

راهی نباشدم به جز از مرگ پیش پا
لطفی نما بگو به اجل جان من بگیر

سیرم دگر ز لذت دنیا و زندگی
گم کرده ام به زجر ره و راه بندگی

ترسم که نیمه دین من این جا رود ز کف
راهی دراز پیشم و مردم ز خستگی

هر چند صبر پیشه نمایم نمی شود
باقی نمانده بر تن بیچاره ام رگی

گفتند دود غصه دهد التیام و من
سیگار هی کشیدم و کردم یه دندگی

رگها گرفت بس که پر از دود کردمش
ترسم که منفجر شوم از این گرفتگی

سید بس است درد تو از صنف بی دواست
بر چوب خشک نیست طمع بر خمیدگی

راه دگر بگیر و برو زود از این دیار
بهتر بود که درد دلت با کسی نگی

چه خوش گفت این سید پاکزاد در ایران زمین نامی از زن مباد
 چرا که هزارش یکی خوب نیست زمین از وجود زنان پاک باد
 همه فتنه ها باشد از دست زن بود مکر او بدتر از اهرمن
 فراری بود دیو از دست او بکف از چوب تر او را بزَن
 بزَن تا توانی که بعضی زنان بود دشمن بینوا شوهران
 مهارش نسازد به جز چوب تر به چوب است فرمان برد گاو و خر
 ولیکن زن خوب و فرمان پذیر نما جان فدایش به راهش بمیر
 زن خوب حرفش در اینجا جداست نه حرف من این است حرف خداست
 سفارش بود از رسول خدا بهشت زیر پای زن باوفاست
 بود دامن بعضی از مادران رهی صاف از این جا به باغ جنان
 بیا سیدا لب ببند از سخن بوصف زنان این چنین دم مزَن
 زن خوب حوریست از حوریان ولیکن بدش الامان الأمان

پناه بر خدا از دست زنان بد

سید ابراهیم حسین نژاد، قیر و کارزین فارس، بیست و هفت رجب المرجب، یا هو
یا من لا هو إلا هو

بیداری اسلامی در خاورمیانه

بسم الله الرحمن الرحيم

سال هزار و سیصد و هشتاد و نه جهان	خاورمیانه را همه دیدند ناگهان
تونس جرقه ای زد و بیدار گشت مصر	صنعا ببر گرفت و به بحرین شد روان
اردن نموده صبر چه پیش آید او کند	مانند دوستان و رفیقان خود چنان
اندر قطیف مردم محروم آن دیار	یک شورشی نموده نبودش کسی گمان
در حیرتم چگونه به وقتش خدا کند	بیدار مردمی که به خوابند سالیان
این نیست جز که دست خدا فوق دستهاست	طاغوتیان به زیر کشاند ز تختشان
چون وعده داده است که مستضعفان شوند	وارث به جای جمله مستکبرانشان
آنچه قلوب مردم دنیا جریحه دار	بنموده قتل عده مردم ز بیکسان
قذافی آن کسی که جنون دارد و مریض	باشد نموده خون بسی بیکسان روان

در پیش چشم مردم دنیا دروغ گفت طوری که گوئیا نشده هیچ آن مکان
 سید همیشه بوده چنین کار این گروه باشد دروغ اسلحه دیو سیرتان
 نامرد می کشد همه با تانک و توپ خود یک مشت مردمی که هنوزند ناتوان
 کس نیست تا که گویدش ای جانی زمان مردم چرا کشی تو تمامی ز ترس جان
 این وعده خداست که طاغوتیان شوند نابود دست عده مردم به هر زمان

به امید پیروزی همه مستضعفان جهان بر مستکبران

قرن آینده قرن غلبه بر مستکبران خواهد بود انشاءالله

روز جهانی قدس به فرمان امام امت (ره)

سبحان الذی اسرى بعده لیلا من المسجد الحرام إلى المسجد الاقصى الذی بارکنا
 حوله

جمعه آخر ماه رمضان روز قدس است بدان ای انسان
 قبله اول خود را دریاب که اسیر است به دست دیوان
 عده ای دیو صفت قوم یهود گشته اند غاصب اقصی به جهان

برهانید مرا از ایشان	سالها هست که دارد فریاد
روز آدینه به ماه رمضان	عزمتان جزم کنید از هر جا
این بدانید همه پیر و جوان	امر معروف همین می باشد
طول تاریخ بداده است نشان	دشمن ماست همین قوم یهود
یا که فریاد بکش بر سرشان	با دل روزه نما مشت گره
بنما گوش تو ای پیر و جوان	این حدیث است ز پیغمبر ما
باید از جان بشود یاورشان	هر که فریاد مسلمان شنود
این چنین شخص مسلمان نخوان	گر که یاری ننماید آنها
هست این آیه عزیز از قرآن	مؤمنان جمله برادر باشند
امر خلاق جهان است بدان	آیه واعتصموا جای دگر
هر یکی روی به کوه و هامان	مردم غزه شدند آواره
روز و شب بمب بریزند سرشان	خانه ها برسرشان کرد خراب
خونشان کرده به هر کوچه روان	رحم بر پیر و جوان ننمایند
شرم آید ز مسلمانیمان	ما چه کردیم برای ایشان

پس برو فاتحه اش زود بخوان	گر مسلمانی از این است عزیز
می دهد خویش در این برهه نشان	هرکسی هست مسلمان به یقین
پیش روی همه اینها انسان	ما به فردا چه جوابی داریم
این سخن گفت به ماها که چنان	آن علی که تو از آن دم بزنی
بوده نزدیکی کوفه به گمان	شهر انبار در آن عصر و زمان
این خبر چون بشنیدی ایشان	گوشواری بر بودن ز زنی
یا بمیریم از این کرده یشان	گفت گر دق بنماییم رواست
این یهود است بدان دشمنمان	تا جهان باقی ماها زنده
که به هر عصر نماید جولان	پس عزیز دشمن خود دوست مخوان
جمله تحریم نمودند ایران	ما چه کردیم که سی سال اینها
خوب خوانده است امامش شیطان	آمریکا دشمن نوع بشر است
خون ماها بنمودند روان	جنگ تحمیل نمودند به ما

خواب رفتن امت اسلامی و بی بند و باری غریبان

در راه اندازی شبکه های مبتذل

به نام خدای در کمینگاه ظالمان

خداوندی که عقل را آفرید و در اختیار انسان قرار داد و او را اشرف مخلوقات نامید

عصر بیداری امتها بود ای مسلمان تا به کی خواب گران

غربیان بردند دین ما ز کف گوش جان بگشا ز بانگ الامان

روز تا شب برده این ماهواره ها عزت و ایمان ماها در جهان

عده ای جانی نشسته روز و شب تا بدزد از من و ماها جوان

من به چشم خود بدیدم خانه ای بود اهل دین و ایمان پیش از این

مدتی نگذشت از ماهواره اش لخت گشتی دخترش چون غربیان

دختری که سالها در پرده بود سینه و بازو دهد یکجا نشان

بعد از این لحظه شماری می کند تا ببیند فیلمهای آن چنان

شیعه باشد از علی بی بند و بار دخترش تنها رود با دیگران

می خرد بی غیرتی با پول خود تا دهد پز پیش چشم این و آن

یازده ساله نگشته دخترش تلفون دارد کند غافل جوان

شعبه زاده غیرتت رفته کجا	راه گم کردی چرا در این میان
بعد این بی بند و باری ها یقین	از خدا خواهی روی باغ جنان
رحمت حق باد بر کافی که گفت	این حدیث بهتر از در گران
روز اول ترس داری از گناه	شرم داری از خدای لا مکان
لیک چون کردی گناه اولین	دومینش می شود سهل و روان
سومی قبحش شده کم پیش تو	چهارمی شیطان کند اغوابتان
گویدت با وسوسه بنما گناه	چون که می باشد خدایت مهربان
شست و شو بما به آب توبه ای	گوش منما گفته های عالمان
آب رفته باز کی گردد به جوب	تا جوانی باش خوش روز و شبان
غافل از این که ندانی کی رسد	سویت عزرائیل جانم ناگهان
آن زمان درهای توبه باز نیست	تا شوی داخل به جمع تائبان
توبه هم وقتی قبول است که شما	کرده های بد کنی جبرانشان
تو نخواندی حال فرعون لعین	وقت غرقش توبه کردی ناگهان
توبه اش رد شد بشد غرق او به نیل	در جهنم شد مکان پیش سگان

شرم بنما شیعه زاده از خدا گر شماری خویش را از شیعیان

زندگان بعد از مرگ

خدا فرموده در قرآن مکرر شهیدان زنده اند الله اکبر

مپندارید مرده جمع آنها که آنها زنده اند تا روز محشر

خورند روزی خود از خوان رحمان مثال زنده ها در نزد داور

خصوصاً آن شهیدانی که گشتند به روز رزم همچون لاله پرپر

همه مدیون خون پاکشانیم بزرگ و کوچک ایران سراسر

اگر آنها نبودند این چنین روز نمی گشتی برای ما میسر

چرا که دشمن دیرینه ما سر پا کرده بود صدام کافر

شهیدان با نثار خون نمودند ادب آن طاغی ملعون کافر

همیشه خون به شمشیر است پیروز نما حرف خدای خویش باور

خدا رحمت کند آنها که رفتند به مهمان علی در حوض کوش

پیامی دارم از بهر شماها بسیجیهای مظلوم دلاور

ولایت شمع و ما پروانه باشیم	هدف تنها برای ماست رهبر
علی در عصر ما او باشد امروز	و ما از بهر او چون ابن اشتر
خدا ناکرده گر سستی نمائیم	دوباره لاله ها گردند پرپر
عزیزم هر که ای شعرم نما گوش	ولایت را مکن هرگز فراموش
شنیدم هاتف غیبی چنین گفت	مده آزادیت جانم ز کف مفت
اگر امروز آزاد و رهایی	بود از خون مردان خدایی
امام راحل ما این چنین گفت	بما در کلام خویشتن سفت
شهیدان صد هزاران کوچه رفتند	و باقی اولین کوچه هستند
پس از مرگش کجا باشد پریشان	خدا باشد خلیفه جای ایشان
من و تو مرده باشیم ای برادر	شهیدان زنده اند الله اکبر
بیا ای سیدا شکر خدا کن	به درگاه ربوبیت دعا کن
که بودی جبهه و دیدی شهیدان	رفیقانت بسان کوه ایمان
خدا هم برد نزد خویش آنها	بفردوس برین و باغ رضوان

روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد

سید ابراهیم حسین نژاد ، زمستان هشتاد و نه ، شهرستان قیر و کارزین

خرابی قرن حاضر به دست غریبان

به نام خالق و آفریدگار جهان

خرابی جهان یکسر به دست غریبان باشد به هر جا بنگری صدها نفر بی خانمان باشد

نمی دانم چه می خواهند از جان بشر اینها که اینگونه بخون غلطان تن پیر و جوان باشد

چرا مهدی نمی آید در این دنیا ی بی صاحب خدایا از چه این گله چنین بی ساریان
باشد

بیا مولا رها کن بیکسان از ظلم این دنیا به غیر از تو چه کس حامی ما مستضعفان باشد

عجب دنیای نامردیست این عصر و زمان ما به بام دو هوا از غرب بر بحرینیان باشد

سعودی یک طرف آل خلیفه جانب دیگر امارات هم در این کشتار با وهابیان
باشد

سه کشور آمده تا نسل شیعه را براندازد برای آنکه در بحرین اکثر شیعیان باشد

گمانم بربریت بار دیگر زنده گردیده که دست غرب تا مرفق به خون بی کسان باشد

شما که می زیند دم از حقوق مردمان آیا نمی ترسید فردایی پس از دار جهان باشد

به فرض آنکه در دنیا دو روزی ظلم بنمودید چه می سازید در فردا جهنم جایتان باشد
 کجا در دین عیسی کشتن مردم روا بوده و یا در دین موسی این چنین نام و نشان باشد
 مگر عیسی نغموده بگردان صورت از سیلی چرا نیلی هزاران رخ از این سیلیتان باشد
 بیا سید مگو دیگر دل عالم به درد آمد که اشعارت به هر بیتش چنان در گران باشد

والسلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار

حسین نژاد ۱۳۹۰/۲/۱۲

جاهلیت عرب یا عصر جاهلیت

غافل از خالق و اهل دل بود	در زمانیکه عرب جاهل بود
بین این قوم دغا منزل بود	زان میان اسوه تقوا و ورع
گوئیا عقل همه زایل بود	همگی مست به دنیا بودند
جای آغوش پدر در گل بود	گر زنی دخترکی می زایید
مگر آن کس که به وی مایل بود	دفن می کردن و با صد شادی
جهل در بین همه کامل بود	کرنش بت همگی می کردند

کار آن قوم ابد جاهل بود	لخت و عریان به طواف کعبه
رعب و وحشت همگان شامل بود	آبشان تلخ غذاشان سوسمار
بین جهال عرب عاقل بود	بین آن قوم یکی بود امین
هم امین بودی و هم عادل بود	کس نبود جز پسر عبدالله
کشتیش غار حرا ساحل بود	او چنان نوح نبی بود صبور
إقرأش گفت محمد بشنید	تا که آن پیک خداوند رسید
چون بود امر خداوند جهان	امر فرمود تو بر خوان قرآن
باز گفتش که بخوان من به فدا	گفت من عامیم ای پیک خدا
از گل آورد جهانی بوجود	آن خداییکه تو را خلق نمود
بازگردید نبی پیش زنش	لرزه افتاد در آنجا به تنش
که چنین پیک خدا کرد آواز	گفت با همسر خود از این راز
لرزه افتاده تمام بدنم	زود پوشان به گلیمی بدنم
جبریل آمد و وی کرد صدا	استراحت ننموده ناگاه
دور باد از تو همه رنج و محن	ای که پیچیده گلیمی به بدن

این رسالت تو به قومان برسان	بده انذار به قوم و خویشان
کرد دعوت همگی قوم آنجا	بولهب بود و ابو جهل دغا
اولین مرحله ابراز نمود	بهر قومان همه از بود و نبود
رو ترش کرد ابو جهل لعین	این چه حرفی بزنی مرد امین
بوده ای کوه گرفتی تو جنون	آن یکی گفت که باشد مجنون